

قدم اول

فمیتینسم

سوزان آلیس واتکینز، ماریز اروئدا و مارتا رودریگز / زیبا جلال نائینی



فینیسر

قدم اول

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Feminism

For Beginners

Susan Alice Watkins, Marisa Rueda & Marta Rodriguez

Published in 1999 by Icon Books Ltd.

Watkins, Susan Alice	واتکینز، سوزان آلیس
فمینیسم / [سوزان آلیس واتکینز؛ ماریسا روئدا، مارتا رودریگز]؛ مترجم زیبا جلالی نائینی. - تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.	
۱۷۴ ص. مصور. - (قدم اول)	
ISBN 964-6578-76-4: ۱۲۰۰۰ ریال	
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.	
Introducing feminism.	عنوان اصلی:
۱. فمینیسم. الف. رودا، ماریسا، ۱۹۵۱ - Rueda, Marisa، ب. رودریگز، مارتا Rodriguez, Marta ج. جلالی نائینی، زیبا، مترجم. د. عنوان.	
۳۰۵/۴۲	۹ ف ۲ و HQ ۱۱۲۱/
	۱۳۸۰
	کتابخانه ملی ایران
	محل نگهداری:
۳۲۴۸ - ۸۰ م	

فمینیسم

قدم اول

نویسنده: سوزان آلیس واتکینز
طراح: ماریزا روئدا و مارتا رودریگز
مترجم: زیبا جلالی نائینی
طراح جلد: حمید خانی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب
لیتوگرافی: کوثر
چاپ و صحافی: فاروس
چاپ جلد: نفیس
چاپ اول: ۱۳۸۰
تعداد: ۲۲۰۰
حق چاپ و نشر محفوظ است.
تهران، صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵
تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

ISBN 964 - 6578 - 76 - 4 ۹۶۴ - ۶۵۷۸ - ۷۶ - ۴

فینیسم

قدم اول

سوزان آلیس واتکینز - طراح: ماریسا روئندا و مارتا رودریگز
مترجم: زیبا جلالی نائینی



فمینیسم چیست؟

زنان خواستار حقوق حقه خود به منزله موجود انسانی هستند!



فمینیسم به معنی مورد تردید قرار دادن تقسیم کار در جهان است که مرد را مسئول حوزه عمومی - یعنی کار، ورزش، جنگ، دولت - قرار داده، در حالی که زنان با جان کندن و بیگاری در خانه تمامی فشار و بار زندگی خانواده را به دوش می‌کشند.

پیش از پیدایش فمینیسم

تاریخ نمونه‌های منفردی از زنان صاحب قدرت، شهامت و استعداد‌های استثنایی را در اختیار می‌گذارد. زنانی که به‌عنوان ملکه و امپراتریس‌های پرآوازه، زنان دلیر جنگجو، زنان قدیس، ساحره، دانشمند، شاعر و هنرمند شناخته شده می‌باشند.

اینان چهره‌های سرشناس تاریخ زنانند اما در حد استثنای فردی باقی می‌مانند بی‌آنکه تأثیر چشمگیری

بر موقعیت

اکثریت عظیم

زنان عادی

و ستم‌دیده

بگذارند یا

بتوانند

وضعیت آنان

را بهبود بخشند.

داستان تغییر شرایط

فروستی زنان با

فمینیسم آغاز می‌شود. اما

خود فمینیسم چه زمانی آغاز می‌شود؟ پاسخ زمانی است که زنان آگاهانه شروع به سازماندهی خود می‌کنند و به میزانی از گستردگی و کارآیی لازم می‌رسند که بتوانند وضعیت‌شان را بهبود دهند. اما این امر قرن‌های متمادی به طول انجامیده است. برای مدت طولانی، موانع و دشواری‌ها به طرز نومیدانه‌ای مانع هر حرکت ممکن برای جریان سازمان‌یافته فمینیستی بود.



ما از زنان ممتاز بشمار می‌آییم. میلیون‌ها زن دیگر فکیرتر، عشق ورزیرند و مردند و هر یک از آنان بخشی را به تکه‌های تنیده شده بی‌انتهای تاریخ زنان افزودند.



سافو (۴۵۰ پیش از میلاد) شاعر بزرگ سرزمین یونان باستان.

ملکه کاترین کبیر (۱۴۶۹ - ۹۴) به مدت ۳۵ سال پ. روسیه حکومت کرد. او یک درویش‌نظر مستیزه و یک

زادگار (۱۳۱۲ - ۳۱) مبارز و سیاست‌کنار فرانسوی که در ۱۹ سالگی اعدام شد.



خواهر روحانی خوانا اینس، ادیب و شاعر مکزیکی را می‌توان به عنوان الگوی یک «زن مستقل» در قرن‌های پیش از استقلال دانست. او به یک انتخاب که معمول زمانه خود بود دست زد و به جای ازدواج و همسر و فرزند، زندگی راهبگی را برگزید. وی دست کم در صومعه، این فرصت را برای مطالعه داشت تا بتواند اولین شاهکار شعر امریکای لاتین را به رشته تحریر درآورد. اما بالاخره تفتیش عقاید او را خاموش ساخت.

بی‌عدالتی‌هایی که زنان به نام رابطه عاشقانه متحمل می‌شدند کمتر از فقدان فرصت‌های آموزشی موجب خشم خواهر خوانا نبود. وجود معیارهای دوگانه شرم‌آور که روابط زن و مرد گرفتارش بود از توجه او گریزی نداشت. او با دقت فوق‌العاده‌ای آن را توصیف کرده است:

به فظا زنان را متوم کردن،
شما مردان ابلهی هستید
اگر نبینید آنچه فود موجب می‌شود
همان چیزی را که فود ملامت می‌کنید

اگر با اضطرابی بی‌مانند
فواهان تقصیرشان اید
از آنان چرا پاکدامنی می‌فواهید
وقتی به گناه سوختشان می‌دهید؟

استقامت او را به مبارزه می‌طلبید
آنگاه به بری از او نقل می‌کنید
این رفتار زن شهوت‌پرست است
که شما را به این حد می‌رساند

چه کسی بیشترین گناه را به کردن می‌گیرد
در این عشق بازنده‌ای هست؟
آن زن که افتاده است در دام اغوای مرد
یا آن مرد که فریب فوره، زن را اغوا می‌کند

متوم چه کسی است؟
هر چند هیچ یک مبرا از آلودگی نیست
آن زن که برای مزد گناه می‌کند
یا آن مرد که برای گناه مزد می‌دهد؟

گذشته فئودالی

تا قرن هیجدهم، جوامع اروپایی تحت انحصار یک نظام فئودالی مرکب از پادشاهان، اشرافیت مالک و زمین‌دار و روحانیونی قرار داشت که بر خرده صنعتگران، بازرگانان و دهقانان حکم می‌راندند. کار، اغلب در مجاورت خانه، در مزرعه یا در کارگاه انجام می‌شد. اگرچه زنان و مردان وظایف و حقوق متفاوتی داشتند اما آنها با یکدیگر کار می‌کردند.



اما بعد، گستره صنایع تولیدی و شهرهای بزرگ‌تر موجب جداسازی کار از منزل و کار مردان از کار زنان شد و برای اولین بار اندیشهٔ مرد «نان آور» و زن «خانه‌دار» وابسته از لحاظ اقتصادی را به وجود آورد.



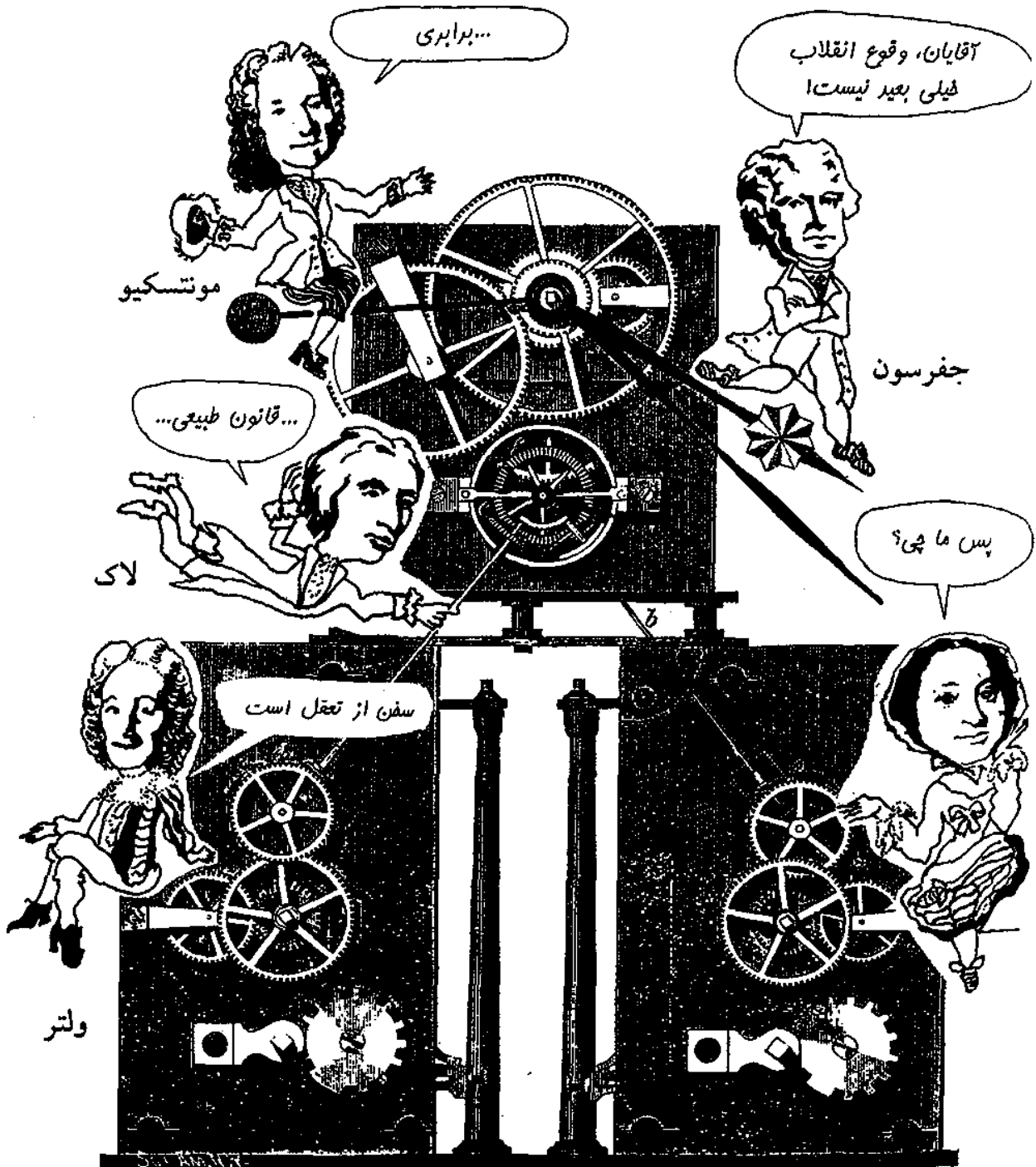
فئودالیسم تا مردی به ما امنیت می‌داد...

اما تا مردی غیر طبیعی بود!

... و حقوق طبیعی

در پی رشد صنعتی شدن، طبقات اجتماعی نیز به وجود آمد یعنی کارگران بدون زمین و طبقه متوسط نوظهور شهری.

حس ناامنی های جدید باعث بروز عطش جدیدی برای آزادی شد.



عصر روشنگری

در نیمه قرن هجدهم، گروهی از اندیشمندان روشنفکر بین‌المللی اعتراض خود را نسبت به ظلم جوامع فئودال مبنی بر امتیازات موروثی پادشاهان، کلیسا و اشراف آغاز کردند. این منتقدان روشنگر «حقوق انسان» را در برابر «حقوق مقدس» پادشاهان قرار دادند. آنان بیان‌کننده نارضایتی‌های طبقه متوسط جدید و رو به رشد بودند. طبقه‌ای که مشتاق پیشرفت و خسته از نابرابری‌های سلسله مراتب کهنه، خشک و فاسد فئودالی بود. در بحبوحه این طغیان، زنان مسئله نابرابری‌هایی که با آن مواجه بودند و نیز ظلم خانگی «مردان» را مطرح و نسبت به آن اعتراض کردند.



یکی از فیلسوفان سرآمد عصر روشنگری ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۷۸) فرزند یک ساعت‌ساز ژنوی بود. او به تمامی بی‌عدالتی‌های اجتماعی انتقاد شدید داشت، اما طبق معمول یکی از این بی‌عدالتی‌ها را نادیده گرفت. در کتاب *امیل* (۱۷۶۲) اثری دوران‌ساز در آموزش، روسو اینگونه می‌نویسد:

«زنان و مردان برای یکدیگر ساخته شده‌اند، اما وابستگی متقابل‌شان برابر نیست. ما مردان بدون آنها بیشتر بقا خواهیم داشت تا زنان بدون ما. آنان وابسته‌اند به احساسات ما، به بهایی که، به شایستگی‌های‌شان می‌گذاریم، به ارزشی که به جذابیت‌های‌شان و به پاکدامنی‌شان می‌نهمیم. در نتیجه آموزش زنان باید تمام و کمال در ارتباط با مردان طراحی شود و برای رضایت مردان، برای اینکه برای مردان مفید باشند برای اینکه عشق و احترام مردان را به دست آورند، بسان کودکان پرورش‌شان دهند بسان فرزندان بالغ مراقب آنها باشند هم راهنما و هم تسلی‌بخش مردان باشند و زندگی را برای مردان شیرین و دلپذیر سازند.»



مِری، مِریِ خودرأی

در این میان، در پهنای در آن سوی کانالِ ماتش، در انگلستان، دختر کوچک، با اراده و معترضی بزرگ می‌شد که با این نوع زهد و دیانت خودپسندانهٔ مردانه به مبارزه پرداخت. مِری وِلستون کرافت (۱۷۵۹-۹۷) در یک خانوادهٔ کشاورز تحت نفوذ پدری تنبل، شلوغ و مستعد حملهٔ خشونت‌آمیز ناشی از مستی و از مادری بُردبار و ایرلندی تبار به دنیا آمد.

مِری مصمم بود از یک زندگی سرشار و فعال برخوردار شود. وی با تجربهٔ دردناک شخصی و موانع رو در روی یک زن مستقل که برای امرار معاش در تلاش است، آشنا بود و به تربیت خود پرداخت. در سال ۱۷۸۳، مِری توانست سرمایهٔ کافی برای تأسیس یک مدرسهٔ دخترانه در نیویونگتون گرین در حومهٔ شمالی لندن جمع‌آوری کند.



همراهان مری در این راه، از مخالفین وقت، اعضای تندرو کلیسای پرسبیتی، باپتیست‌ها و مستقل‌ها به‌شمار می‌آمدند که از تمامی مشاغل غیرنظامی و شهری و نیز از ورود به دانشگاه‌ها محروم بودند. آنان «فرهنگستان مخالفان» را برای خود بنا نهادند، جایی که آزادی بحث رواج داشت و عقاید عصر روشنگری آشکارا مورد مناظره قرار می‌گرفت.

در سال ۱۷۸۶، مری با بدقابلی‌های زیادی مواجه شد از جمله مرگ دوستش فنی و ورشکست شدن مدرسه‌اش و یک سال تدریس به عنوان معلم سرخانه در خانواده اشرفی کینگزپورو در ایرلند.

قدرت مشروع سیاسی متکی به توافق و رضایت مردم است.

و نه متکی به امتیازات شاهان یا اشراف.

پنج ساعت وقت برای پوشیدن لباس به نظرم زمان زیادی نمی‌آید.

به نام شهروندان جهان وظیفه ماست که از انقلاب امریکا حمایت کنیم!

لیدی کینگز پورو همانقدر نسبت به آموزش و تعلیم و تربیت فرزندانش بی تفاوت بود که نسبت به فلاکت روستاییانی که بطالت و فوسگذرانی‌هایش به آنها بستگی داشت.



دوستان مخالف و ناراضی مری او را با ژوزف جانسون ناشر لندنی آشنا کردند که فردی مدافع و حامی تمامی بستم‌دیده‌ها در مشکلاتشان بود - برده‌ها، یهودیان، دودکش پاک‌کن‌ها، حیواناتی که مورد سوءاستفاده و بدرفتاری قرار داشتند و نیز بی‌خانمان‌ها و گرسنگان. مری در سال ۱۷۸۸ به عنوان یکی از اعضای مرکزی کانون جانسون محسوب شد و به‌طور منظم با دیگر نویسندگان رادیکال در چاپخانه او در سنت پل چرچیلارد ملاقات می‌کرد.

در سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه به وقوع پیوست. شور و هیجان سیاسی در انگلستان در واکنش به این رخداد به نقطه اوج خود رسید.



استبداد سلطنتی پادشاهان و استبداد خانگی مردان

تام پین دوست مری پس از ۱۵ سال اقامت در امریکا و در فضای پرشور انقلابی و تجربه جنبش قانون اساسی به انگلستان بازگشت. تام پین در کتاب تأثیرگذار خود حقوق انسان (۱۷۹۱-۹۲) به طرفداری قانون اساسی امریکایی و فرانسوی پرداخت. کتاب پین در سال ۱۷۹۲ خیانت به تاج و تخت بریتانیا قلمداد شد و حکم مرگ را برایش به دنبال داشت.

اما به لطف هشدار به موقع دوستش بلیک به فرانسه گریخت.

مری مصمم شد بیانیه معروف سیصد صفحه‌ای خود را تحت عنوان استیفای حقوق زنان (۱۷۹۲) به رشته تحریر درآورد. در این اثر برای اولین بار عقاید روشنگری در مورد مسائل و وضعیت زنان به کار برده شد. این کتاب به محض انتشار پرفروش‌ترین کتاب و نیز سنگ بنای فمینیسم مدرن گردید.

یقیناً ستم خانگی مردان نسبت
به زنان همانقدر نامطلوب
است که ستم سلطنتی
پادشاهان نسبت به افراد
تحت سلطه خود.



مری دقیقاً بر مانع عمده‌ای که زنان را از حرکت خود به سوی دستیابی به برابری منع می‌کرد، یعنی استبداد خانگی، انگشت گذاشت. به این معنا که برای او محرومیت زنان از حقوق سیاسی، آموزش و اشتغال برابر، استبداد محسوب شده. و نیز وابستگی مالی زن به مرد در چارچوب ازدواج «خودفروشی قانونی» به شمار می‌رفت.



ندای مری در کتاب استیفای حقوق زنان (۱۷۹۲) قرن‌ها طنین‌انداز بود. مطالبات وی برای پایان دادن به معیارهای دوگانه در کردار زنانه و مردانه، برای حقوق زنان در کار مستقل، زندگی مدنی و سیاسی هنوز هم اساس و پایه فمینیسم امروز را تشکیل می‌دهد.

برای اکثریت وسیعی از زنان، هنوز راه زیادی در پیش است. مری متقاعد بود که زنانگی یک محصول ساخته شده است. به این دلیل که زنان مساوی به دنیا می‌آیند، اما به گونه‌ای بار می‌آیند که فرودست، ضعیف و سبک مغز باشند. «زن برای این تربیت می‌شود که اسباب‌بازی مرد یا بازیچه او بوده و بدون پرسش و جو در مورد دلیلی که مرد برای این کار دارد، همواره در خدمت خوشی و خوشگذرانی او باشد»



او تقسیم میان شوهران نان‌آور و زنان نگهداشته در خانه‌شان را محکوم می‌کند. «زنان مثل پرندۀ در قفس محبوس، ممکن است از نظر غذا و پوشاک و بدون آن که زحمت و حرکتی به خود بدهند، تأمین باشند اما بهای آن را با سلامت، آزادی و پاکدامنی خود می‌پردازند.»

صمیمانه آرزو دارم تفاوت جنسی به کلی از بین برود... و آنجایی که عشق در میان است باقی بماند!



که زنان می‌بایست نمایندگان سیاسی خود را داشته باشند به عوض آن‌که تحت نظارت و تسلط خودسرانه مردان باشند.

مری ضرورت آموزش عمومی برای همه اعم از زن و مرد و حق زنان را برای ورود به مشاغل تجاری و حرفه‌ای خواستار می‌شود: «زنان باید هنر معالجه را فراگیرند و همان‌طور که پرستاری را می‌آموزند حرفه پزشکی را نیز بیاموزند. اگر آنان تعلیم داده شوند، به طور منظم و متناسب می‌توانند سیاست و تجارت را در گونه‌ها و سطوح مختلف نیز فراگیرند.



چه بسیار زنانی که زندگی خود را هدر می‌دهند حال آن‌که می‌توانند به عنوان پزشک فعالیت کنند، مزرعه یا مغازه‌ای را اداره کنند و بدین ترتیب روی پای خود ایستاده با درآمد حاصل از صنعت خود تأمین شوند به جای آنکه دست روی دست بگذارند.»
او پیش‌تر می‌رود و پیشنهاد می‌کند

نمی‌فواهم مثل یک الهه مورد
عشق باشم بلکه دوست دارم
برای تو ناگزیر و ضروری باشم...



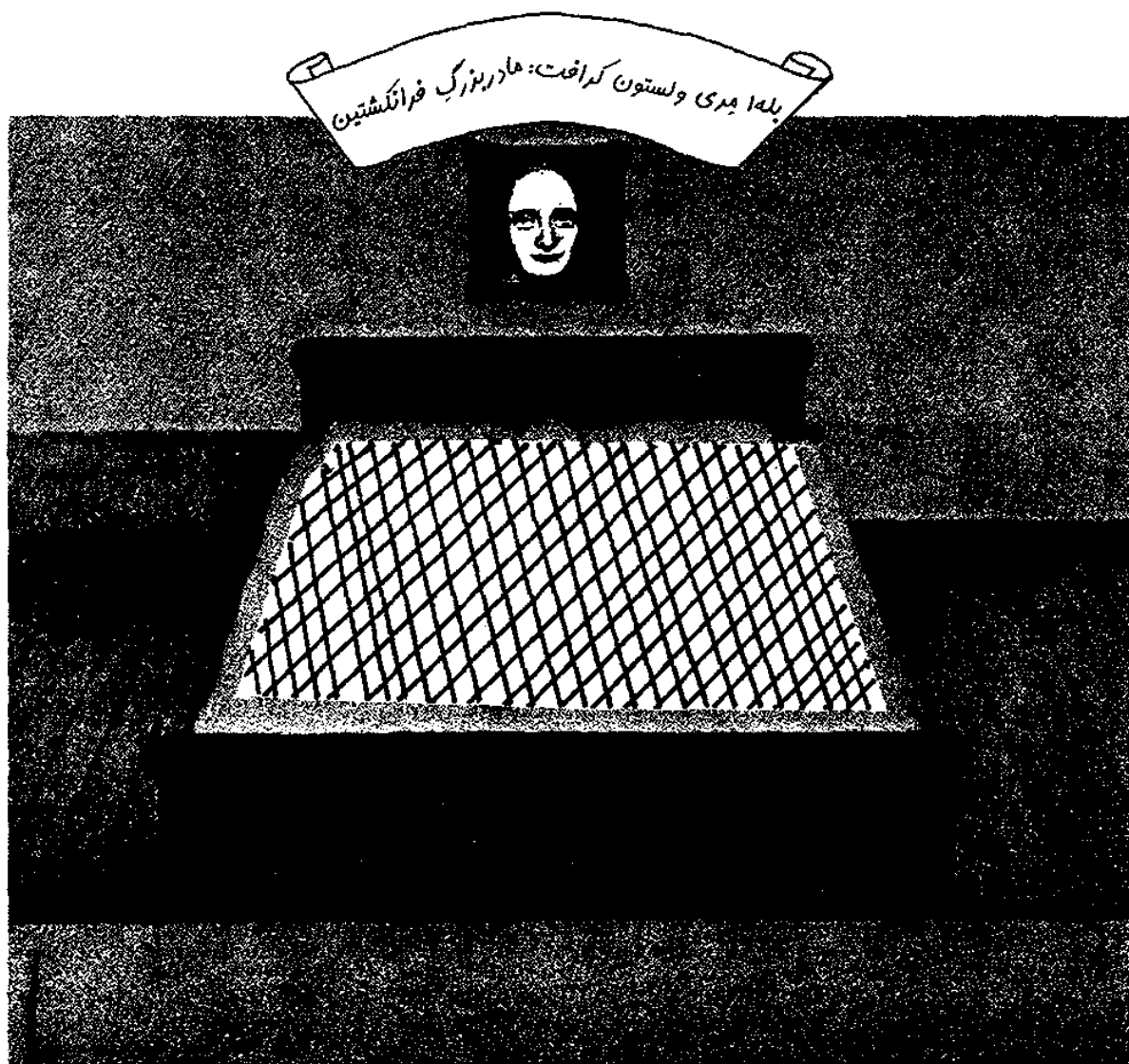
در سال ۱۷۹۳ مری به پاریس رفت تا خود شاهد انقلاب باشد - در آنجا، در ۳۴ سالگی با یک افسر سابق آمریکایی به نام گیلبرت ایملی (۱۷۵۴-۱۸۲۸) ملاقات کرد و سخت به او دل بست. امید مری برای یک رابطه ماندگار با روحیه ماجراجوی ایملی که درگیر معاملات تجاری مشکوک بود، سازگار نشد.



مری در حالی که باردار بود تنها ماند و در اوج کشتار زمان ترور انقلاب فرانسه شاهد قربانیان بیشماری بود که با گیوتین اعدام می شدند. نامه‌های فراوانی به ایملی فرستاد: «روح من خسته شده - قلبم بیمار گشته». ایملی زمانی برگشت که فرزندشان فنی به دنیا آمده بود اما بلافاصله مری را به یک سفر ۶ ماهه برای جمع‌آوری اعانه به اسکاتلندیناوی فرستاد در حالی که با یک زن بازیگر زندگی جدیدی را آغاز کرده بود.

در سال ۱۷۹۵، مری فرسوده از این ماجرای عشقی تصمیم گرفت خود را از بالای پل پوتنی به رودخانه بیاندازد. با وجودی که موفق به خودکشی نشد اما این ماجرا درمانی شد برای عشقش نسبت به ایملی. اما افسوس که مری دو سال بیشتر برای زندگی در پیش نداشت.

مری دوباره قاطعانه تصمیم گرفت به زندگی خود سروسامانی دهد. او با ویلیام گدوین فیلسوف آنارشیست رابطه برقرار کرد. مردی که در دوره محاکمات خیانت به کشور در سال‌های ۱۷۹۰ به حمایت از جمهوری خواهان انگلیسی برخاسته بود. مری در سال ۱۷۹۷ هنگام تولد دخترش، یک مری دیگر، درگذشت. این دختر بعدها با پرسی بیش شلی، شاعر سبک رمانتیک ازدواج کرده و عالی‌ترین اثر علمی - تخیلی‌ای که تاکنون نوشته شده یعنی فرانکشترین (۱۸۱۸) را خلق کرد.



انقلاب فرانسه: ۱۷۸۹

مردی ولستون کرافت تنها نبود. انقلاب فرانسه فرصتی را برای زنان ایجاد کرد تا بتوانند به شرایط گذشته خود نه تنها در حیطه فردی بلکه در سطح اجتماعی نیز خاتمه دهند.



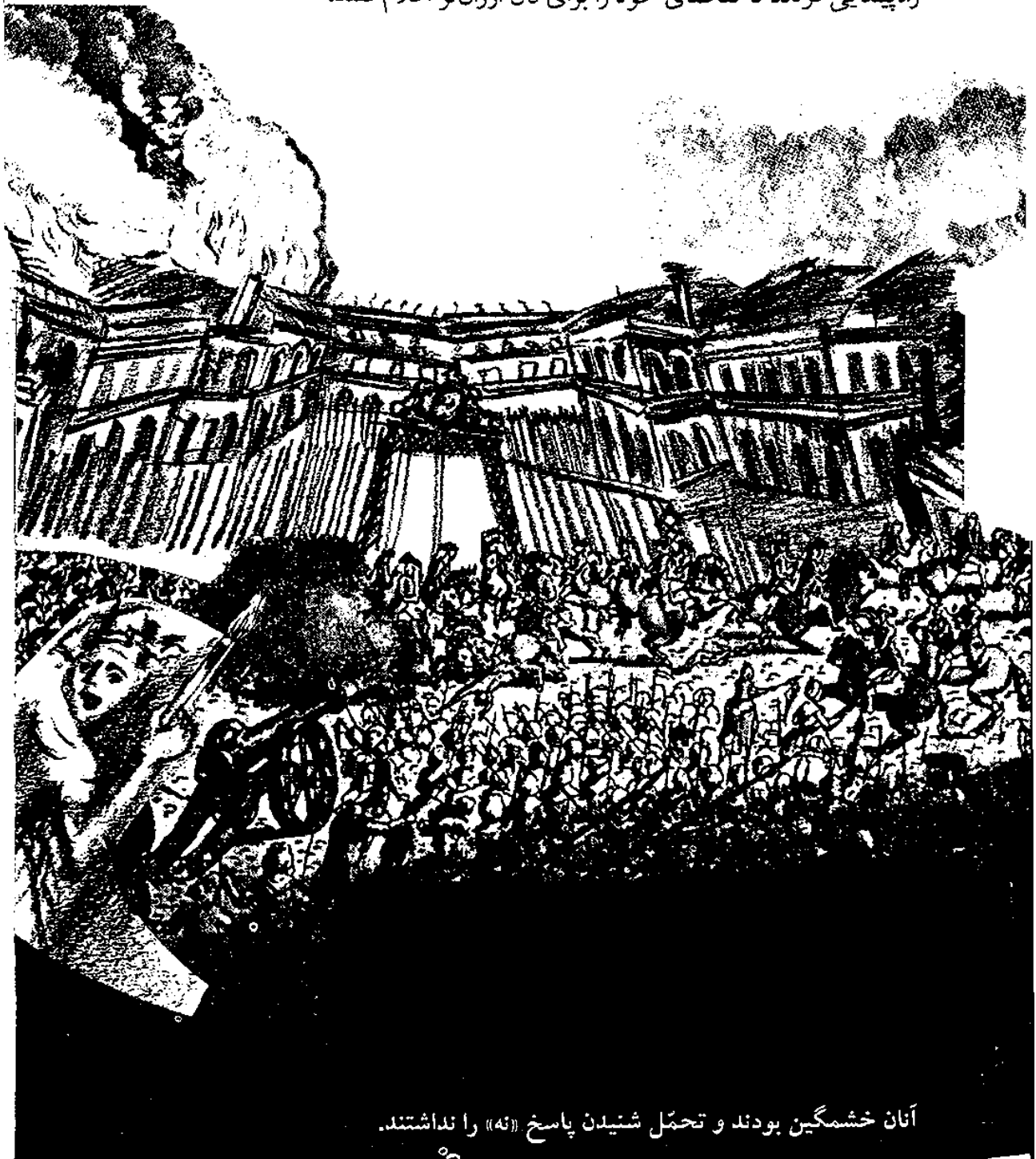
مردان هیچ چیز نمی فهمند

اگر شهردار ما را یاری کنند تا ورسای راه پیمایی می کنیم

و مسارت آن را نزارند که آنچه مورد نیاز است انجام دهند.

و خانواده سلطنتی را به پاریس می کشانیم تا فواسته های ملت را بشنود.

زنان شاغل پاریس اولین گروهی بودند که رشتهٔ امور را به دست خود گرفتند. در اکتبر ۱۷۸۹، در حالی که آقایان در مجلس مؤسسان سخت سرگرم بحث در مورد قانون اساسی جدید فرانسه بودند، زنان انقلابی (شلوارپوش)، زنان کارگر رختشوی‌خانه، زنان خیاط، خدمتکار، فروشنده، همسران کارگران به اعتراض علیه کمبود غذا به تظاهرات پرداختند. حدود ۶۰۰۰ زن به طرف تالار اجتماعات شهرداری پاریس راه‌پیمایی کردند تا تقاضای خود را برای نان ارزان‌تر اعلام کنند.



آنان خشمگین بودند و تحمل شنیدن پاسخ «نه» را نداشتند.

زنان ژاکوبین

انقلابیون فرانسه به دو گروه ژاکوبین‌های افراطی که خواستار حذف سلطنت بودند و ژیروندن‌های معتدل که خواهان سلطنت مشروطه بودند تقسیم شده بود.



گروهی که طرفدار ژاکوبین‌ها بودند عنوان زنان شهروند جمهوری خواه انقلابی را داشتند. یونیفورم آنان شلوار راه راه قرمز و سفید و یک کلاه قرمز به نام «کلاه آزادی» بود و در تظاهرات بازوان یکدیگر را می‌گرفتند. آنان خواستار حق رأی و نیز کسب مقام‌های عالی‌رتبه نظامی و غیرنظامی برای زنان در جمهوری جدید بودند.

زنان ژیروندن

در دورهٔ فرادستی ژیروندن‌ها بود که قانون طلاق به نفع زنان در مجلس مؤسسان تصویب شد. بسیاری از فمینیست‌های اولیه، با ظهور حزب ژیروندن پدید آمدند و در زمان ترور ژاکوبین‌ها (سال ۱۷۹۳) از پای درآمدند.



المپ دوگوژ (۱۷۴۸-۹۳) یک عضو حزب ژیروندن بود، هنگام تولد نامش ماری گوز و دختر نامشروع یک نجیب‌زاده و زن قصاب مونتوبان در جنوب فرانسه بود. او علیه تعصب تنگ‌نظرانهٔ موجود در شهر زادگاهش و رفتاری که پدرش نسبت به مادرش داشت عصیان کرد. علاوه بر آن تجربهٔ ازدواج و دو فرزند، تأیید دیگری بود بر دلسردی و توهم‌زدایی او. وی به پاریس گریخت، نامش را تغییر داد و بر روی صحنه رفت. دیری نپایید که به نوشتن نمایشنامه و رساله نیز مشغول شد او در نوشته‌هایش الغای تجارت برده و ایجاد کارگاه‌های عمومی برای بیکاران و تثاتر ملی زنان را مطالبه می‌کرد.

در سال ۱۷۹۱، المپ اعلامیه حقوق زنان را در پاسخ به اعلامیه حقوق بشر (مردان) مصوب مجلس منتشر کرد که در آن حقوق برابر زن و مرد در حوزه قانون، دولت و آموزش مطالبه شده بود.

زنان هشیار باشید!

زنگ خطر عقل در سراسر جهان به گوش می‌رسد: حقوق خود را دریابید. امپراتوری نیرومند طبیعت دیگر با تعصب، تحجر، خرافات و دروغ احاطه نشده است. با شهامت، نیروی عقل را در برابر ادعاهای پوچ برتری قرار دهید و با یکدیگر متحد شوید.

ای زنان،

همه نیرو و منش خود را به کار بگیرید و به زودی این مردان متکبر را خواهید دید، که نه اینکه ملتمسانه به پای شما بیفتند بلکه از تقسیم گنجینه باری تعالی احساس غرور خواهند کرد!



برایم قابل فهم است.

و شیوه و هشت شما چیست؟

ای بابا خود المپ دارد از هر پارسل ژیرونتان‌ها پیروی می‌کند.

من شگفتا از کمی هم دستایش بنده‌وارم برد نمی‌آید.

المپ بیش از آن مسئله‌ساز بود که بتواند از ترور ژاکوبین‌ها جان سالم به‌در برد. هر چند یک جمهوری‌خواه بود اما اعلامیه‌ای را در مخالفت با اعدام شاه منتشر کرد و سرخود را به بهای آن پرداخت.

وقتی او را به اعدام می‌بردند فریاد می‌زد - ای
پلادان و داربست‌های اعدام، آیا این حاصل
انقلابی است که قرار بود افتخار و سربلندی
فرانسه باشد و پرتو آن بر زن و مرد برون هیچ
تمایزی گسترده و به منزله الگویی برای جهان
ارائه شود؟



تروآنی دومریکور (۱۸۱۷-۱۷۶۶)

او یکی دیگر از منتقدان بی پروای روند مردسالارانه انقلاب بود. اسم او هنگام تولد آن ژوزف تروآنی و دختر یک خانواده تهیدست کشاورز در آردن بود. او به پاریس آمد و تا پیش از انقلاب زندگی معشوقه‌گی پیشه کرد.



دیری نپایید که در گردهم‌آیی‌های بزرگ زنان در فضای باز سخنرانی می‌کرد و لباس سواری می‌پوشید تا آزادی تحرک بیشتری داشته باشد.



تروآنی با ژیروندن‌ها متحد شد. اما شهرت و شناختگی او آنقدر زیاد بود که مانع اعدام شدنش گشت. اما در ژوئن ۱۷۹۳، او هنگامی که در پارک تویلری قدم می‌زد از سوی گروهی از زنان ژاکوبین مورد حمله قرار گرفت.



او از سردرد و افسردگی ممتد رنج می‌برد. تروآنی در آسایشگاه بیماران روانی سل‌پتیرییر بستری شد و باقی زندگی خود را در آنجا سپری کرد. فمینیسم فرانسه با او پژمرد.



در امریکا شیوه دیگری در راه مبارزه برای حقوق زنان پدیدار شد.

اگر در اروپا مبارزات برای آزادی‌های دموکراتیک در طول انقلاب فرانسه، برای اولین بار در ذهن زنان اروپایی تصور امکان براندازی «استبداد خانگی مردان» را به وجود آورد، در امریکا این جنبش علیه برده‌داری بود که برای زنان سیاه و سفیدپوست فرصت سازماندهی سیاسی علیه ستم‌دیدی خود را میسر ساخت.



به هر صورت ازدواج برده‌ها غیر قانونی است اما تجاوز جنسی آنها فیرا!

اما، زنان سیاه‌پوست به طرز شونت آمیزی از قانون‌های شان چرا می‌شوند.

زنان سفیدپوست عملاً زنانی قانون‌های شان هستند.



به چیز یا مسموم کردن، فرابکاری و آتش سوزی یا

هیچ راهی نداریم که آنها را
از تجاوز جنسی به ما منع کند...

ترتیب می‌دهیم فرزندانمان را رهسپار
مرگ کنیم تا اینکه آنها را برای بردگی
بفروشیم



با منع شدن تجارت بین‌المللی برده در
سال ۱۸۰۷ می‌بایست از توان بالقوه
چفت‌گیری زنان برده بهره‌کشی کرد

خط آهن زیرزمینی

سایر زنان سیاه‌پوست زندگی خود را در «راه آهن زیرزمینی»، یک جاده فرار مخفی و زیرزمینی که ایالات برده‌برداری جنوب را به ایالات شمال متصل می‌کرد، به خطر می‌انداختند. هرییت تابمن (۱۸۲۳-۱۹۱۳) یک برده متولد مریلند بود. او دختر کوچک پرطاعت و ماجراجویی بود و توانست در سن ۲۵ سالگی با برادرهایش به شمال فرار کند.



او از برجسته‌ترین «هدایت‌کنندگان» جاده فرار زیرزمینی شد و توانست ۳۰۰ برده را با تحمل خطرات غیرقابل تصویری به آزادی برساند. اغلب فراریان را مردان جوان تشکیل می‌دادند اما هرییت زنان و کودکان زیادی را نیز از این طریق نجات داد.



این کرافت (۱۸۲۶-۹۱) در کلینتون جورجیا به دنیا آمد. پدرش جان اسمیت مالک باغ و کشتزار بود و صاحب زن و یک جین فرزند سفیدپوست و نیز تعداد زیادی فرزند از نژادهای مختلط بود. او مادر این را زمانی که ۱۷ ساله و برده خانگی بود مورد تجاوز قرار داد.



الن در بیست سالگی اش توانست با درآمدی که از خیاطی کسب کرده بود برای خود یک کلبه یک اتاقه تهیه و به آن نقل مکان کند. او عاشق نجار محل، ویلیام کرافت شد. مالکانشان به آنها اجازه دادند که با هم زندگی کنند.



اِلن موی خود را از ته تراشید و خود را به هیبت یک مرد سفیدپوست اشراف‌زاده جنوبی که برای معالجه پزشکی عازم به سفر شمال است، درآورد. دست خود را نیز با پارچه‌ای به گردن آویخته بود تا بدین بهانه از نوشتن معذور باشد.



سفر ترسناک با قطار و کشتی بخار بیش از یک هفته طول کشید و در این سفر اِلن دائماً توسط زمیندارانی که به افراط مشروب می‌خوردند، احاطه شده بود.

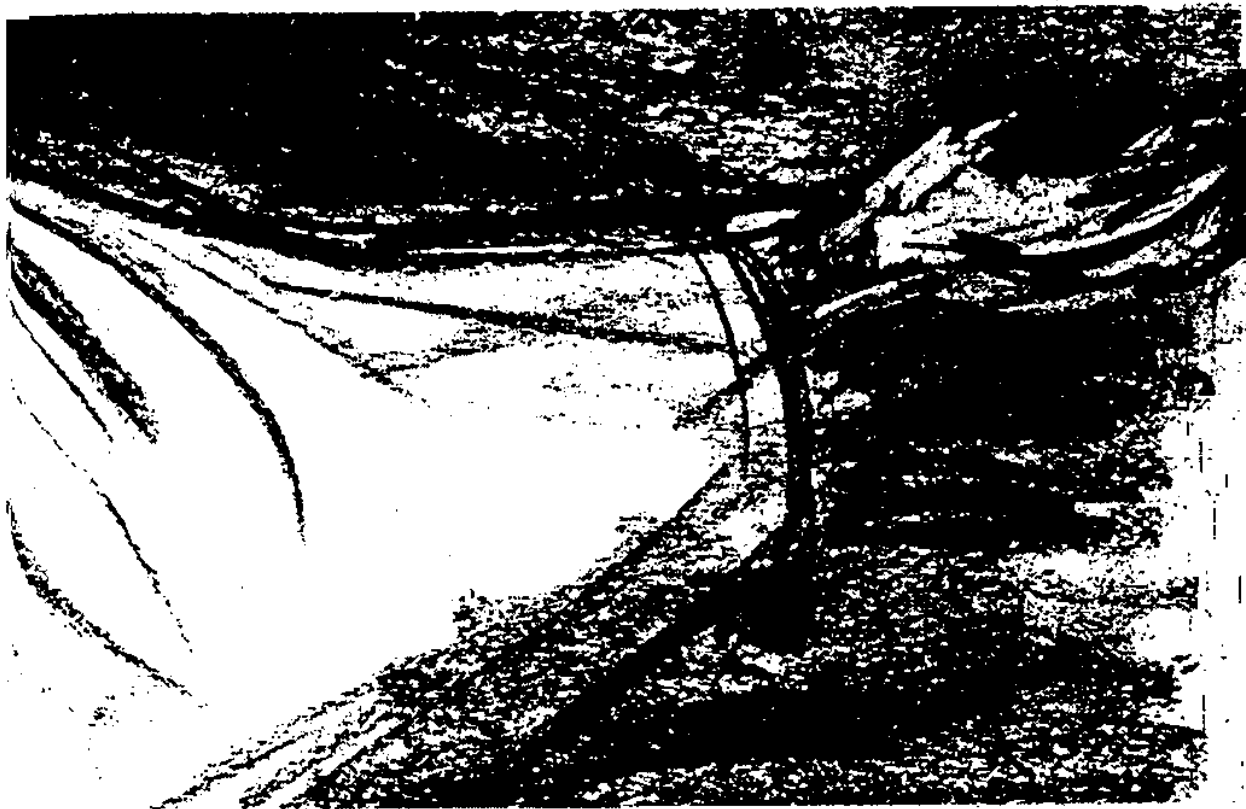


اِلن و ویلیام در محله آزاد سیاه‌پوستان در بوستون اقامت گزیدند. آن دو تا سال ۱۸۵۰ که قانون برده‌های فراری آنها را ناگزیر به فرار به انگلستان کرد، از سخنرانان عمده در انجمن ضدبرده‌داری شدند. پس از جنگ داخلی، آنها به جورجیا مراجعت کردند و یک کشت‌زار بلااستفاده خریدند؛ در آنجا اِلن مدرسه مخصوص کودکان سیاه‌پوست را به‌راه انداخت و برای سال‌های متمادی و تا زمان مرگش در آنجا بود.

سوجورنر تروث (۱۷۹۷-۱۸۸۳) نامش هنگام تولد ایزابلا بود و از دومین نسل بردگانی بود که برای یک مالک آلمانی زبان در اولستر کانتی نیویورک کار می‌کردند.


در سال ۱۸۲۷، او با کوچک‌ترین فرزندش سوفیا فرار کرد و موفق شد که پسرش پیتر را که به‌طور غیرقانونی یک برده‌دار آلابامایی فروخته شده بود، آزاد کند. با فرزندانش به نیویورک رفت و به عنوان خدمتکار مشغول کار شد.

در آنجا به چند مبلغ مسیحی نیویورکی ملحق شد که بر روی محلهٔ بدنام و شناخته شده «فایو پوینتز (نقاط پنجگانه)» کار می‌کردند و یکی از اعضای کلیسای قدیم یهود افریقایی شد.



در سال ۱۸۴۳ او که فرزندانش بزرگ‌تر شده بودند، رهسپار سفر برای راه‌پیمایی، آواز خواندن و موعظه شد و هر کجا که می‌توانست همانجا می‌ماند.

در ماساچوست با طرفداران الغاء برده‌داری ملاقات کرد و از طریق آنان با جنبش حقوق زنان آشنا شد. سوجورنر هر مردی را که جرأت داشت بگوید زنان «برای زندگی عمومی بیش از اندازه ضعیف‌اند» وادار به سکوت می‌کرد.



مردی که آنجاست می‌گوید
زنان نمی‌توانند بدون درشکه از بوی رد شوند. مگر
من یک زن نیستم؟ من می‌توانم پایه‌پای یک مرد کار
کنم و تامل شلاق را هم داشته باشم. مگر من یک زن
نیستم؟ من پنج فرزند به دنیا آورده‌ام و تقریباً همه آنها را
در بردگی دیدم و هر وقت با اندوه یک زن فریاد
می‌زدم... هیپکس به هر مسیح آن را نمی‌شنید -
مگر من یک زن نیستم؟

«مگر من یک زن نیستم؟»

پیوندهای افریقایی - امریکایی

در سال ۱۸۸۳، سارا ماپ دوگلاس (۱۸۰۶-۸۲) معلم جوانی از فیلادلفیا که عضو «انجمن مذهبی دوستان» مخالف جنگ و خشونت بود، جامعه زنان ضدبرده‌داری را به اتفاق هریت پرویس، سارا و مارگارتا فورتن و چند تن دیگر از زنان عضو انجمن مذهبی دوستان از جمله لوکرسیا موت پایه‌گذاری کرد.

درواقع این شهامت و استقامت چنین زنان افریقایی - امریکایی و نیز برنامه سیاسی ضدبرده‌داری آنان بود که الهام‌بخش زنان سفیدپوست پیشرو جنبش حقوق زنان در امریکا شد و به آنان امکان کسب آموزش سیاسی را داد.



لوکرسیا به نحوی خستگی ناپذیر موعظه و تدریس در مدرسه را با پرورش پنج فرزندش آمیخته بود.



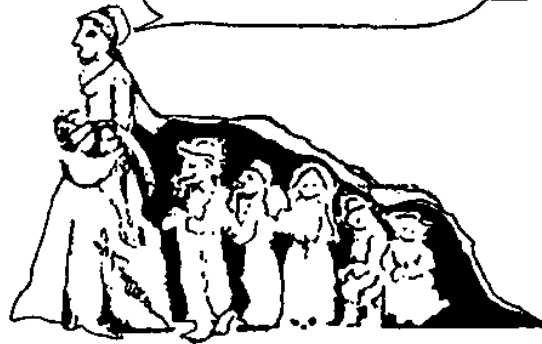
وی در مورد مسئله برده‌داری که در آن زمان شکافی را در سرتاسر جنبش کواکر ایجاد کرده بود، از خود مقاومتی اخلاقی و مستحکم نشان داد، در حالی که شوهر خود را به زور به دنبال خود می‌کشاند. وقتی خانواده‌اش به فیلادلفیا نقل مکان کرد، لوکرسیا بلافاصله درگیر مشکلات انجمن ضدبرده‌داری شد و با قدرت در برابر جدلهایی که این انجمن را متزلزل کرده بود ایستادگی کرد.





آیا سیاهان می‌بایست
مجاز باشند که برابر
سفیدپوستان مشارکت
داشته باشند؟

بله، بله، بی‌هیچ تردیدی! چرا نباید زن سعی کند که یک
اصلاح طلب باشد؟ به راستی چشم انداز غم‌انگیزی است
برای زن اگر به فضای تنگی که مرد برای او در نظر گرفته
راضی باشد.



آیا زنان باید مجاز باشند
که در مجامع عمومی
سفرانی کنند؟

وقتی که لوکرسیا اولین گردهمایی جامعه زنان ضد برده‌داری را در سال ۱۸۳۳ ریاست می‌کرد، چماقداران نژادپرست به سالن محل گردهمایی یورش بردند. سارا (۱۷۹۲-۱۸۷۲) و آنجلا گریمکه (۷۹-۱۸۰۵) دو خواهری که در حال سخنرانی بودند خصوصاً خشم مهاجمین را به خود جلب کردند.

مرد، زن را مطیع فواسته و اراده
فود کرده و از او برای فودفواهی و
راحتی فود استفاده کرده است. او
به هر کاری متوسل شده تا فکر او
را کوچک و بی‌ارزش کند و به
اسارت فود درآورد.



... و اکنون پیرومندان
به ویرانه‌ای که به وجود
آورده نگاه می‌کند و
می‌گوید که او موهودی
پایین‌تر است.

آنان دختران یک مزرعه‌دار ثروتمند سفیدپوست در چارلستون بودند، و از سنت،
نژاد و طبقه و جنسیت خانواده خود بریده بودند تا بیایند و برده‌داری را در مقابل
جمعیتی از نژادهای مختلف محکوم کنند.

با وجود مخالفت‌های مداوم، اراده و قاطعیتی که زنان جنبش ضدبرده‌داری از خود برای رساندن صدای‌شان نشان می‌دادند، گامی بود جهت موفقیت در دستیابی به فضایی در درون انجمن ضدبرده‌داری برای خود. اما در انگلیس اوضاع چنین نبود. انگلیس یعنی کشوری که در آنجا لوکرسیا و جیمز همراه با الیزابت گدی ستانتون تازه عروس و شوهرش هنگام ماه‌عسل‌شان، در کنوانسیون بین‌المللی ضدبرده‌داری در سال ۱۸۴۰ شرکت کردند. کنوانسیون به دلیل وقفه‌ای در اثر نزاع شدیدی که در پشت صحنه به وجود آمده بود، متوقف شد. اختلاف بر سر این بود که آیا زنان نماینده از امریکا اجازه شرکت در کنوانسیون را دارند یا خیر؟



لوکرسیا به الیزابت پیشنهاد کرد که بعد از ظهر جلسه را ترک کنند...



شان ما در عدم شرکت در این گروه بیشتر حفظ می‌شود گروهی از آزادیخواهانی که در تلاش فقط بار برای تقبیر زنان بودند.

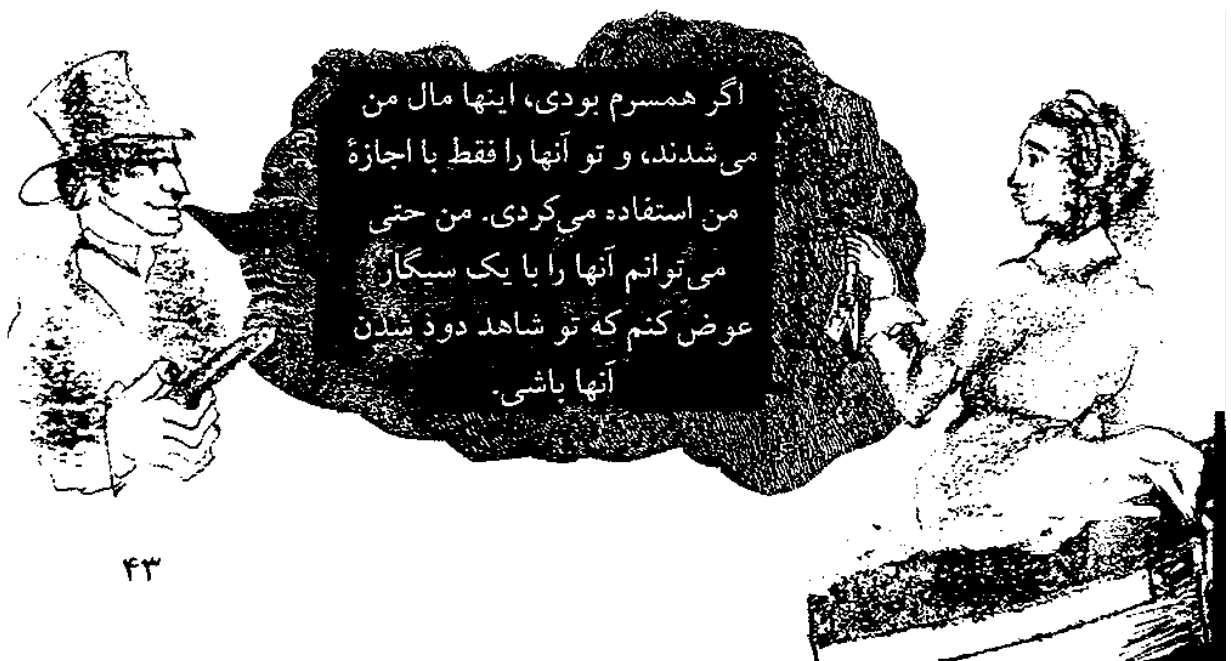
یک چیز مسلم است الیزابت. ما به یک گروه آزادپیش برای زنان نیاز داریم همان قدر قاطعانه که به گروهی برای آزادی بردگان نیاز داریم.

الیزابت گدی ستانتون (۱۸۱۵-۱۹۰۲) دختر یک قاضی ثروتمند شهر البانی در ایالت نیویورک بود. تنها پسر قاضی در کودکی درگذشت و الیزابت تلاش کرد که با کسب نتایج درخشان در مدرسه، جای خالی برادر را در نظر پدر پر کند. اما بی‌فایده بود.

وقتی به من گفته شد: «تو اجازه نداری که با پسرها وارد کلاس شوی»، احساس کردم که فرد شرم.



در عین حال، دانشجویان پدرش در رشته حقوق هیچ فرصتی را برای تحقیر آن دختر متکی به خود از دست نمی‌دادند. وقتی که او دستبند و گردبند هدیه کریسمس خود را به یکی از آن دانشجویان نشان داد، درسی شد برای «حقوق مالکیت»:



اگر همسرم بودی، اینها مال من می‌شدند، و تو آنها را فقط با اجازه من استفاده می‌کردی. من حتی می‌توانم آنها را با یک سیگار عوض کنم که تو شاهد دود شدن آنها باشی.

الیزابت با ازدواج با یک مرد طرفدار الغاء بردگی، در مقابل محافظه کاری های خانواده اش عصیان کرد. اما نقطه عطف واقعی زندگی او ملاقات او با لوکریسیا موت بود. آنها با هم تصمیم گرفتند جنبشی برای آزادی زنان ایجاد کنند؛ و این علیرغم آن که او بعد از ازدواجش، خود را غرق در امور خانه و خانواده در یک شهر کوچک روستایی دور افتاده در سنکافالز در نیویورک می دید.



بدین ترتیب اعلامیه عقاید سنکافالز در پشت میز اتاق نشیمن تدوین شد.



ما از این حقایق آشکار دفاع می کنیم: که تمامی مردان و زنان برابر خلق شده اند... تاریخ بشر تاریخ تکرار بی حرمتی و تجاوز به زنان و از سوی مردان است با هدف برقراری ظلم مطلق نسبت به زن. مرد هرگز اجازه نداده که زن حق مسلم خود را در تا آزادی کامل به کار بندد. او زن را، اگر مزدوج باشد، از چشم قانون مبدل به یک مرده کرده است.

اولین قطعنامه حقوق زنان

یک صد تن از مردان و زنان در کلیسای کوچک و سلین در سنکافالز، ساعت ۱۰ صبح ۱۹ جولای ۱۸۴۸ گرد هم آمدند. الیزابت با قلبی پرطپش، برخاست تا قطعنامه‌ای آن چنان افراطی ارائه کند که حتی لوکرسیا نمی‌توانست از آن پشتیبانی کند.



پس از بحث زیاد، طرح الیزابت با کسب اکثریت خیلی تصویب شد. تقریباً تمامی روزنامه‌های شرق آمریکا به این جلسه اعتراض و حمله کردند و الیزابت گدی ستانتون یک شبه شهرت فراگیری پیدا کرد. مبارزین حقوق زنان، دسته دسته به سوی خانه او در سنکافالز می‌رفتند، از میان آنان زنی به نام سوزان بی. آنتونی بود که بعدها بهترین دوست و متحد الیزابت شد.

سوزان بی. آتونی (۱۸۲۰-۱۹۰۶) مجرد بود و با گرایش پروتستانی و خشک، کاملاً نقطه مقابل روحیه شاد و سرزنده الیزابت. پدرش صاحب یک کارخانه پنبه در بتن ویل در نیویورک بود پیش از اینکه در بحران اقتصادی سال ۱۸۳۷ ورشکست شود.



سوزان مدرسه را با زخم‌هایی از تجربه‌هایش ترک کرد. دوستی ماندگار او با الیزابت به او آن عشقی را داد تا آسیب‌های کودکی‌اش را درمان کند و نیز شهامتی را تا برای یک دنیای بهتر برای زنان مبارزه کند.

سرتاسر سال‌های ۱۸۵۰ و ۶۰ سوزان مسئولیت برنامه‌ریزی و اداره جلسات سخنرانی، گرفتن سالن برای جلسات، چاپ نوشته‌ها، تراکت‌ها و پوسترها را به عهده داشت. الیزابت که با ۸ فرزند احاطه شده بود، متن سخنرانی‌ها را می‌نوشت.



سنکا فالز تبدیل شد به دومین خانهٔ سوزان. هنری، شوهر الیزابت سیاستمدار موفقی بود که اغلب به‌خاطر کارش برای دوره‌های طولانی در منزل حضور نداشت. این دو زن کار بچه‌داری و خانه‌داری را با هم تقسیم می‌کردند به امید اینکه لحظه‌ای را برای خواندن و نوشتن به‌چنگ بیاورند. اما وقتی شب فرا می‌رسید دیگر نوبت آرامش و استراحت بود.



آرزوها و کار پر تلاش این دو زن الهام‌بخش تمامی جنبش حقوق زنان در آمریکا در قرن گذشته بود.

الیزابت و سوزان در جلسات بی‌شماری در شمال و جنوب کشور سخنرانی کردند. آنها برای بهبود شرایط زنان معلم، احقاق حق زنان متأهل بر مالکیت و مزد خود، حق آموزش، اشتغال و حق رأی‌شان مبارزه کردند.

ما تقاضای حق طلاق
در مواردی مانند
فشونت یا مستی
داریم

ما فشونت شوهران نسبت به
زنان‌شان و تجاوز جنسی در
پارکوب، زناشویی را مکوم
می‌کنیم



بانوان، من یک فرد لیبرال هستم، اما باید مخالفت خود را
ابراز کنم. طلاق بر زن و مرد هر دو تأثیر می‌گذارد و به همین
دلیل جایی در قطعنامه حقوق زنان ندارد!

یک لیبرال در مجلس
سنا و یک مستبد در
منزل



الیزابت به اعتراض به قانونی که کارفرما را ناگزیر می کرد حقوق زن را به همسرش بپردازد به مجلس ایالتی نیویورک شکایت کرد. سوزان برای این عریضه به مدت ۵ ماه به جمع آوری امضاء پرداخت. پیشرفت کار کند و دلسردکننده بود اما به زحمتش می ارزید.



در نیمه دهه ۱۸۵۰ مجالس ایالتی نظر موافق خود را با حقوق مالکیت زنان نشان دادند. در سال ۱۸۶۰، حدوداً ۱۴ ایالت اصلاحات را تصویب کرده بودند.

لوسی استون (۱۸۱۳-۸۳) یکی دیگر از بازدیدکنندگان سینکا فالز بود. لوسی زنی ساده و لاغر اندام با وزنی کمتر از ۴۵ کیلو بود و در مزرعه‌ای کوچک در ماساچوست بزرگ شده بود.



روزی که به دنیا آمدم، همه برای برداشت مهبول بیرون رفته بودند، فقط مادر من مانده بود با هشت گاو که باید می‌دوشیدشان.

... در سن ۸ سالگی، سپیدم گاوها را به چرا می‌بردیم، و کفش‌های کارگران کشاورز را بقیه می‌زدیم، روزی یک هفت.

او قاطعانه تصمیم داشت که از سرنوشت مادر خود بگریزد و خود را به کالج برساند.



پدرش با تمسخر می‌گفت: «زنان از حیوان بهتر نیستند، تو هیچوقت موفق نخواهی شد.»

مادرش می‌گفت: این کار گناه است.

لوسی با کار شبانه‌روزی و تدریس در مدرسه دهکده به ازاء یک دلار در هفته و نیز کار در مزرعه توانست تا سن ۲۵ سالگی پول کافی پس‌انداز کند تا هزینه خوراک و شهریه نیمسال تحصیلی «کلاس‌های زنان» را در کالج اوپلین پردازد.

او برلین تنها کالج مختلط از نظر جنسیت و نژاد در کشور بود. برای لوسی این تجربه اعجاب‌انگیز به حساب می‌آمد. بسیاری از دانشجویان سیاه‌پوست از جنوب از طریق راه آهن زیرزمینی می‌آمدند. بقیه، مثل لوسی می‌بایست به‌طور تمام وقت کار می‌کردند تا بتوانند هزینه کالج را پردازند.

من راهروی شبانه‌روزی را نقافت می‌کردم و ظرف‌ها را می‌شستم در قبال ۳ سنت در ساعت و با بچه‌های صابفانه سه نفری در تفت می‌شوایدیم و شبی $\frac{1}{3}$ سنت برای آن می‌پرداختم، تدریس می‌کردم و ۵۰ سنت در هفته برای خورد و خوراک مزد می‌گرفتم.



چگونه از پس آن برمی‌آوردی؟

کی وقت می‌کردی که درس بخوانی؟

ساعت ۲ صبح بیدار می‌شدم.



آتهه مرا وادار می‌کرد اداغه
برهم عشق به همکلاسی‌های
فقیرم بود.

همه مشقت‌ها را و به رخم
مقررات مدرسه سپری می‌کردم
تا بازوانت را دور خود احساس
کنم. در کنار قلبت می‌آرمیدم تا
بفهمم که در این دنیای بزرگ
من تنها نیستم.

در اوپرلین دختران حق
ورود به جمع میانه را
نراشتند.

در نتیجه ما به طور
مفقیاغه خود را در
منزل یک زن
سیاه‌پوست متشکل
کردیم.

آنتوانت براون (۱۸۲۵-۱۹۲۱) اولین زنی بود که در
امریکا به مقام کشیشی منصوب شد.



آنها بود که لوسی توانست
نقرات خود را بیان کند.

لوسی سخنگویی استثنایی برای گروه طرفداران الغاء برده‌داری و حقوق زنان شد. او در جلسات فضای آزادی که در سراسر ماساچوست، برگزار می‌کرد، اغلب اوقات با رگبار کتاب‌های دعا، سنگ و میوه گندیده مواجه می‌شد.



بیاد می‌آورم زمانی که لوسی با مخاطب قرار دادن مرد اوباشی که نزدیک بود با چوب‌دستی‌اش او را بزند، غوغای اراذل و اوباش را نقش بر آب کرد و گفت:

این مرد محافظ من است.



مرد اوباش آن چنان تحت تأثیر صحبت‌های لوسی که بازوانش را گرفت، قرار گرفت که تا پایان سخنرانی به عنوان محافظ او برای برقراری نظم چوب‌دستی خود را بالا نگهداشت.

لوسی در ۳۷ سالگی با هنری بلکول، جوان پرشور و طرفدار الغاء برده‌داری ازدواج کرد. آنتوانت با برادر هنری ساموئل ازدواج کرد و صاحب ۷ فرزند شد. بدین ترتیب وظیفه مادری موجب وقفه در فعالیت‌های لوسی شد.

«امشب به سخنرانی ژاندارک رفتم. بسیار شوق‌برانگیز بود، برای یک ساعت احساس کردم همه چیز امکان‌پذیر است. اما وقتی به خانه برگشتم و به صورت آلیس که خوابیده بود نگاه کردم... متوجه شدم که در این سال‌هایی که می‌آیند فقط باید مادر باشم.»



مگر در مورد قلم فانگی به تو هشدار نداده بودم؟



سوزان بی. آنتونی تنها زن پیشگام مبلغ حقوق زنان بود که با جدیت به افشای آنچه خود به طنز «لذت‌های وصف‌ناپذیر مادری» می‌نامید، پرداخت. او به آنتوانت از اینکه لوسی در یک سخنرانی مهم مجلس ایالتی بعد از بیماری آلیس، بدون آمادگی حضور یافته بود، گله کرد.



گرام مردی به خواب دیده که در چنین موقعیتی، فرسوده از فستکی شب پیش در مقابل عموم، مشهور پیدا کند؟ بسیار ابلهانه است که او (لوسی) خود را در موقعیت فرمتکار و عهده‌دار تمامی وظایف و پهمداری بگذارد.

مردان هرگز با این مشکل روبرو نبوده‌اند

چه انقلابی در امور خانوادگی به وقوع خواهد پیوست تا به ما امکان دهد که شغل مادری و شهروندی را با هم ترکیب کنیم؟

اولین پیشگامان، بعد از طوفان جنگ داخلی در سال‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۰ انشعاب کردند. لوسی و آنتوانت پشتیبانی خود را از اصلاحیهٔ پانزدهم قانون که به مردان سیاه پوست حق رأی را اعطا می‌کرد، اعلام کردند. سوزان و الیزابت مخالف این اصلاحیه بودند به این دلیل که حق رأی را از زنان سلب می‌کرد. بدین ترتیب دو تشکیلات مختلف برای حق رأی زنان ایجاد شد تا به طور جداگانه فعالیت تبلیغاتی خود را انجام دهند.

در سال ۱۸۸۸، یعنی ۴۰ سال پس از سینکافالز، آنها دوباره گردهم آمدند تا انجمن اتحاد ملی حق رأی زنان امریکایی را تشکیل دهند. آلیس ستون بلکول روح محرک این انجمن نوپا بود.



جنبش زنان بریتانیا: ۱۸۵۰-۱۹۱۴ کار ...

در اواسط قرن نوزدهم، انقلاب صنعتی و ثروت امپراطوری بریتانیا سپاهی از زنان شاغل به وجود آورد - دخترهای آسیابان، خدمتکار منزل، کارگر مزرعه، کلاهدوز زنانه، خیاط، معلم سرخانه یا معلم خصوصی. از این میان، مستقل ترین شان کارگران کارخانه شهرهای جدید صنعتی مناطق های لنکاشایر و یورکشایر بودند.



در قرون گذشته، زنان به طور کلی در منزل و زیر دست پدران یا شوهران شان، یا در مزرعه و کارگاه صنایع دستی یا صنایع خانگی کار می کردند. در کارخانجات جدید، دختران به طور گروهی و با هم کار می کردند، آنان آزاد از محدودیت های خانوادگی - و برای اولین بار حقوق هفتگی خود را با دست خودشان دریافت می کردند. دختران کارخانه در اقلیت بودند. بیشتر زنان شاغل در آن زمان خدمتکار خانگی و تحت نظارت کارفرما بودند. ساعت کارشان طولانی تر و مزدشان خیلی پایین تر از کارگران کارخانه بود.

... یا ازدواج

شغل تمامی زنان، نامطمئن، نامنظم و با مزدی کمتر از مردان بود. زنان به طرز سخت‌گیرانه‌ای از داشتن حرفه و آموزش محروم می‌شدند. بالاترین امید هر زن برای تأمین اقتصادی و اجتماعی خود در ازدواج خلاصه می‌شد.



نقشی که از زنان طبقه متوسط در دوره ویکتوریایی، یعنی در دوران غلبه سنت‌گرایی و محافظه‌کاری انتظار می‌رفت بسیار متفاوت از زنان کشاورز و صنعتگر در قرون گذشته بود؛ یعنی زمانی که پایه تولید حول خانه می‌گشت. آنان هیچ جایی در دنیا نداشتند.



زنان ازدواج کرده بیش از آنکه «فرشته‌ای در خانه باشند» یک زندانی در خانه بودند. زن مجرد حداقل، حق تملک بر درآمد شخصی و املاک خود را داشت؛ اما او به محض ازدواج از این حق نیز محروم می‌شد. تمامی درآمد یک زن پس از ازدواج در تملک شوهرش قرار می‌گرفت و می‌توانست سرانجامی نظیر خانم روچستر در زمان جین ایر (۱۸۴۷) نوشته شارلوت برونته یعنی «زن دیوانه زیر شیروانی» داشته باشد.



بسیاری از مردان قشر متوسط عملاً تا حدود ۴۰ سالگی ازدواج را به تأخیر می‌انداختند.

تا آن زمان که از
پس یک خانواده
بزرگ بریبایم

یا تا اینکه ثروتم را در
مستعمرات ساقته باشم.



در نیمه قرن نوزدهم، «مازاد» جمعیتی از زنان مجرد قشر متوسط به وجود آمده بود که محروم از آموزش، کار (به جز تدریس خصوصی) و حقوق شهروندی بودند. برای زنان طبقه متوسط آشکار بود که هر چند دارای موقعیتی بهتر از زنان کارگرند، اما زنجیر اقتصادی آنان بر سندان ایدئولوژیک برتری مرد جوش می‌خورد. اما می‌بایست سه نسل از فمینیست‌های بریتانیایی سپری می‌شد تا زنان به حقوق خود دست یابند - یعنی حق آموزش، حق تحصیل درآمد خود و حق رأی.

نسل اول: بانوان لاتگهام پلیس

باربارا لی اسمیت (بعدها به نام خانم بادیشان) (۱۸۲۷-۹۱) در خانواده بزرگ، پرتحرک و غیرسنتی به دنیا آمد. پدرش بنجامین لی اسمیت از اعضای رادیکال مجلس بود. مادرش آن لانگدان کلاهدوز زنانه بود و در زمانی که باربارا هفت ساله بود، درگذشت. آن دو هرگز ازدواج نکردند و در نتیجه خانواده برای روابط رسمی ترشان یک مانع به حساب می آمد. خانواده لی اسمیت کانونی شده بود برای طرفداران الغاء بردگی، فعالان و پناهندگان سیاسی - بسی دوست صمیمی باربارا اولین باری که پدر باربارا را دید در حال زانو زدن و بستن بند کفش دخترش بود.



رفتاری پتان فوق العاده از یک پدر خانواده سنت کرا، که در طول زندگی ام در ذهنم مانده بود.

دارم برنامه ریزی می کنم که به یک مسافرت کنار دریا برویم. هر پنج نفرتان با قاله ها و فرمتاران همگی با یک اتوبوس.

باربارا در میان مردم دهکده
با عینک آبی رنگش و
بدون پوشیدن کرسیت
پنهالی به پا کرد.

بسی ریتر پارکس (۱۸۲۹-۱۹۲۵)
دوست نوجوان باربارا، نیز از
خانواده‌ای رادیکال می‌آمد. در سال
۱۸۵۰ آن دو بی‌ملازم و مراقب در
یک برنامه اروپاگردی گسترده، روانه
سفر شدند.

از استبداد در آلمان و اطریش بعد از هجوم ششونیت بار
انقلاب ۱۸۴۸، شگفت‌زده شدیم.



داتنه گابریل روستی (۱۸۲۸-۸۲) هنرمند سبک پیش از رافائل به خواهر شاعرش
کریستینا روستی (۱۸۳۰-۹۴) این چنین می‌گوید:



باربارا برخوردار از موهبت جهیزیه با ارزش
نقدی، چاق، پرشور و با موهای طلایی. او
اهمیت نمی‌دهد که با شلوار زیر
کوه‌پیمایی کند یا بدون شلوار خود را با
مکافات در جویباری به آب بزند.



۱۹ لانگهام پلیس

گذاشتند. این انجمن یک کارگاه چاپ زنان به نام نشر ویکتوریا تأسیس کرد که امیلی فیث فول و گروه تخصصی‌اش متشکل از زنان حروف‌چین آن را اداره می‌کردند. در نشانی ۱۹ لانگهام پلیس نیز یک انستیتوی بانوان قرار داشت. دکتر الیزابت بلکول، اولین زن پزشک در امریکا یکی از سخنگویان لانگهام پلیس بود.

در سال ۱۸۵۶، باربارا و پسی کمیته‌ای را تشکیل دادند تا برای لایحه مالکیت زنان متأهل (حق زن در حفظ درآمد و دارایی‌های شخصی) امضاء جمع‌آوری کنند. در سال ۱۸۵۸، آنها روزنامه زن انگلیسی را به راه انداختند تا مسائلی نظیر کار، آموزش، حقوق قانونی و رأی زنان را به بحث بگذارند. در سال ۱۸۵۹، آنها همچنین «انجمن حامی اشتغال زنان» را بنیان

هتی اگر تاگزیر می‌شدم
افسار را در اتاق قوابم
تشریح کنم وقتی که مرا
از ورود به اتاق‌های
تشریح محروم می‌کردند.

من الیزابت گارت
(۱۸۳۶-۱۹۱۷) را
تشویق کردم تا با به
عرصه عرّفه پزشکی
بریتانیا بگذارد.

الیزابت گارت

الیزابت بلکول



امیلی دیویس (۱۸۳۰-۱۹۲۱) یکی از بنیانگذاران جی‌رتن کالج کمبریج در سال ۱۸۷۳ بود. سایر بنیانگذاران افرادی نظیر الیزابت گسکل، الیزابت برت برونینگ، جورج الیوت و آنا جیمسون بودند.

در سال ۱۸۶۵، «باتوان لانگهام پلیس» دادخواستی را در دفاع از لایحه حق رأی زنان تهیه کردند که به وسیله یکی از اعضای تازه منتخب به نام جان استوارت میل (۱۸۰۶-۷۳) به مجلس ارائه شود. میل و دوستش هلن تیلور (۱۸۰۷-۵۸) از دوستان نزدیک پدر و مادر پسی بودند.



آقای میل کتابتان در مورد اقتصاد سیاسی در ۱۸۴۸ چیزی درباره زنان نمی‌گوید...

بله قائم بادیشان، می‌دانم. من و هلن بسیار درباره این موضوع بحث و گفتگو کرده‌ایم.

کاملاً درست است، اما باتوان مصمم است فکری در این مورد نکند.

او کاری کرد که هیچ زنی نمی‌توانست انجام دهد.

هلن تیلور

پسی اسمیت

... او طبقه‌بندی‌ها را درهم شکست و از درون به توصیف فرآیندی پرداخت که از طریق آن پسران هم طبقه و فرهنگ او چگونه تربیت و شرطی می‌شوند، تا درس رشد و هنگامی که مرد می‌شوند به مادران و خواهران خود به دیده تحقیر بنگرند. در کتاب *انقیاد زنان* (۱۸۶۹)، میل استدلال می‌کند که مردان و زنان اساساً برابرند. متفاوت بودن بی‌حد و حصر تربیت و آموزش آنها توجیهی است برای توانایی‌های به ظاهر متفاوت‌شان. او می‌نویسد: «آنچه امروز به نام طبیعت زن نام برده می‌شود یک چیز کاملاً ساختگی است» او حقوق برابر زنان را در کار، آموزش، مالکیت و حق رأی تا پیروزی آن از طریق جنبش توده‌ای حمایت کرد.

نسل دوم: فمینیسم پا کد امنی اجتماعی

در سال‌های ۱۸۷۰ و ۸۰، نوع دیگری از فمینیسم فعالیت خود را بر تقسیم جدایی افکن میان زنی با تقوا همچون یک بانو و یک زن روسپی رانده شده از اجتماع متمرکز کرد. فقط یک زن با تفکر مستحکم و پر شهامت می‌توانست جرأت بیان این را داشته باشد که تفاوت واقعی میان آن دو وجود ندارد مگر به لحاظ اقتصادی که موجب می‌شود یکی به عنوان همسر و دیگری به عنوان روسپی برای مرد و بر پایه‌ای ظاهراً «متفاوت» به لحاظ جنسی قابل دسترس باشند.

فقط این برای مردان طبیعی است که تمایل به لذت جنسی داشته باشند. اما برای روسپی اینتلر گناهی محسوب می‌شود با انگیزه استغاره.

خانم این همان قاضی دادگاه است که مرا به زندان می‌افکنند، کسی که همین دو روز پیش برای هوسرانی اش به من پول داد، درک این مطلب به راستی مشکل است.

ژوزفین باتلر (۱۸۲۸-۱۹۰۶) یکی از فمینیست‌های پیشگام و دلیری بود که جامعه مردسالار سنت‌گرا را آشکارا مورد پرسش و چالش قرار داد. او فمینیسم را به خیابان‌ها، کارگاه‌ها و زندان‌ها کشاند از آنجا شناخت خود را درباره اقتصاد جنسی فرودستی زنان به دست آورد.

به هیچ وجه فهمیدن آن سفت نیست!



ژوزفین باتلر با قدرت - و اغلب با قبول خطر شخصی - علیه قانون ۱۸۶۰ بیماری‌های مُسری دولت بریتانیا به مبارزه پرداخت. براساس این قانون هر زنی از طبقه کارگر که در منطقه پادگان و بنادر نیروی دریایی به عنوان روسپی شناخته می‌شد، می‌بایست تحت آزمایش اجباری پزشکی به وسیله جراحان ارتش و نیروی دریایی قرار بگیرد.



نباید این زنان به عنوان «منبع بیماری» طرد شوند
در صورتی که این مردان هستند که هیچ چیز دیگری به جز سلس
از آنها نمی‌فروشند. بدون شک این امر، روسپی‌گری را به
عنوان یک کار زنانه قانونی می‌کند!

ژوزفین یکی از اولین اعضای لانگهام پلیس و در تماس با فمینیست‌های امریکایی بود. حقوق زنان می‌بایست در جبهه‌های سیاسی، حقوقی، اشتغال و آموزشی پیروز شود، اما برای ژوزفین پرسش این بود که آیا این اصلاحات قادر به تغییر معادله اقتصاد جنسی در ستمدیدگی زنان خواهد بود؟
تأکید او بر پیوند میان اقتصاد و تمایلات جنسی، از سوی سایر آزادیخواهان مورد استقبال قرار نمی‌گرفت.



به نظر تو «قانون بیماری‌ها» یک
تلاش بی‌شمارانه‌ای از سوی
مردان نیست که از طریق آن
نظارت بیشتری بر تمامی زنان
اعمال کنند، درست در لحظاتی که
ما پیشرفت‌هایی را در راه‌هایی
فودمان آغاز کرده‌ایم!

بدون شک همینطور
است اما ما نمی‌توانیم
پیشرفت فودمان را
برای یک «چنگ سلس»
بی‌وقفه به فطر
بیانند ازیم.

ژوزفین از منظر عدم پذیرش سرنوشت احتمالی تولیدمثل برای زنان به عنوان همسر یا مادر، کاملاً مدرن بود. او برابری جنسی‌ای را که زنان بتوانند آزادانه در اجتماع و بدون قیدهای خانوادگی از آن برخوردار باشند، حمایت می‌کرد. او بر این باور بود که زنان، فرهنگی متفاوت از آن خود دارند، فرهنگی که از لحاظ اخلاقی برتر از مردان است.

خویشتن داری و پاکدامنی اجتماعی - نمونه آمریکایی

سال‌های ۱۸۷۰ و ۸۰ همچنین شاهد برآمدن «پاکدامنی اجتماعی» در جنبش فمینیستی بود که براساس تعلیمات و اصول انجیلی، مصرف الکل، ابراز خشونت، افراط در تمایلات جنسی را به عنوان اهریمن‌های مذکری باز می‌شناخت که زنان را در درون خانواده تهدید می‌کنند. زنان را متفاوت - از نظر اخلاقی برتر، پاک‌تر، با نیاز کمتر یا بدون نیاز جنسی - می‌دانستند برخلاف مردان که از سوی غرائز حیوانی هدایت می‌شدند.

ما ادعای پاکدامنی و عفت را از آن خود و در برابر مردانی داریم که فقط این واژه را مزورانه برای تسلط بر ما به کار می‌برند.

لوسی ستون این بینش محافظه‌کارانه را اتخاذ نمود و در روزنامه زنان در مقاله‌اش به مناسبت انتخابات بوستون در دفاع از سانسور و آثار کلاسیک هرزه‌زدایی شده بر می‌آمد و به سارا برنارد به عنوان یک مادر مجرد حمله می‌کرد.



الیزابت کدی استانتون و سوزان آنتونی به مبارزان «خویشتن‌داری» ملحق می‌شدند. اما الیزابت کدی استانتون در مورد تمایلات جنسی زنان با فمینیست‌های «پاکدامنی اجتماعی» مخالفت می‌کرد. او می‌گفت: «یک زن سالم به اندازه یک مرد احساسات و میل جنسی دارد».

مادران آمریکا که مجوز به حق رأی هستند اطلاق را قانونمند می‌کنند.



فرانسس ویلارد (۱۸۳۹-۹۸) رهبر اتحادیه اعتدال یا خویشتن‌داری مسیحی زنان آمریکا، برای حق رأی زنان مبارزه کرد تا آنان بتوانند به ممنوعیت مصرف الکل رأی بدهند.

بخشی از مبارزان حرکت بلاواسطه‌ای اتخاذ کردند. گری نیشین (۱۸۶۴-۱۹۱۱) شوهر خود را در ۲۱ سالگی به دلیل مصرف الکل و خشونت ترک کرد. او به کانزاس، اوهایو و نیویورک با یک گاری پر از آجر و تیر برای درهم شکستن میخانه‌ها سفر کرد. او هیکل عجیبی داشت نزدیک به ۶ فوت قد و بیش از ۷۶ کیلو وزن داشت. گری اقدام به تدوین یک لوح کاغذی به نام نامه ویرانگران کرد و تیرهای کوچک مقوایی برای یادگاری می‌فروخت.



به دست آوردن حق رأی

مرحله بعدی به دست آوردن حق رأی بود. اما چگونه؟ از میان میلیون‌ها افرادی که برای حق رأی زنان مبارزه می‌کردند، خانواده‌ای برخاست: پاتکهرست‌ها - اِملین و دخترانش کریستابل و سیلویا. اِملین پاتکهرست (۱۸۵۸-۱۹۲۸) در منچستر بزرگ شده بود یعنی قلب سیاسی و اقتصادی بریتانیا، پایگاه مخالفت، تجارت آزاد و رادیکالیسم در آن زمان.

پدر، مردی فودسافته، رادیکال بود
و فامی رئیس‌جمهور لینکلن. وقتی من
همسن شما بودم روزنامه صبح را موقع
صبحانه برایش می‌خواندم... و همراه او به
جمع‌آوری پول برای سیاهپوستان
آزادشده امریکایی می‌رفتم.

سیلویا

کریستابل

پدرش او را وقتی سیزده سال داشت به یک مدرسه شبانه‌روزی در پاریس برد. سال ۱۸۷۱ بود یعنی یک سال بعد از جنگ میان فرانسه و پروس و در دوران کمون پاریس. بهترین دوست املین در مدرسه، دختر یک پناهنده دوران کمون بود.

من یاز گرفتیم که هر چه فرانسوی است دوست پرارم و از هر آنچه پروسی است نفرت داشته باشم.

املین در سال ۱۸۷۹ و در زمان مبارزه علیه سیاست امپریالیستی دولت در خاورمیانه به منچستر باز می‌گردد. رهبر ضد امپریالیست‌ها مرد ۳۹ ساله و کیلی بود به نام ریچارد پانکهرست او یک اصلاح طلب مدافع تشکلات صنفی، یک لادری آزاداندیش، جمهوری خواه و حامی حق رای زنان بود.

من مصمم بودم یا او ازدواج کنم!

و در سال ۱۸۸۰، من یعنی عزیز در دانه مادرم به دنیا آمدم. تنها فرزندی که از میان ۵ فرزند دیگرش خودش پرورش داده بود.

گریستابل

در سال ۱۸۸۳، خانواده پانکهرست‌ها به لندن نقل مکان می‌کردند. ریچارد خود را به عنوان نامزد چپ از منطقه شرق لندن معرفی کرد. املین، بین اصول اخلاقی و جاه‌طلبی مردد مانده بود و ریچارد را متقاعد کرد که در طول مبارزات انتخاباتی در کلیسا شرکت کند. اما به هرصورت او شکست خورد. املین پراترزی و مصمم برای اینکه شخصاً درآمد داشته باشد، یک فروشگاه خانوادگی اسباب و اثاثیه منزل در محله در حال ترقی هامستدرود باز کرد.

فروش پارپایه‌های رنگ
باستل برای زنان
شیردوش، کالاهای شرقی
و اثاثیه‌هایی از ینس
آهن ورزیده با روکش
لعاب سفید.

منزل پانکهرست در میدان رایسل
محل گردهمایی آنارشئیست‌ها و
طرفداران حق رأی زنان بود.

افرادی مانند ویلیام
موریس، تام هن و آتی
بسنیت

و لوییزمیپل زنی با شش‌پیتی افسانه‌ای
و شناخته شده از میان زنانی که در دوره
کمون پاریس ایچار هریق می‌کردند.

حق رأی زنان اغلب مورد بحث بود
ریچارد می‌پرسید:

چرا زنان اینقدر میپورند؟ چرا شما
پشمان ما را در نمی‌آورید تا ما را
میپور کنید که حق رأی را به شما
برهیم؟

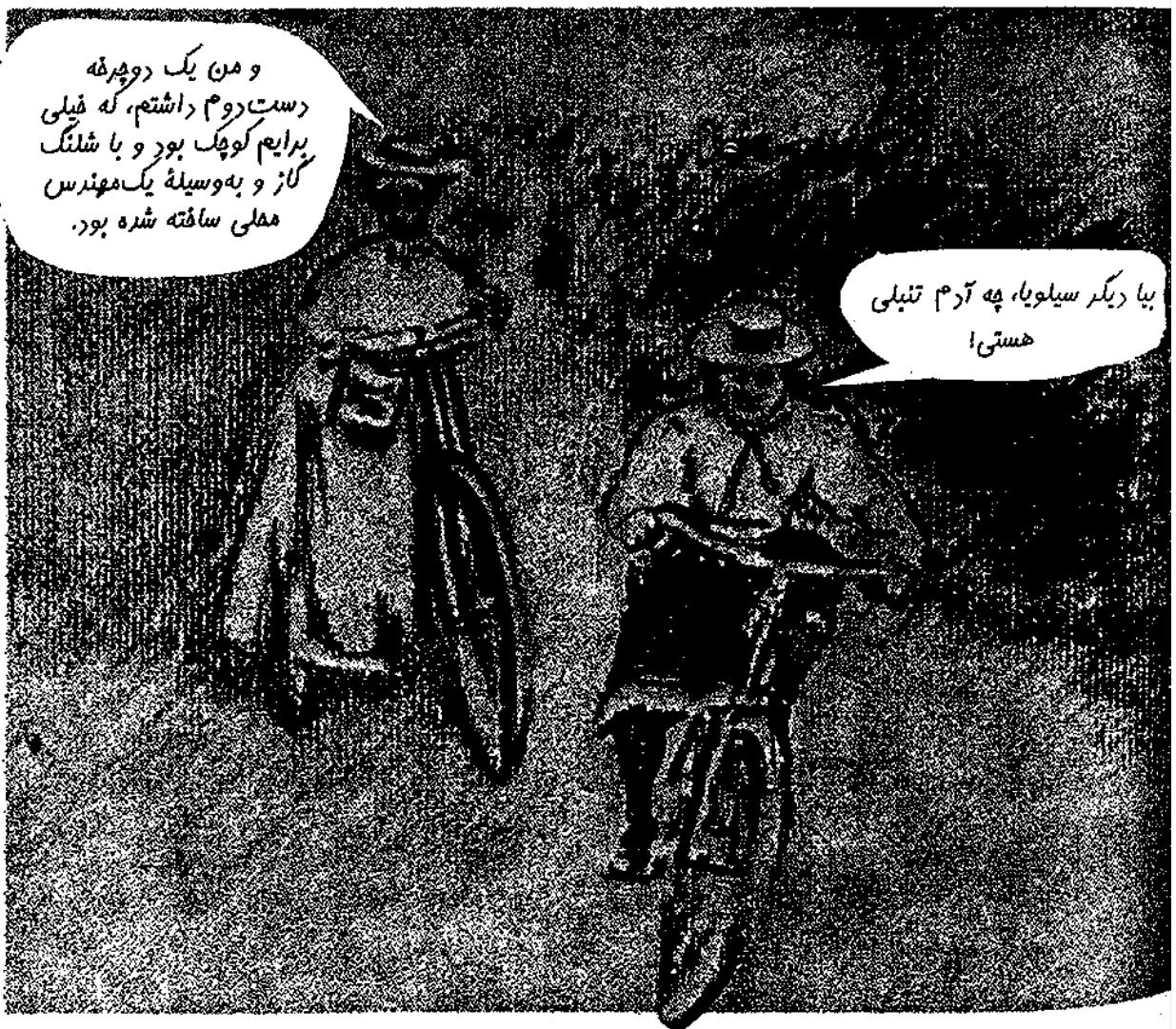
سیلیویا احساس می‌کرد که او یک برگزیده است.



من شیفته پدرم و داستان‌های
فیال انگیزش بودم. اما مادرم با سردی
مرا تنبیه می‌کرد.

دختر ضعیف و رنگ پریده
و بی‌روح است و به
روغن ماهی بیشتری نیاز
دارد.

کریستابل همیشه مورد اعتماد و ستایش بود. او حتی بر املین که از او احساس ترس
می‌کرد تسلط داشت. وقتی دخترها به باشگاه دوچرخه سواری کلاریون ملحق
شدند، املین می‌خواست مطمئن باشد که کریستابل بهترین دوچرخه موجود را که
۳۰ پوند ارزش داشت در اختیار داشته باشد.



و من یک دوچرخه
دست دوم داشتم، که خیلی
برایم کوچک بود و با شلنگ
گاز و به وسیله یک مهندس
مغلی ساخته شده بود.

بیا دیگر سیلیویا، چه آدم تنبلی
هستی!

در سال ۱۸۹۴ خانواده پانکهرست به منچستر برگشتند. آنها مشکل مالی داشتند و ریچارد نیز از بیماری رنج می برد، هرچند آن را پنهان می کرد. او و امیلین، که حالا دیگر خود را سوسیالیست می دانستند به حزب چپ افراطی مستقل کارگری و به که پرهاردی پیوستند. از تمامی گروه های چپ، حزب مستقل کارگری (ILP) از همه همسوتر با فمینیسم بود؛ بهترین سخنرانان آن بیشتر از زنان بودند.



پدرم را می دیدم که تا سر هر مرگ فعالیت سیاسی می کند

ریچارد ناگهان در سال ۱۸۹۷ در اثر زخم معده درگذشت.

لعنت بر من اگر دیگر به صدفه وابسته باشم، یک هفازه دیگر باز می کنم.

موفق به گرفتن بورس تحصیلی برای مدرسه هنر شدم و بعد از آن برای مدرسه ونیس، علی رغم ضعف جسمانی و دید ضعیف چشمهایم.

و من هم در حال تحصیل هستم و می خواهم وکیل شوم.

امیلین

کریستابل

سیلویا

در منچستر، کریستابل به سایر فیمینیست‌های جوان سوسیالیست پیوست. او در سال ۱۹۰۱ با اواگوربوث ملاقات کرد. وی خواهر کوچک‌تر کنستانس مارکیه‌ویچ از رهبران ایرلند در حال شورش سال ۱۹۱۶ و اولین زن منتخب در مجلس بود (هر چند که به عنوان یکی از حامیان سین فین، از رفتن به مجلس امتناع کرد).

اوا، طرفدار تشکلات صنفی است و در کلاس‌های شبانه برای زنان کارگر نساجی آثار شکسپیر را تدریس می‌کند.

به ما در شوراهای صنفی زنان منبستر ملحق شوید و برای حق رای زنان مبارزه کنید.

اتحادیه‌ها شروع به تدارک برای نامزدهای خود در انتخابات مجلس کردند - و این پیش‌درآمد شکل‌گیری حزب کارگری بود. زنان، اکثریت اتحادیه‌های نساجی را به خود اختصاص داده بودند اما به دلیل آنکه حق رأی نداشتند اصلاً به حساب نیامدند.

در سال ۱۹۰۲، فقط در یورکشایر ۳۰۰۰ زن کارگر نساجی برای اعلامیه حق رأی امضاء کردند.

آنی کینی (۱۸۷۹-۱۹۵۳) از سن ده سالگی در کارخانه‌های مختلف کار می‌کرد و یکی از انگشتانش را در یکی از ماشین‌آلات از دست داده بود. او جانشین وفادار کریستابل شد و او را تشویق می‌کرد که در بازار دهکده سخنرانی تحریک‌آمیز سیاسی کند. کریستابل خیلی زود یاد گرفت چگونه جواب افراد مزاحم سخنرانی را بدهد و روش مؤثری را از این راه پیش گرفت.

سال ۱۹۰۳: اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان WSPU

املین در سال ۱۹۰۱ به عنوان نامزد حزب مستقل کارگری ILP در هیئت مدیره مدرسه منچستر انتخاب شد، اما در برابر دودلی حزب نسبت به حق رأی زنان تاب نیاورد. او تشکلی به نام اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان را در سال ۱۹۰۳ در مغازه اش در خیابان نلسون و در رقابت با حزب مستقل کارگری به راه انداخت.

بیست سال از زمانی که بان استوارت میل عریضه لاکهام پلیس را به مجلس ارائه کرد می‌گذرد و هنوز لایحه‌هایی که برای حق رأی زنان مطرح شده، رأی نیاورده و تصویب نشده است. باید روش و تاکتیک را تغییر داد!

دوران پرتلاطمی را سپری می‌کردیم. آلمان و آمریکا در حال رقابت با کالاهای انگلیسی در بازارهای خارجی بودند. رکود طولانی صنعت بریتانیا از زمانی شروع شد که سرمایه بریتانیا به نحو سودآورتری در خارج به کار انداخته شد. گرایش جدید به ایجاد تشکلات صنفی در میان توده کارگران فاقد تخصص، در بحبوحه ناآرامی‌های فزاینده صنعتی، گسترش پیدا می‌کرد.

و زنان نقش حیاتی‌ای را در تبلیغ سیاسی ایفا کردند.

جنبش بریتانیا برای دستیابی به حق رأی بیش از هر زمان دیگری جنبش زنان کارگر بود.



حضور اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان ابتدا در خلال هیجانات انتخابات ۱۹۰۶ احساس شد. مبارزه طلبی جدید آنها بر حال و هوای دوران تأثیر گذاشت. آیا یک دولت لیبرال حق رأی را به زنان اعطا خواهد کرد؟

برای شاخه «اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان» در لندن به اتفاق آنی کنی و فلورا دروموند دست به کار شدم.

سیلویا

و من تعدادی اقرار لیبرال ثروتمند را استفراغ کردم تا اتماریه از نظر مالی تأمین باشد.

املین

من هم فارغ التمهیل حقوق شدم و به شافه اتماریه در لندن پیوستم.

کریستابل

کریستابل به زوری سفیران طراز اول ما شد.

او مدرام وقت خود را تلف دختران جوانی می کرد که دور و تبر جنبش می پلکیدند.

فلورا دروموند

اما در سال ۱۹۰۷، کریستابل و املین از حزب مستقل کارگری و مبارزات پارلمانی کارگری گسستند.

آنا کنی

بوتر است الان فقط... برای حق رأی زنان مبارزه کنیم...

به جای اینکه منتظر بمانیم تا روزی بالاخره حزب مستقل کارگری در مبارزه برای حق رأی بزرگسالان پیروز شود.

اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان به طور فزاینده‌ای رشد کرد. ۳۰۰۰ دفتر نمایندگی در سال ۱۹۰۷ از دل اتحادیه بیرون آمد که از زنان معلم، فروشنده، منشی، خیاط تا کارگر نساجی در آنجا رفت و آمد داشتند. فروش هفتگی روزنامه آنها به نام حق رأی برای زنان بالغ بر ۴۰۰۰۰ نسخه می شد. در جلسات گردهمایی برای حق رأی زنان، سالن آلبرت هال مملو از جمعیت می شد. در یک تظاهرات در محل هایدپارک جمعیت شرکت کنندگان به ۲۵۰،۰۰۰ نفر رسید.

در سال ۱۹۱۱، به نظر می‌رسید که پیروزی نزدیک است. آسکوئیث نخست وزیر وقت عملاً قول لایحه‌ای را که حق رأی زنان را تضمین می‌کرد، داده بود. به همین دلیل جنبش مبارزه برای حق، رأی آتش بس موقت داد تا نفس تازه کند. اما در سال ۱۹۱۲ بعد از تاجگذاری شاه جدید، لایحه با ترفند کنار گذاشته شد.



به شیشه‌های وزارت کشور، وزارت جنگ، وزارت امور خارجه، دفتر بازرگانی، خزانه و باشگاه ملی حزب آزادیخواه یورش برده شد. ویتترین تمامی فروشگاه‌های غرب شهر لندن واژگون شد.

بازداشت‌ها، اعتصاب غذا، به زور خوراندن

صدها مدافع حق رأی زنان بازداشت شدند. وقتی هم که با اعتصاب غذا اعتراض خود را نشان می‌دادند به نوعی تجاوز مبادرت می‌شد یعنی به زور و با خشونت به آنها غذا خورانده می‌شد.

وقتی فریاد اعتراض عمومی در برابر این شکنجه‌ها به حد نگران‌کننده‌ای رسید، دولت لیبرال «قانون موش و گریه» را وارد عمل کرد. زنانی که اعتصاب غذا می‌کردند، اگر وضع جسمانی‌شان وخیم بود فقط تا زمانی آزاد می‌شدند که سلامتی خود را باز می‌یافتند و بعد دوباره بازداشت می‌شدند.



املین که آن موقع ۵۵ سال داشت ده‌ها بار در زندان هالوئی حبس شده بود. او جثه‌ای کوچک و نحیف داشت اما با بی‌باکی که تنها وسیله دفاع او بود، استقامت می‌کرد.

فرای من، تو در مورد قاضی
سرشناسی که امروز صبح پسرش
در یک روسپی‌خانه پیدا شده چه
می‌گویی؟



حکم بازداشت کریستابل به اجرا گذاشته شد اما او به پاریس فرار کرد. به مدت دو سال او از همانجا اتحادیه اجتماعی سیاسی زنان را با همکاری آنی کینی و با ردوبدل کردن پیام‌های رمز اداره کرد.

فنبش زنان در پناه ویل
فقر منطقه شرق لندن،
الگوی است برای تمامی
کشور

هر چقدر دولت بر خشونت خود علیه مبارزان حق رأی می‌افزود، کریستابل در مقابل دستور می‌داد که مبارزان بر ستیزشان بیافزایند. اعتراضات به سرعت به آتش‌سوزی و شکستن شیشه‌ها کشانده شد. بسیاری از اعضای اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان از این روش که طرفداران را فراری داده و به دولت دستاویز دیگری می‌داد ناراضی بودند. سیلویا ترجیح می‌داد که از روش‌های قدیمی اعتراضات توده‌ای در شرق لندن کمک بگیرد. در سال ۱۹۱۱، اعتصاب کارگران بارانداز و کشتی‌سازی و کارگران حمل و نقل، کشور را به تعطیلی کشاند. در پرماندسی، درست در جنوب رودخانه تایمز، زنان کارگر کارخانجات مواد غذایی به اعتصاب برخاسته و به ۱۵۰۰۰ کارگر کارخانجات و کارگاه‌های مخلی در پارک ساوت وارک برای گردهمایی پیوستند. مطالبه آنان دستمزد بالاتر و همچنین دستیابی به حق رأی بود.

در اوایل سال ۱۹۱۴، سیلیویا به یک گروه‌مایی با حضور ام‌لین و کریستابل در پاریس فراخوانده شد. او که سهم خود را در کشیدن زندان و اعتصاب غذا پرداخته بود از وضعیت جسمانی خوبی برخوردار نبود. تنها این کریستابل بود که همچنان امیدوار و مستحکم‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. او از «فدراسیون شرق لندن» درخواست کرد که از اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان کناره‌گیری کند.

۹۴

به دلیل اینکه زنان کارگر از آسیب‌پذیرترین همجنسان ما هستند، زندگی‌شان سخت‌تر و آموزش‌شان محدودتر از آن است که بتوان آنها را برای این اعتراض آماده ساخت. ما گلچینی از بهترین افراد را می‌خواهیم که توان رژه رفتن درست مثل یک ارتش را داشته باشند.

او به سگی که روی زانویش است بیشتر اهمیت می‌دهد تا به من

ام‌لین سعی کرد مداخله کند.

سیلیویا ناگزیر شد قبول کند.

پطوره است که با گروه زنان سیلیویا در منطقه شرق لندن مصالحه کنیم.

نه! باید خیلی روشن این کسبست انجام شود.

بیش از هر بیمار و فستام که بتوانم مبارزه کنم و در ضمن نیاز به پول دارم

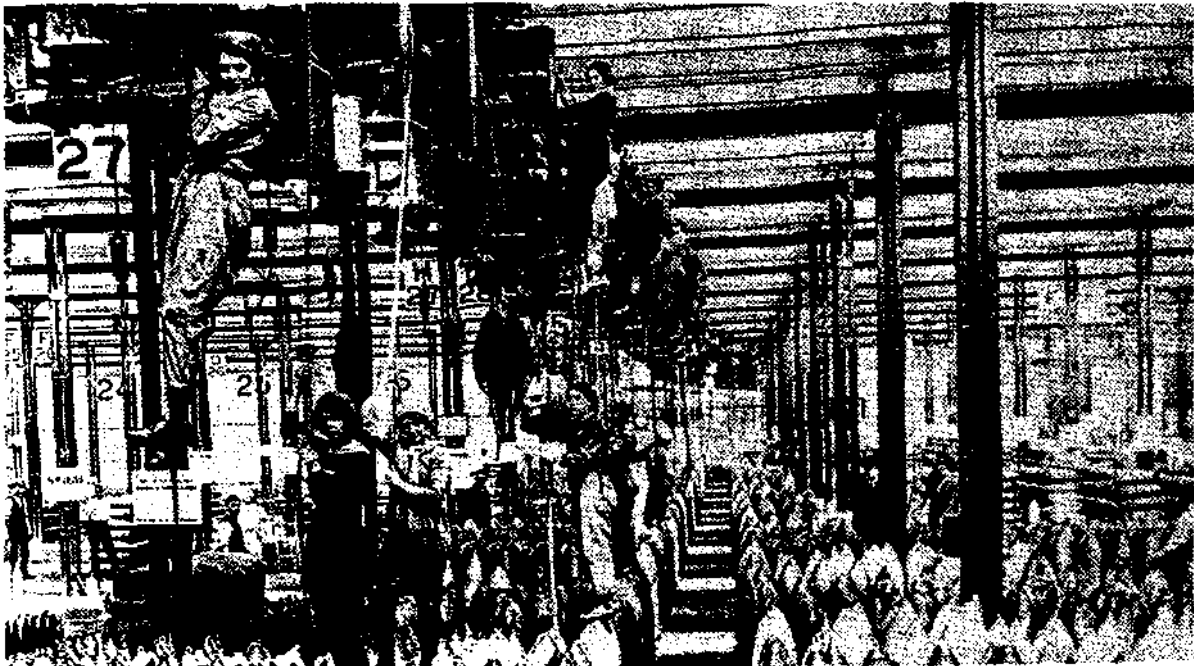
به محض آنکه سیلیویا مصمم شد که جلسه را ترک کند، کریستابل ملائمت بیشتری نشان داد.

شاید بهتر باشد کنگاه به عنوان خواهر یکدیگر را ببینیم تا به عنوان هم‌رزم در مبارزه برای حق رای.

این حرف‌ها بی‌معنی است، ما زندگی دیگری خارج از جنبش نداریم.

شش ماه بعد، جنگ جهانی اول آغاز شد و سیلیویا از تصمیم‌اش برای گسست روشن و قاطع خود خوشحال بود. املین و کریستابل ناگهان میهن‌پرست شدند و روزنامه اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان به بریتانیا تغییر نام داد و شعار خود را «شاه، میهن، آزادی» نهادند.

سیلیوا صریحاً با جنگ مخالفت می‌ورزید. او در سال ۱۹۱۵، در کنگره ضد جنگ و بین‌المللی «زنان برای صلح» شرکت کرد که از سوی آلتا جاکوبس (۱۸۵۴-۱۹۲۹) فمنیست سوسیالیست آلمانی و اولین زن دکتر در کشورش برگزار شده بود. سیلیوا به «جمعیت بین‌المللی زنان علیه جنگ» و به یاری زنان منطقه شرق لندن پیوست که در آن موقع برای انجام کارهای مردانه در کارخانجات مهندسی و تسلیحات بسیج شده بودند تا حقوقی برابر با مردان دریافت کنند.



دولت بریتانیا که در اثر جنگ ضعیف شده بود، در مقابل هجوم زنان شکست خورد. بالاخره در سال ۱۹۱۸ زنان ۳۰ سال به بالا به حق رأی دست یافتند.



جنبش‌های جهانی زنان در قرن نوزدهم



زنان نه تنها در انگلستان بلکه در بسیاری دیگر از کشورهای جهان، موفق به دستیابی به حق رأی شدند. در کانادا، امریکا، آلمان، سوئد - و نیز در نروژ که نمایش‌های هنریک ایبسن (خانه عروسک ۱۸۷۹، مرغابی وحشی ۱۸۸۴، هدا گبلر) اعتراضی بود علیه انقیاد زنان. در هند، مدافعان حقوق زنان برای حق دختران برای آموزش، خودمختاری و حق رأی مبارزه می‌کردند. در سال ۱۹۱۸، آنان حمایت کنگره ملی هند را به دست آوردند. انجمن زنان هند نزد نایب‌السلطنه به رایزنی پرداخت و هیئت نمایندگی خود را برای تأکید بر مطالبات‌شان به انگلستان فرستاد. پاندیتا رامابایی (۱۸۵۸-۱۹۲۲) یکی از برجسته‌ترین محققان سانسکریت در نسل خود یک تحقیق فمینیستی در هندوئیسم را به نام قوانین مذهبی زنان به نگارش در آورد.

او که در سن ۲۴ سالگی بیوه شده بود و مسئولیت دخترش را به عهده داشت سرتاسر هند را برای تشکیل یک سری سازمان‌های زنان به نام ماهیلا سماج پیمود. این سازمان‌ها از بانفوذترین گروه‌های فمینیستی در درون کنگره ملی هند بودند.

در اندونزی، راین آجن کارتینی (۱۸۷۹-۱۹۰۴) دختر یک مقام بلند پایه، علیه چند همسری، ازدواج اجباری و ظلم استعمار، عقیده خود را بدون واژه و با صراحت بیان و از حق زنان برای دستیابی به آموزش طرفداری می‌کرد. او یک مدرسه دخترانه را با ۱۲۰ دانش‌آموز تأسیس نمود - اما در سن ۲۵ سالگی در هنگام زایمان به نحو دردناکی درگذشت. در ژاپن، کی شیدا توشیکو (۱۸۶۳-۱۹۰۱) فمینیست پیشرو، مبارزات قرن نوزدهم را برای دفاع از حقوق زنان و دستیابی به حق رأی رهبری کرد. گروه فمینیستی‌های «بانوی ادیب» سی توشا مجله‌ای به نام سی تو (۱۶-۱۹۱۱) حاوی مقالاتی در فرهنگ معاصر، ازدواج، حقوق و دستیابی به حق رأی زنان منتشر کرد. اولین فعالیت مبارزاتی برای دفاع از حق رأی زنان در سال ۱۹۱۷ برگزار شد.

در چین، تان جونینگ انجمن چین برای دفاع از حق رأی را در بی جینگ در سال ۱۹۱۱ بنیان گذاشت. او در سال ۱۹۱۷ تظاهرات زنان را برای محاصره مجلس ملی رهبری کرد.

زنان استرالیایی حق رأی خود را زودتر و در سال ۱۹۰۹ به دست آورده بودند (هر چند زنان بومی استرالیا به این حق تا سال ۱۹۶۷ دست نیافتند). انجمن سیاسی زنان استرالیا در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و برای دفاع از حقوق مساوی و مزد برابر فعالیت خود را آغاز کرد. فدراسیون برزیلی برای پیشبرد زنان را زنی به نام برتا لوتز در سال ۱۹۲۲ تأسیس کرد و در سال ۱۹۳۲ موفق به احقاق حق رأی زنان گردید.

اولین کنگره بین‌المللی فمینیستی در سال ۱۹۱۰ در آرژانتین برگزار گردید. در سال ۱۹۱۸ در همانجا حزب فمینیست ملی پایه‌گذاری شد و از سال ۱۹۱۹، سازمان حقوق زنان مشتمل بر ۱۱۰۰۰ زن توانمند برای احقاق حق رأی، فعالیت خود را آغاز کردند.



اما آیا بهبودی وضعیت زنان بدون از بین رفتن فقر و استثمار که اغلب زنان از آن در رنجند، ممکن می‌شود؟ تعداد فزاینده‌ای از زنان به جنبش‌های عظیم و نوپای سوسیالیستی می‌گرویدند. از اولین زنان فمینیست سوسیالیست فلورا تریستان (۱۸۰۳-۴۴) فرزند نامشروع پدری اسپانیایی - پرویی و مادری فرانسوی بود. فلورا در تهیدستی بزرگ شد و حرفه‌اش نقاش کنده‌کاری بود. در پاریس با اتحادیه‌های صنفی صنایع دستی قدیم به نام «کومیانیونار» آشنا شد که الهام بخش حرکت تعیین‌کننده او یعنی ایجاد اتحادیه کارگران (۱۸۴۳) بود.



تقریباً تمامی جهان مخالف من بودند. مردان به خاطر آنکه متقاضی آزادی زنان بودند و مالکین و صاحبان صنایع به خاطر آنکه فواید آزادی حقوق‌بگیران بودند.

فلورا برنامه خود را برای اتحادیه کارگران براساس دو خط مشی تعیین کرد: ۱- کارگران تمامی کشورها در تأمین بودجه برای خودرهای طبقه کارگر مشارکت کنند.

۲- این بودجه برای تأسیس «کاخ کارگران» به کار فواید رفت. مملتی که وظایف بیمارستان فودگردان، فائده سالمندان، مدرسه و مرکز آموزش عالی را در هم ارغام فواید کرد. در این پوابع «بومرت بشری»، زنان رهایی خود را به دست فواید آورد.

طرح فلورا سوسیالیست آرمانی نامیده شد به خاطر پیوندش با تفکر الگوی جامعه کارگری که سوسیالیست‌های پیشگامی مانند رابرت اوون (۱۷۷۱-۱۸۵۸) و فرانسوا - ماری - شارل فوریه (۱۷۷۲-۱۸۳۷) تصور کرده بودند. تفکر فلورا به وسیله گروهی از فمنیست‌های سوسیالیست در پاریس در زمان انقلاب ۱۸۴۸ تداوم یافت.



شرکت تعاونی ما شامل زنان دوزخه، معلم و پرستار، اولین روزنامه را به نام صدای زنان انتشار داد.



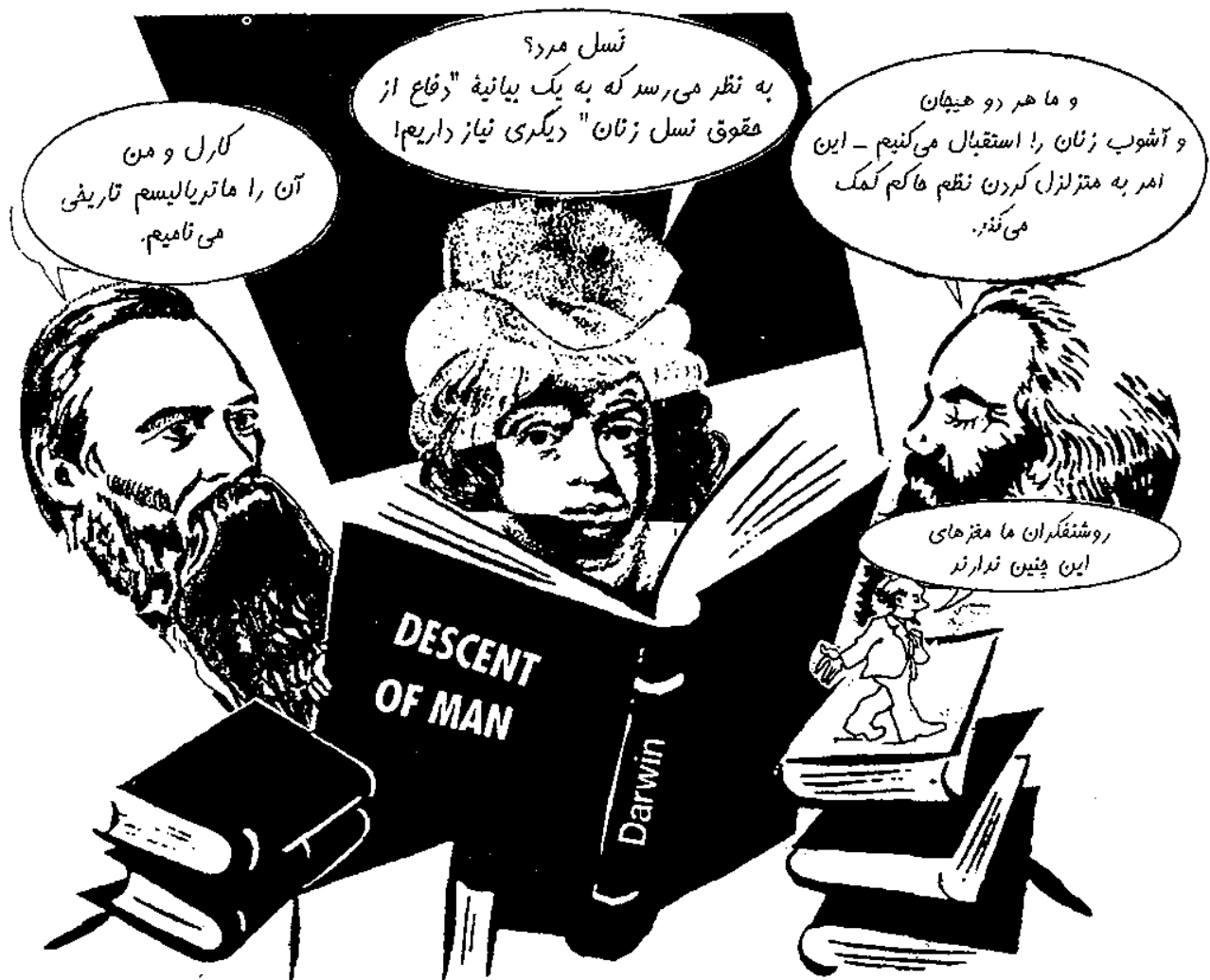
و من بعضی از نظریه‌های فلورا را در مانیفست ۱۸۴۸ انگلس و فودم پکار بردم.



ماتریالیسم تاریخی و

از دوران ولستونکرافت، فمینیست‌ها بر این عقیده بودند که موقعیت فرودست زنان نه «طبیعی» است و نه اجتناب‌ناپذیر، بلکه محصول اجتماع است. اما آنها هیچ شاهد یا مدرکی نداشتند تا علیه دیدگاه غالب مذهبی‌ای که می‌گفت خدا زن را به عنوان مخلوق «درجه دوم و کهنتر» از دنده آدم آفرید، اقامه کنند.

در سال ۱۸۸۰ نظریه تحول داروین و دستاوردهای حاصل از علم جدید مردم‌شناسی توأمان توانستند برای اولین بار توضیح دهند که «چگونه» زنان تبدیل به فرودست مردان شدند.



فردریش انگلس (۱۸۲۰-۹۵)، سوسیالیست انقلابی، نویسنده و فعال سیاسی طرفدار ثابت قدم حقوق زنان و احقاق حق رأی آنان بود.

مسئله زنان



کتاب انگلس، یعنی منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (۱۸۸۴) از شواهد قوم‌نگاری و تاریخی برای اثبات اینکه موقعیت اجتماعی زنان همیشه نازل نبوده استفاده می‌کند.



آنگونه که امروز از قبایل بازمانده دوران شکار - خوشه‌چینی برمی‌آید، زنان و مردان ماقبل تاریخ می‌بایست جایگاه اجتماعی کاملاً برابری داشته باشند.

انگلس نمونه‌هایی از خانواده‌های قبیله‌ای سلتیک‌های اولیه، ژرمانیک‌ها و ایروکوآها را مورد بررسی و استفاده قرار داد.



«در خانواده‌های اشتراکی کهن که زوج‌های متعددی را با فرزندانشان در برمی‌گرفت، اداره کردن خانه همانقدر یک الزام همگانی، اجتماعی و ضروری محسوب می‌شد که تهیه خوراک. با رشد خانواده‌های انفرادی مدرن، اداره خانه و ویژگی همگانی خود را از دست داد، و در زمره خدمات خصوصی قرار گرفت که زن در آن به عنوان اولین خدمتکار خانگی محسوب و از مشارکت در تولید اجتماعی رانده می‌شد.»

انگلس منشاء فرودستی‌ای که بر زنان تحمیل شد را به پیش از پیدایش مالکیت خصوصی در زمان‌های قدیم می‌رساند. از حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد، تمدن‌هایی که بر کشاورزی متکی بودند در نواحی حاصلخیز رودخانه‌های دجله و فرات، نیل، ایندوس و مِکونگ رشد می‌کردند. تا اینکه انسان شروع به تولید مازاد بر نیاز قبیله برای بقا و تولیدمثل کرد. از آن پس مازاد خوراک، زندگی گروه کوچکی از حکمرانانی را که کار نمی‌کردند - و برده‌های بیشتری را برای تولید ثروت بیشتر به کار می‌گرفتند، تأمین می‌کرد. بدین ترتیب امپراطوری‌های برده‌داری کهن به وجود آمد.



زنان، مبادله، فروخته و یا در مقابل کالاهای گرانبها، معاهده‌ها و معاملات زمین معاوضه می‌شدند. ازدواج وسیله‌ای شد برای بستن پیمان‌هایی میان سرآمدان گروه‌های متخاصم.



در طبقه حکمرانان، شوهر مالک زن خود بود - درست همان‌گونه که مالک برده‌های زن یا کنیزهایش بود - نه تنها از طریق تسلط بر مرگ و زندگی زن بلکه از طریق نظارت انحصاری بر باروری او. موضوع پوشیده بودن و جداسازی و انزوای زن، آیین و فرهنگ بکارت و محکومیت به مرگ برای زن زناکار (و هرگز نه برای مرد زناکار) تمامی این‌ها نشانه‌هایی است از اختیار و تسلط کامل مرد بر زندگی زن، بر آزادی فعالیت او، بر زندگی جنسی او و بر مرگ او. برخی از داده‌های مردم‌شناسانه‌ای که انگلس استفاده می‌کرد امروزه مردود شناخته شده‌اند - اما بصیرت و شناخت او از پیوندهای میان ساختار اقتصادی جامعه و شکل‌هایی از خانواده که اتخاذ کرده بود هنوز قابل توجه و جالب‌اند.



متوجه شدم که صنعت مدرن به زنان فرصتی دوباره برای مشارکت در روند تولید اجتماعی داده است.



«اما فقط در این صورت که اگر زن وظایفش را در قالب خدمات خصوصی و غیررسمی خانواده‌اش انجام دهد، از چرخه تولید حذف شده است و نمی‌تواند هیچ درآمندی داشته باشد. و اگر بخواهد سهمی از کار عمومی به خود اختصاص دهد و به‌طور مستقل درآمد معاش خود را به‌دست آورد، در موقعیتی نخواهد بود که بتواند به وظایف خانوادگی‌اش عمل کند.»

«آنچه که نسبت به زن در کارخانه اعمال می‌شود، همان در تمامی شاخه‌های حرفه‌ای از تجارت گرفته تا پزشکی و حقوق اعمال می‌شود.»

«خانواده خصوصی مدرن بر بردگی آشکار و نهفته خانگی زن پایه‌گذاری شده است.»

فمینیسم و سوسیال

نظریات انگلس خیلی سریع از سوی حزب سوسیال دموکراسی آلمان یعنی حزب سوسیالیست با نفوذی که در اواخر قرن نوزدهم در آلمان پدید آمده بود، در پیش گرفته شد. در سال ۱۸۸۲، رهبر این حزب اوگوست بیل کتاب زن در دوران سوسیالیسم را منتشر کرد. کتاب پر فروشی که به کار انگلس عمومیت و آن را گسترش داد.

خانواده بورژوا که تکیه بر فرودستی زنان و خودفروشی متداول دارد، با برچیده شدن اساس اقتصادی آن یعنی مالکیت خصوصی تباہ خواهد شد.



زنان می‌بایست برای رهایی «خودشان» متشکل شوند و مبارزه کنند. منتظر مردان نباشند تا برایشان کاری انجام دهند. آنها غرور و تکبرشان به این بستگی دارد که آقا و ارباب شما باشند!



بدین ترتیب ما تشکل قوی خود را با ۲۰۰۰۰۰ نفر در قالب جنبش زنان حزب سوسیال دموکراتیک سازماندهی کردیم.

کلارا زتکین (۱۸۷۵-۱۹۳۳) یکی از رهبران جنبش زنان حزب سوسیال دموکراتیک بود. کلارا در کالج کارآموزی معلمان زن در لایپ زیگ حضور داشت. شهری که مملو از پناهندگان سیاسی از روسیه تزاری سال ۱۸۷۰ بود. او عاشق یک انقلابی روس بدنام اوسپ زتکین شد و به حزب سوسیال دموکراتیک پیوست. حضور زنان در جلسات سیاسی در آلمان سلطنتی ممنوع شد. حضور زنان اغلب بهانه‌ای بود برای پلیس که بتواند جلسه را تعطیل کند. حزب سوسیال دموکراتیک در سال ۱۸۸۰ غیرقانونی اعلام شد و شروع به فعالیت زیرزمینی کرد.



دموکراسی آلمانی

اوسپ در پی شدت عمل و سرکوب‌های دهه ۱۸۸۰ از آلمان اخراج شد. کلارا و اوسپ تا سال ۱۸۸۹ یعنی تا زمان مرگ اوسپ در پاریس زندگی کردند. کلارا که در سن ۳۲ سالگی بیوه شده بود و مسئولیت دو پسر کوچک را به عهده داشت، در برگشت‌اش به آلمان بعد از لغو قوانین ضدسوسیالیستی در سال ۱۸۹۰ یکی از رؤسای سازمان‌دهنده جنبش زنان حزب سوسیال دموکراتیک شد.

ما نه تنها حق رأی زنان و دسترسی برابر به اشتغال را مطالبه می‌کنیم بلکه آموزش مختلط را خواستاریم تا پلی باشد بر شکاف کاذب میان دوزن و مرد.



سایر فمینیست‌های حزب سوسیال دموکراتیک مثل لی لی براون (۱۸۶۵-۱۹۱۶) از این هم فراتر رفتند.



ما به تعاونی‌های خانوار نیاز داریم که در آن زنان، مردان و فرزندان بتوانند به‌طور مشترک زندگی کنند و در کلیه کارها و بچه‌داری سهیم باشند.

از زمانی که جنبش زنان، زبان ما را آزاد کرد، متوجه می‌شویم که نیاز و تمایل جنسی در زنان به همان اندازه و توان است که در مردان.

شکلی که عشق به خود می‌گیرد بستگی به نیازهای افراد دارد - و این حق جلوگیری از بارداری و سقط جنین را شامل می‌شود.

لی لی یک شورشی متولد در خانواده‌ای از اشراف قدیمی و زمین‌دار پروس بود. او از همه اینها گسست و به حزب سوسیال دموکراتیک پیوست و برای مجله زنان حزب به نام «یوآبری» مقاله می‌نوشت.

و در روسیه...



در همین زمان، انقلاب روسیه به وقوع پیوست و برای اولین بار یک دولت کارگری روی کار آمد - اما در بدترین شرایط ممکن؛ یعنی در خاتمه جنگ جهانی اول، در یک کشور ویران و عقب افتاده در اثر جنگ و در معرض تهدید گرسنگی و جنگ داخلی: در یک چنین شرایطی در سال ۱۹۲۰ لنین از کلارا زتکین می پرسد...



چرا زنان حزب سوسیال دموکراتیک اینقدر وقت خود را صرف بحث و گفتگو راجع به مسائل جنسی می کنند؟ مطمئناً برای زنان سوسیالیست پرسش هایی مهم تر از شکل های ازدواج مورد نظر مائوری ها یا تنوری های زیگموند فروید وجود دارد.

سکس و ازدواج در این جامعه فاسد، افتلاف و رنج واقعی برای زنان از تمامی اقشار و طبقات اجتماعی در بر دارد.

شما درست مثل رفیق کولونتای استدلال می کنید.



بحث در مورد کل تاریخ شکل های گوناگون خانواده و چگونگی وابستگی آنان به نظم های مختلف «اقتصادی»، به زنان شاغل کمک می کند تا دیدشان از این تفکر خرافی که روابط کنونی جامعه سرمایه داری ابدی است، فراتر رود.

رفیق کولونتای و امیدهای روسیه شوروی

الکساندرا کولونتای در یک خانواده مالک روسی - متولد شد. او زیبا، پرشور و متکی به خود بود، او خیلی جوان بود که - علی رغم خواست خانواده - با پسرخاله اش ولادیمیر کولونتای ازدواج کرد. نقطه عطف زندگی الکساندرا در سال ۱۸۹۶ زمانی رخ داد که او ولادیمیر را، که بازرس کارخانه بود، در یکی از بازدیدهایش همراهی کرد.



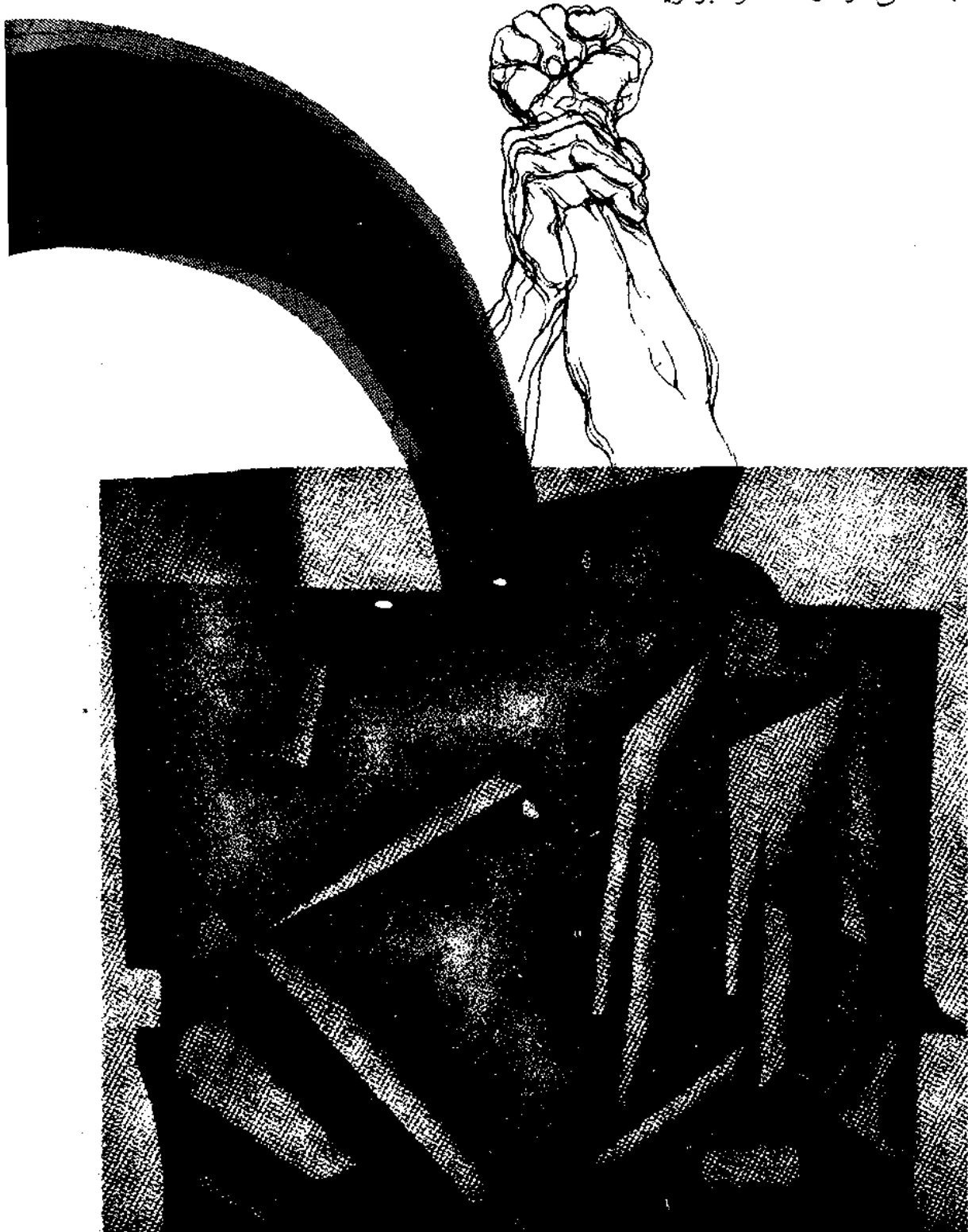
آلودگی، سر و صدا،
فطر - و این کارگرانی که گرسنگی کشیده فراتر
از استقامت انسانی بردگی می کنند.

ولادیمیر بی خیال و مغرور اما الکساندرا برآشفته شده بود. الکساندرا به زودی در حمایت از اعتصاب سال ۱۸۹۶ کارگران نساجی در سن پترزبورگ به گروه مارکسیست پیوست. ولادیمیر سعی کرد او را از این کار باز دارد. الکساندرا با تلخی از او پیروی کرد اما در آخر تصمیم گرفت که پسرش را موقتاً و ولادیمیر را برای همیشه ترک کند.



«ضربه‌ای علیه تعدی مردان به فردیت ما (زنان) - مبارزه‌ای که پیرامون این مسائل دور می‌زد: کار یا ازدواج، و عشق»

فعالیت‌های الکساندرا در گروه زنان سوسیالیست توجه پلیس تزاری را جلب کرد و او به ناچار از روسیه گریخت. اول به اروپا و بعد به امریکا پناهنده شد و در آنجا قویاً علیه، جنگ جهانی اول پیکار می‌کرد. در سال ۱۹۱۴ او به حزب بلشویک لنین از مخالفان سرسخت جنگ، پیوست. با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت. هفت ماه بعد با انقلاب اکثریت بلشویک‌ها، لنین، او را به عنوان کمیسار (وزیر) رفاه اجتماعی در دولت خود برگزید.



الکساندرا با سایر زنان پیشرو بلشویک مانند اینسا آرماند، کروپسکایا، لودمیلا استل، زینایدا لیلینا همکاری می‌کرد تا بتوانند علیرغم بحران گرسنگی و جنگ داخلی یک برنامهٔ سوسیالیستی را برای زنان محقق کنند.



حق رأی زنان
برابری حقوقی
آزادی طلاق
آزادی سقط جنین

دو ماه مرخصی استعلاجی پس از زایمان
مهد کودک برای محل کار و اجتماعات

برای اولین بار تنگ و ضربه و شتم همسران غیر قانونی شد
مبارزهٔ آموزشی و تبلیغی علیه پوشش زنان و مجوز
کردن آنان در مناطق گستردهٔ مسلمان‌نشین در شوروی آغاز شد.



لینیک‌ها، مهدکودک‌ها و زایشگاه‌ها
مرخصی پرستاری با حقوق
ای مادرانی که هنوز بچه‌های
دراشیر می‌دهند.
انجمن‌های محلی تهیهٔ مسکن



کار شما در از بین
بردن تعصب و تبعیض‌ها خیلی
تاثیرگذارتر از کتاب‌های زیاری است
در ادبیات فمینیستی.

اما الکساندرا هیچ توهمی از کارها نداشت.



در عمل ما عقب‌تر از اهدافمان هستیم. در
تلاشمان برای ساختن صورت‌های جدید زندگی
و معیشت و برای رهایی زنان کارگر از تعهدات
خانوادگی همواره با همان موانع مواجه می‌شویم:
فقر روسیه و ویرانی اقتصاد.



الکساندرا پیکار زنان برای آزادی - جنسی، عاطفی و نیز اقتصادی - را در قلب
انقلاب سوسیالیستی ادغام کرد. او برای بررسی تجربه‌های «زن جدید»ی که با
خواست‌های متضاد خود مانند کار و عشق، درد و رنج عاطفی و استقلال دست و
پنجه نرم می‌کند به تخیل روی می‌آورد.

به همین دلیل برای فمینیست‌های سوسیالیست سال‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ الکساندرا
نه تنها یک چهره تاریخی دور از ذهن نبود بلکه یک دوست حقیقی و یک خواهر
هم‌رزم به شمار می‌آمد.

واکنش منفی



تعداد اندکی از اصلاحات فوق‌العاده‌ای که به وسیله فمینیست‌های کمونیست محقق شده بود، توانست از واکنش منفی استالینیستی سال ۱۹۳۰ جان سالم به در برد، هر چند که تعهد شفاهی برای حق رأی زنان هنوز پابرجا بود. میلیون‌ها زن دیگر وارد نیروی کار شده بودند اما مسئله همراه کردن کار و داشتن فرزند حادث‌تر از پیش مطرح می‌شود و هنوز هر زنی به تنهایی درگیر مبارزه با این مشکلات بود.



در دوران استالین، امیدهای بزرگ اولیه برای راه‌های جدید زندگی و دوست داشتن به انتهای خود رسید. «تقویت و تحکیم خانواده» تبدیل به یک وظیفه رسمی شد. «عشق آزاد» به عنوان یک اختراع بورژوازی باطل اعلام شد. با هدف تلاش برای حل کمبود نیروی کار به هزینه زنان، «درجه افتخار مادری» به عنوان پاداش برای مادران دارای ۷ فرزند یا بیشتر به میدان آمد. قوانین ضد سقط جنین و ضد طلاق در سال ۱۹۳۶ تصویب و همجنس‌گرایی ممنوع اعلام شد.

دهه پریاهوی ۱۹۲۰

دیگر اغلب دختران در اروپا و امریکای شمالی از آموزش ابتدایی برخوردار بودند. زنان طبقه متوسط مرفه خود را ملزم به راهیابی به دانشگاه‌ها و حرفه‌های تخصصی می‌دانستند. زنان نقش عمده‌ای را در «ژنسانس» هارلم و نیز در فرهنگ پیشتاز قرن بیستم ایفا کردند. موقعیت‌های شغلی برای میلیون‌ها زن جوان فرصت زندگی مستقلی را به وجود آورد. به تدریج فمینیسم به نظر از مد افتاده و قدیمی و یادگاری از مبارزات گذشته می‌رسید.

ما دیگر
حق رای داریم.



فواهرم، فقط
در بعضی کشورها.



نگاهشون کنید
- سیکار، دامن‌های کوتاه،
پاها



وددهه گرسنگی ۱۹۳۰

خاتمه سال‌های دهه ۱۹۲۰ همراه بود با ورشکستگی اقتصادی در سراسر جهان. زمامداران اروپایی و ژاپنی در بحبوحه آشوب و ناآرامی برای بازگرداندن «نظم» رو به احزاب فاشیستی آوردند. هر چقدر «رکود اقتصادی» سال‌های دهه ۱۹۳۰ گسترده‌تر می‌شد، تعداد شغل‌ها کاهش پیدا می‌کرد و رقابت در دستیابی به کار سخت‌تر می‌شد. زنان به خاطر اینکه شغل مردان را از آنها «دزدیده» بودند، موضوع بیزاری واقع شدند.



و بعد جنگ جهانی دوم رخ داد (۱۹۳۹ - ۴۵)

یکباره، همه قوانین تغییر پیدا کرد. در امریکا، همزمان با فرستاده شدن مردان به جنگ، ۷ میلیون زن برای اولین بار سرکار رفتند. زنان کارهایی را به عهده گرفتند که پیش از این گفته می شد «از عهده شان بر نمی آید...»



مثل کار کردن به عنوان کارگر پرهنار یا تراشکار در کارخانه های مهندسی.

و سافتن کشتی، هواپیما و تانک

یک شبه، دولت ها برای ایجاد مهدکودک و شیرخوارگاه بودجه پیدا کردند.

جنگ یعنی از بین رفتن میلیون ها دختر و پسر



و ما را فراموش نکنید - یعنی زنانی را که در جنبش مقاومت در سرتاسر اروپا، روسیه و آسیا شرکت کردند.

دهه «آرام‌بخش» ۱۹۵۰

جنگ که پایان یافت، ۴ زن از میان ۵ نفر در امریکا خواهان حفظ شغل‌شان در دوران صلح نیز بودند. مردان اما طور دیگری فکر می‌کردند. این بار تفکیک شغلی انتقام‌جویانه بازگشت. در دهه ۱۹۵۰ زنان از طریق تبلیغات، فیلم و روانکاوی‌های همه فهم شده، مدام شستشوی مغزی می‌شدند که در خانه بمانند و همسران خوشبختی بشوند.



مادران بد، مسئولیت بروز جرم، جنایت و خلاف‌کاری و بزه‌کاری و الکلیسم را به دوش دارند و حتی در نگرانی‌های جنسی مردان، ناتوانی و همجنس‌گرایی آنان نیز مقصرند.

فریاد در برهوت

سیمون دوبووار (۱۹۰۸-۸۶) یگانه و تنها صدای فمینیست در سال‌های ۱۹۵۰ بود. او پیوندش را با پیشینه کاتولیک طبقه متوسط مرفه دهه ۱۹۳۰ خود قطع می‌کند تا یک روشنفکر رادیکال و یک رمان‌نویس شود و یک زندگی مستقل در پاریس داشته باشد.

مردان تصویری از ما به منزله «دیگری» - متفاوت از آنها ساخته‌اند، تصویری که باید کمتر نگه داشته شود از زنان چه وقت می‌فراهند با ارائه تصویری از خود و با تخریباتشان از خود دفاع کنند و برابری‌شان را با مردان برقرار سازند؟



کتاب جنس دوم (۱۹۴۹) سیمون یک نوع کار فرهنگ‌نامه‌ای بود که تاریخ، بیولوژی، روانکاوی، نظریه مارکسیسم و ادبیات را مورد استفاده قرار داد. کتاب با طنز و درایت و پر از شوخ‌طبعی و فهم و منطق، مانند یک بمب ساعتی زنان موقتاً منتظر ماند تا نسل جدیدی از زنان معترض آن را وقتی ناگهان به میدان می‌آیند، کشف کنند.

جبران شکست با آرامش

در امریکا، جنبش اعتراضی و مبارزه برای حقوق زنان بار دیگر از بطن مبارزه زنان افریقایی - امریکایی بیرون آمد، همان‌گونه که در قرن نوزده به وقوع پیوست. جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان در سال ۱۹۵۵ زمانی آغاز شد که زنی پرشهامت به نام روزا پارکس در شهر مونت گومری در ایالت آلاباما بر روی صندلی یک اتوبوس «منحصر به سفیدپوستان» نشست.

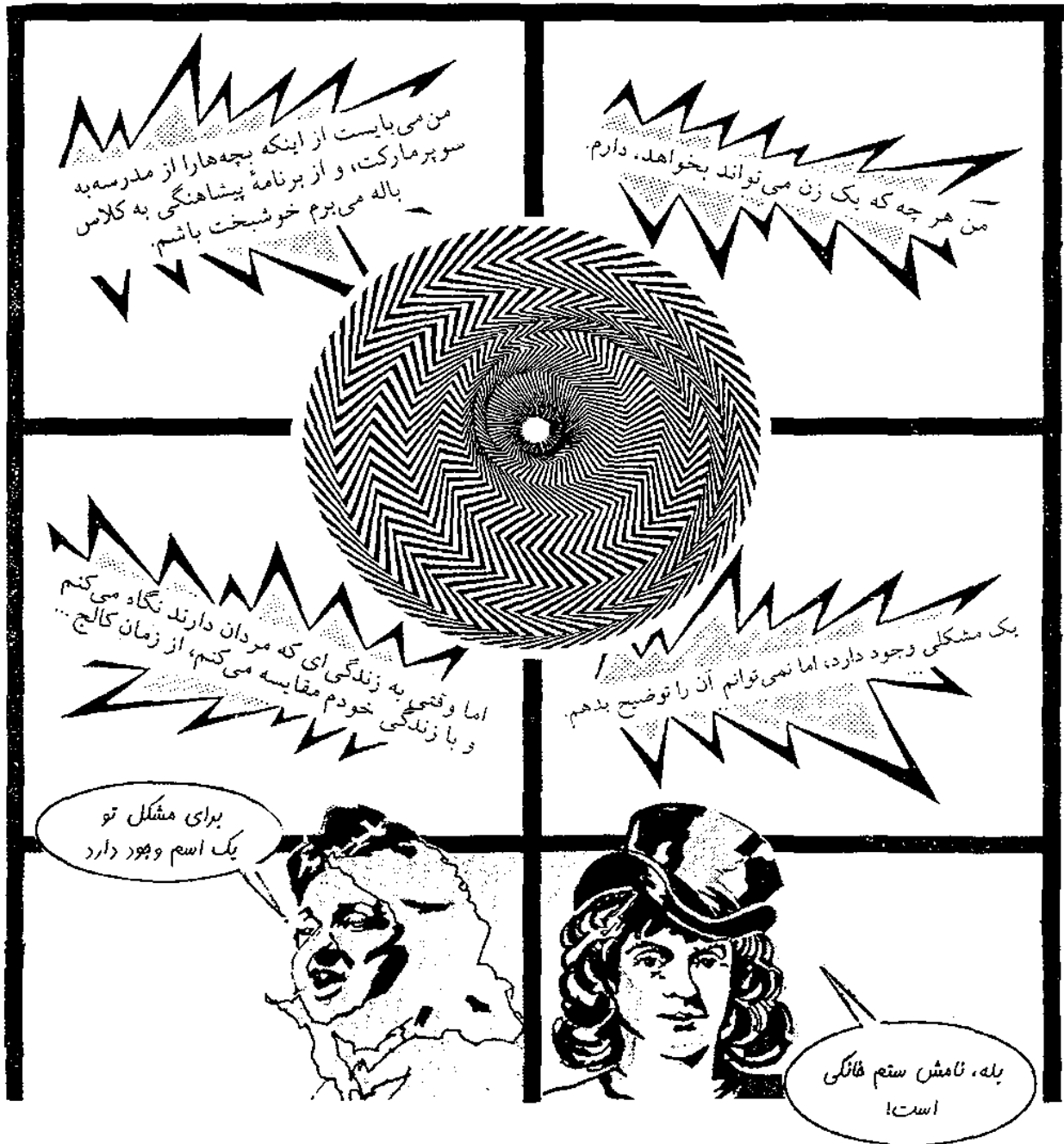
اعتراض او به شورشی اجتماعی بر ضد ساختارهای قدرت سفیدپوستان گسترش پیدا کرد. زنان زیادی از سفید و سیاه‌پوست پا به عرصه مبارزه برای رفع تبعیض نژادی و ثبت‌نام برای دادن رأی گذاشتند. آنها با چماق‌داران مسلح و غیرقانونی هدایت شده به وسیله پلیس و کلانترها مواجه شدند.





«مسئله‌ای که اسمی ندارد»

در عین حال، زنان سفیدپوست مرفه بسیاری در زندگی خصوصی خود در حال تجربه حس بیهودگی، خالی بودن و نیز احساس گناهی فلج‌کننده بودند.



این مصادف شد با ورود پتی فریدن با پاسخی در کتاب موفق خود، به نام راز و رمز زنانه که در سال ۱۹۶۳ - سالی که جان اف کندی به قتل رسید - منتشر شد.

سازمان ملی زنان N. O. W (اکنون)

سال‌های نخست ریاست جمهوری کندی ظاهراً نوید وعده‌های بهتری را می‌داد. بتی فریدن یک روزنامه‌نگار بود و نیز در ارتباط با سایر زنان حاضر در هیئت‌های دولتی و فدرالی که از طریق دولت کندی برای بررسی جایگاه زنان تشکیل شده بود.

روزی که در سال ۱۹۶۶ همین زنان در کنفرانس «انجمن برابری فرصت در اشتغال» حضور داشتند، بعد از اتمام کنفرانس همگی عصبانی و مایوس در اتاق بتی در هتل جمع شدند.



فعالین «سازمان ملی زنان» بتی فریدن به نتایجی دست یافتند. آنها تماس‌های مهم مطبوعاتی داشتند و رایزن‌های مجربی بودند. از جمله کارهای سازمان ملی زنان، اینکه واشنگتن را با تلگرام‌های خشم‌آلود در مورد تبعیض جنسی بمباران کرد، پیش‌قراول اعتصاب «انجمن برابری فرصت در اشتغال» شد، اعتراضیه‌ای علیه نیویورک تایمز به‌خاطر تفکیک جنسی در مشاغل مندرج در آگهی‌های استخدام تهیه کرد و با شرکت‌های هواپیمایی که مهمانداران زن (و نه مرد) خود را در ۳۲ سالگی یا بعد از ازدواج مجبور به بازنشستگی می‌کردند، به مذاکره پرداخت.

زمانی برای تغییر

از همه مهم‌تر، یک جنبش جدید زنان از بطن اعتراضاتی که اوضاع آمریکا را در سال‌های ۶۰ به هم ریخته بود، سر برآورد.



و باز هم بیشتر – اعتراضات دانشجویی در اروپا – جنبش‌های چریکی سرتاسر
امریکای لاتین – مبارزات رهایی‌بخش مستعمرات پرتغالی در افریقا – انقلاب
فرهنگی چین – و کارگران و کشاورزانی که از اقیانوس هند گرفته تا دریای مدیترانه
دولت‌هایشان را به مبارزه می‌طلبیدند، و اینکه در تمامی این مبارزات زنان
عمده‌ترین نقش را ایفا کردند.



زنانِ چپ جدید

تعداد فزایندهٔ زنان تحصیلکردهٔ دانشگاه در امریکا و اروپا از این پس انتظارات بیشتری را مطرح می‌کردند. آنها برابری را کاملاً احساس کرده‌اند - اما در عمل همچنان خود را در دام نقش سنتی درجهٔ دوم مراقبت از مردان و تلاش برای جلب رضایت، توجه و تأیید آنها گرفتار می‌دیدند.



اینکه به وسیلهٔ خوک‌صفت‌های سرمایه‌داری استثمار شوی قابل فهم است. اما اینکه «رهاکنندگان نوع بشر» استثمار کنند دیگر واقعاً غیرقابل توجیه است.

«خونسرد باش، دخترک»

تابستان ۱۹۶۷ بالاخره کاسه صبر لبریز شد یعنی زمانی که در کنفرانس سیاست‌های نوین در شیکاگو قطعنامه فمینیست‌ها را از دستور کار خارج کردند.

رئیس جلسه به من گفت:
«دخترک فونسرد باش»



شولامیت فایرستون

ما چیزهای مهم‌تری
برای بحث داریم.



رابین مورگان

من زمانی قدم به عرصه فمینیسم گذاشتم که از پیش نگاه رادیکالی نسبت به مصیبت‌های اجتماعی داشتم، با سوختگی‌ای که از گاز اشک‌آور در چشم‌هایم داشتم و رنجم می‌داد! ما خونسرد نخواهیم بود!

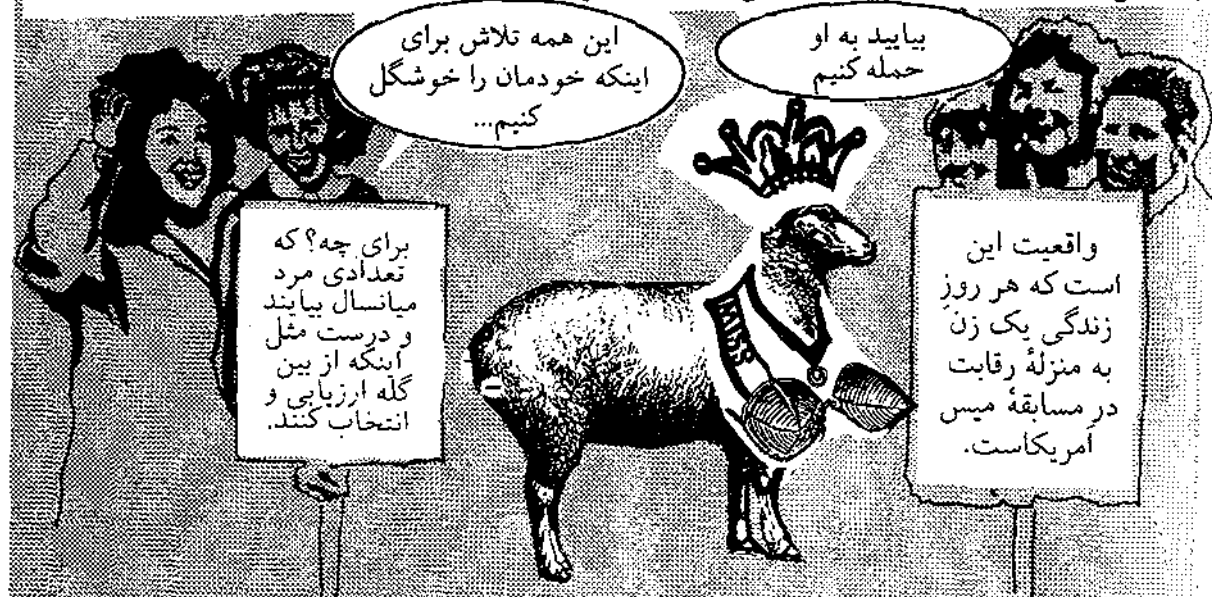
دیگر کسی نمی‌گوید فمینیسم، نامش
«آزادی زنان» است!

هارچی پیرس



حمله به میس امریکا (دختر شایسته) ۱۹۶۸

یکی از اولین حرکت‌های گروه‌های آزادی زنان، اعتراض به مسابقه زیبایی سالانه «دختر زیبای آمریکا» بود. فکر آن از یک «گروه شعر آهنگی رپ» در نیویورک پدید آمد. زنان از کانادا، فلوریدا و سرتاسر کناره شرقی آمریکا می‌آمدند تا نمایش بی‌وقفه چریکی را در خیابان و بیرون از سالن مسابقه اجرا کنند.



آنها بر سر یک گوسفند (بجای کتان) به شیوه «میس امریکا» تاج گذاشتند و در یک «سطل زباله آزادی» تعدادی اشیاء نمادین ستم‌دیدگی زنان ریختند.



فردای آن روز مطبوعات با چنین تیتری فریاد برآوردند: سینه‌بند سوزی طرفداران آزادی زنان. یک اسطوره دیگری تولد یافت - هرچند که هیچ یک از اشیاء «سطل زباله آزادی» عملاً دود نشد.

افزایش خود آگاهی

زنان اقدام به برگزاری جلساتی تنها با خودشان در چارچوب گروه‌های «افزایش خودآگاهی» کردند. ابتدا شوهران و دوستان مرد رادیکال در مقابل این جلسات زنانه واکنش تندی نشان دادند.



این گروه‌های رپ Rap متعلق به موج ضدفرهنگی دهه ۱۹۶۰، الگوهای متعددی داشت - از کمیته‌های زنان کوبایی گرفته تا جلسات «صحبت از ناخشنودی» کشاورزان در انقلاب چین و رسم قدیمی زنانی که دور میز آشپزخانه صحبت می‌کردند.



به دلیل بسیار ساده - فضای جلسات منحصر به زنان متفاوت بود. به یک نحوی راحت‌تر و سبک‌تر بود. وقتی مردها دور و بر نباشند، زن‌ها آزادانه و به راحتی صحبت می‌کنند و فرصت می‌یابند که درباره خودشان موضوعات جدید بیشتری را کشف کنند. گفتن درباره چیزهایی که هرگز قبلاً محقق نشده و یا با صدای بلند گفته شده بود برای زنان سویه‌هایی از یک تجربه مشترک بود.

بتی فریدن در حالی که از ریاست سازمان ملی زنان کناره‌گیری می‌کرد، برای یک اعتصاب زنان در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد نوزدهمین اصلاحیه قانونی که به زنان حق رأی اعطا کرد، فراخوان داد. گسترده‌گی حمایتی را که «اعتصاب زنان» به خود جلب کرده بود همه را به شگفت واداشت به خصوص خود سازمان‌دهندگان آن را. این حرکت بازتاب گسترده مطبوعاتی داشت، اما به تنهایی نمی‌توانست دلیلی برای حضور هزاران زنی باشد که از سرتاسر آمریکا با هم از دانشگاه‌ها، گروه‌های آموزشی و گروه‌های محلی می‌آمدند.

سال ۱۹۷۰ سال اوج‌گیری نهضت آزادی زنان در آمریکا بود. این جنبش سال‌های طولانی مبارزه، بحث و هیاهو، شکست و پیروزی را پشت سر داشت. اصلاح قانون برای حقوق مساوی در قانون اساسی آمریکا که تبعیض جنسی را ممنوع می‌کرد در سال ۱۹۷۲ در مجلس سنا تصویب شد. (هرچند که نتوانست موافقت اکثریت مجالس ایالتی را کسب کند و در سال ۱۹۸۲ شکست خورد). در سال ۱۹۷۳، تصمیم تاریخی دادگاه عالی که به پرونده رو علیه وید رسیدگی می‌کرد، به زنان حق انتخاب برای سقط جنین را اعطا کرد.

سال ۱۹۷۳ یک دفترچه راهنمای حرکت‌های آزادی زنان، فهرست بیش از ۲۰۰۰ گروه در آمریکا را درج کرده بود؛ از گروه‌های آگاه‌سازی گرفته تا کلاس‌های کاراته برای زنان، از گروه‌های بهداشت خودیاری و مبارزه برای آزادی سقط جنین و روش‌های پیشگیری از بارداری تا مطالعات تاریخ زنان، از رایزنی مربوط به کنگره آمریکا تا گروه‌های تئاتر خیابانی، از مراکز مشاور حقوقی تا پیروان ایزدبانو و تمامی جنبش‌های جدید همجنس‌گرایان. در آن راهنما جلسه حزبی زنان در اتحادیه کارگری و یک سازمان ملی فمینیست‌های سیاه‌پوست، گروه‌های زنان آمریکای لاتین، گروه‌های زنان آمریکایی‌الاصل و حتی یک گروه زنان راهبه فمینیست وجود داشت که کار ارجاعی می‌کردند یعنی زنان را برای سقط جنین به افراد متخصص ارجاع می‌دادند.

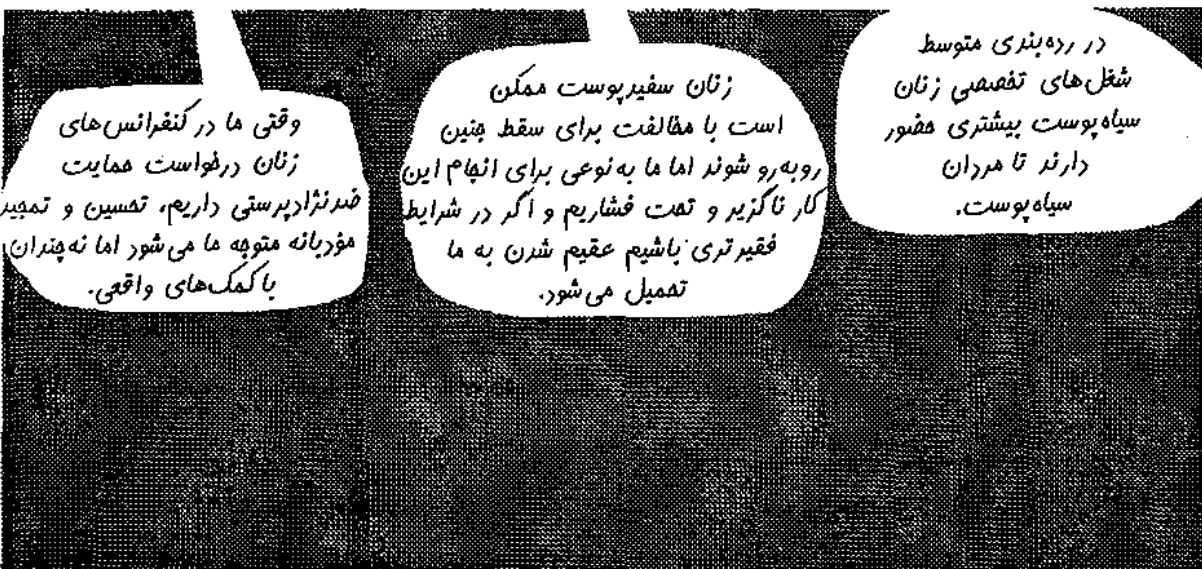
رابطه خواهری و تفاوت

افزایش ناگهانی و بیش از حد جنبش توده‌ای جدید موجب شد تجربیات متعدد و مختلف در تعارض هم قرار بگیرند؛ رودررویی‌ها اجتناب‌ناپذیر و اغلب دردناک بود. این امر بعضاً ناشی از جوان بودن جنبش‌ها بود و توجه بیش از حد مشتاقانه به اینکه چه چیز «درست» است و نیز ناشی از کمبود تجربه برای ایجاد زمینه همزیستی برای دیدگاه‌های مختلف. عقاید جدید و ارزشمند وقتی به حد نهایی منطقی خود یا فراتر از آن می‌رسید، تعصب‌آمیز و انحصارطلب می‌شد.

اما در عین حال، این تفاوت‌ها بازتاب تقسیم‌بندی‌های واقعی اجتماعی بود که بالطبع در میان زنان یک جامعه وجود داشت که براساس طبقه اجتماعی، نژاد و نیز جنس به تلخی تقسیم شده است.

جنبش آزادی زنان سیاه‌پوست

برای بسیاری از زنان فعال در جنبش آزادی سیاه‌پوستان، بازیابی میراث افریقایی موجب تقویت و استحکام آنها بود - اما در عین حال مسئله تفاوت‌ها را نیز ظاهر ساخت.



سال‌های نخست جنبش آزادی زنان مصادف با زمانی است که دولت آمریکا متوسل به امحاء فیزیکی در جنبش سیاهان شده بود. پلیس با سلاح‌های خودکار به محل کار آنان یورش می‌برد. رهبران بلک پنتیر (ببرهای سیاه) در رختخواب‌شان به ضرب گلوله از پای درمی‌آمدند. زنان گروه بلک پنتیر در زندان و تحت مراقبت محافظ مسلح وضع حمل می‌کردند و کودکانشان را بلافاصله از آنان جدا می‌کردند.



در زندان، آنجلا دیویس شروع به تحقیق در مورد تاریخ پنهان زنان سیاه‌پوست و نقش آنان در زمان برده‌داری می‌کرد. او پرسش‌هایی را در مورد موقعیت زنان در جنبش و دربارهٔ گفتار کلیشه‌ای از زنان سیاه‌پوست به عنوان مادرِ قدرتمند مطلق و تأمین‌کنندهٔ همه‌چیز و به عنوان مادرسالار زورگو و عقیم‌کننده مطرح می‌کند.

فمینیسم در حال ایفای شکاف در جنبش ماست و دارد کار مرد سفیرپوست را راحت می‌کند.

نژادپرستی، به اندازهٔ کافی و طولانی مردان افریقایی - آمریکایی را از مردی انداخته است.

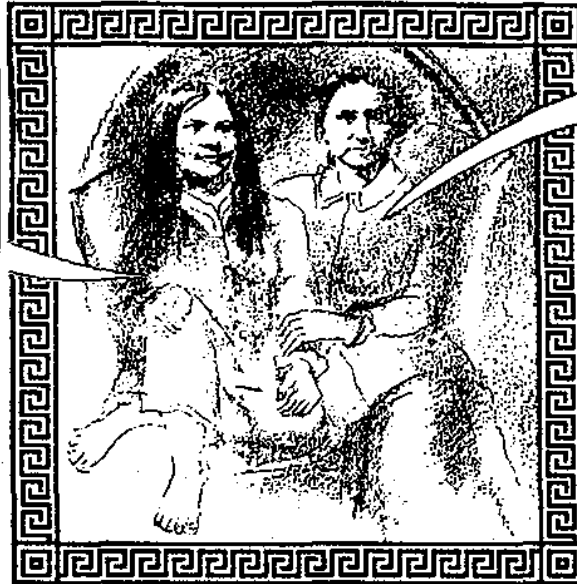
اکنون که عزت نفس ما را باز می‌یابیم وظیفهٔ شماست که به ما وفادار باشید.



جنبش آزادی همجنس خواهی در زنان

فمینیست‌های همجنس خواه نیز بر چالش نوع دیگری از تفاوت افزودند. زنانی که مستقل از مرد زندگی می‌کنند و عشق می‌ورزند، بی‌درنگ پرسش رابطه زنان را با خانواده هسته‌ای مرد سالار ناهمجنس خواه مطرح می‌کرد.

«دوستی پر شور ما در زمان قدیم بدون اینکه از آن ممانعتی بشود شکوفا شد.»



اینکه زنان در قرن بیستم شروع به کسب جایگاهی در زندگی عمومی کردند، از نظر «متفحصین» مرد فقط «غیرعاری» ارزیابی می‌شد.

یک «جنس سومی» است که در جهان در حال زوال زندگی می‌کند.

مستعمل دیوانگی و خودکشی

فراطبیعی، عجیب و غریب و وحشتناک

زنان "انتخاب کنند" که بدون مردان زندگی کنند؟ - نه، این امر نمی‌تواند عادی باشد.



روانکاوی سال‌های ۱۹۰۰ سعی داشت همجنس خواهان زن را در زمره «همجنس خواهان نگون‌بخت» طبقه‌بندی کند.



کتاب چاه تنهایی (۱۹۲۸) نوشتهٔ رمان‌نویس زن همجنس‌خواه، رادکلیف هال، بیشترین تأثیر را در شناساندن این بینش از مخلوقاتش داشت که «در کالبدی اشتباهی به دنیا آمده» و محکوم به فنا در یک زندگی پرعذاب و بیمارگون هستند.

من استرعا دارم
که ما را در آرامش‌مان به حال خود
بگذارید به پای آنکه به زور «درمان»
شویم.



جالب اینکه، رادکلیف هال به منزلهٔ بخشی از فرهنگ در حال رشد همجنس‌خواه‌سی زنان در موج سنت‌شکنی قرن بیستم به شمار می‌آید.

ما یک اقلیت ممتاز بودیم.

همجنس‌خواهان زن در اوایل سال‌های ۶۰ ناگزیر به کتمان احساسات‌شان بودند یا اینکه برای این احساسات تنبیه می‌شدند.

جنبش نوپای آزادی زنان در سال‌های ۶۰ بیشتر بر ناهمجنس‌خواه متمرکز بود و اکثراً هم به صورتی آشتی‌ناپذیر.



برخی فمینیست‌ها همجنس‌خواهی خود را فراتر از یک ترجیح جنسی می‌انگاشتند. آنان در واقع این امر را گزینشی اجتماعی و سیاسی می‌دیدند که زندگی، عشق و انرژی‌شان متوجه و مصروف زنان شود تا اینکه همه آنها را در رابطه با یک مرد تلف کنند. «همجنس‌خواهان سیاسی» یک پرسش بجا و معذب‌کننده‌ای مطرح کردند.



آیا زنان ناهمجنس‌خواه در زمره دشمنانند؟

مادران همجنس خواه

این جنبش به بسیاری از زنان برای «ابراز» همجنس‌خواهی خود و تنظیم دوباره زندگی‌شان یاری رساند. اما بعضی از همجنس‌خواهان نو «ظهور» از همقطاران فمینیست‌شان شگفت‌زده می‌شدند که حتی برای صحبت در مورد مشکلاتی که با آن مواجهند رغبتی نشان نمی‌دهند.

مادران همجنس‌خواه دائم با پیش‌داوری مردگریز بودن و نیز با خصومت روبه‌رو بودند و این امر بر پیدا کردن مسکن، بچه‌داری و شغل‌شان تأثیر می‌گذاشت.



جنبش آزادی زنان به روش انگلیسی



آزادی فقط واژه‌ای دیگر است برای نداشتن چیزی برای از دست دادن

بتیس اسپالدین

بهار ۱۹۶۸ - زمانی برای اعتراض و امید در سراسر جهان

در کارخانه شرکت موتورسازی فورد در واگنهام، شرق لندن، زنان دوزنده چرخ‌کار دربارهٔ اعتصاب صحبت کردند.



نیروی کار اینجا کاملاً براساس تفکیک جنسی است.

مردان براساس رتبه پنجگانه مهارت از کارگر (غیرماهر) گرفته تا مهندس دستمزد می‌گیرند.

رتبه شامل ما نمی‌شود برای اینکه ما را فاقد هیچ نوع مهارت ارزیابی کرده‌اند.

کار این زنان چرخ‌کار تهیهٔ روئبلی برای صندلی ماشین‌ها بود. کار دقیقی بود که تمرکز و زبردستی زیادی می‌خواست و به پشت و نیز چشم‌ها آسیب می‌رساند.



اعتصاب، تمام کارخانه را به تعطیلی کشاند. «ارزیابی مشاغل» اصل اساسی‌ای در جنبش کارگری انگلیسی به حساب آمد. زنان کارخانهٔ فورد، مبارزه، خوش‌بینان و شجاع در یک برنامهٔ تلویزیونی از فعالیت خود در برابر خصومت، به عوض حمایت کارگران مرد از کار بیکار شدهٔ دلخور دفاع کردند. سایر زنان از ایستادگی آنان شهامت یافتند و بدین‌گونه موجی از اعتصاب برای «مزد برابر» در سراسر کشور برخاست.

اُدری وایز مُنشی یک شرکت فروش پستی بود. او صاحب یک نوزاد بود و شوهری داشت که از کارخانه به خاطر سازماندهی اتحادیه کارگری اخراج شده بود. اُدری یک فمینیست غریزی و متکی به خود بود که از نسل های طرفدار اتحادیه کارگری سوسیالیست در نیوکاسل بالای تاین می آمد.

ما در ماجرای فراتر از اتحادیه و کارخانه خودمان وارد شدیم.

بعد از آن تصمیم گرفتیم که کمیته مبارزه مشترک ملی برای حقوق برابر زنان را راه اندازی کنیم.

اعتصاب ما بر وضعیت تمامی زنان شاغل تأثیر گذاشت و جرقه ای شد برای یک خیزش ملی.

اُدری یکی از سخنرانان کمیته در همایش بزرگ «مزد برابر» بود که در سال ۱۹۶۹ در میدان ترافالگار و به وسیله «کمیته مبارزه حرکت مشترک ملی برای حقوق برابر زنان» سازماندهی شده بود. یک یکشنبه بارانی بود.

«مسئله بحث بر روی دستمزد برابر متمرکز بود. اما مثل هر چیزی که به زنان مربوط می‌شود بحث بر سر موضوع اصلی یعنی مزد نمائند. هیچ‌وقت حد و مرزی میان مسائل ما وجود ندارد. می‌توانم گفتگوهایی را که در منزل افراد در جریان است مجسم کنم - «دارم می‌روم به لندن. چطوری از پس آن برمی‌آیم؟ شام چه می‌شود؟ کی مواظب بچه‌ها خواهد بود؟» در صورتی که یک مرد فقط می‌گوید «دارم می‌روم تظاهرات». از تریبون به تماشای این هزاران زن حاضر در میدان مشغول شدم - و با این همه به شام یکشنبه‌ای که آماده نشده بود، می‌اندیشیدم».



از ابتدا، جنبش آزادی زنان در انگلیس از عنصر تواناتر طبقه کارگر و فمینیست سوسیالیست برخوردار بود در مقایسه با همین جنبش در آمریکا؛ هرچند که جنبش امریکایی بهتر سازماندهی شده بود و - از نظر برخی - خیلی پرتحرک‌تر.

در اواخر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ جوشش چشمگیری از حرکت روشنفکری و مبارزه از طریق نسل اول طرفداران آزادی زنان در انگلستان پدید آمد.



یک گروه فعال زنان در یک جلسه کارگاه تاریخ در کالج اتحادیه کارگری راسکین در آکسفورد تصمیم گرفتند فراخوان برگزاری اولین کنفرانس آزادی زنان را در سال ۱۹۷۰ صادر کنند. این آغاز واقعی جنبش آزادی زنان در انگلیس به شمار می آید.



میدج انقلابی بدون جنبش آزادی زنان وجود ندارد.

۶۰۰ نفرمان در ساختمان شکل صنفی آکسفورد یعنی جایی که کمتر از ۱۰ سال پیش سخنرانی برای ما ممنوع بود، گرد هم آمدیم.

در اینجا جهان، آشوبگری و آشوب بود.

اینجا مظهری بود که مردها اذراش می کردند.

گرایش‌های سه‌گانه اصلی در جنبش آزادی زنان، ۷۹ - ۱۹۷۰

جنبش آزادی زنان به سرعت به صورت یک نیروی سیاسی عمده شکل گرفت و در پهنه اروپا و شمال امریکا گسترش پیدا کرد. گرایش‌های متفاوت در بطن جنبش و هم‌زمان با بالیدن آن رشد کرد - فمینیست‌های رادیکال، فمینیست‌های اجتماعی و لیبرال یا فمینیست‌های طرفدار «برابری فرصت‌ها».

فمینیست‌های رادیکال:

ما فمینیست‌های رادیکال مشکل را در واقع در مردسالاری می‌بینیم - یعنی از اعمال یک نظام کامل قدرت مردانه بر زنان. زمامداران مرد، ارتش و تأسیسات صنعتی سیاسی و مذهبی مردانه، اتحادیه‌های کارگری مردانه و جنبش چپ مرد سالار، اینها همه عناصر مردسالاری هستند... که قدرت تک‌تک مردان بر روی زنان و فرزندان در درون خانواده‌هایشان را استحکام می‌بخشند و خود نیز از این طریق تحکیم می‌شوند.

زنان به منزله یک طبقه اجتماعی‌اند و مردان نیز یک طبقه دیگر.

فمینیست‌های سوسیالیست:

چگونه می‌شود گفت که خانم هنری فورد چهارم واقعاً در زمره همان طبقه اجتماعی است که یک زن کشاورز گواتمالایی؟

ما فمینیست‌های سوسیالیست مسئله را ناشی از ترکیب دو پدیده تسلط مردانه یا مردسالاری و بهره‌برداری طبقاتی می‌بینیم - و مبارزه ما ضد این هر دو است. آزادی واقعی تا زمانی که قدرت و ثروت در جهان در انحصار اقلیت بسیار کوچکی باشد و زندگی اقتصادی و اجتماعی بر پایه حرص و نیاز آنها برای منفعت اداره شود، ممکن و میسر نمی‌شود.

فمینیست‌های لیبرال:

شما دختران همیشه زیاده‌روی می‌کنید! مسئله چیزی جز تبعیض نیست - نظام فقط نیاز به اصلاح دارد نه به اینکه زیر و رو شود. آنچه ما بدان نیازمندیم قوانین بیشتر در ارتباط با حقوق برابر و الگوهای مثبت بیشتری است که به دختران اطمینان خاطر دهد.

هریک از این گرایش‌ها بر رهیافت‌های متفاوتی برای مبارزه تأکید دارد.

فمینیست‌های رادیکال:

تأکید روش آنها بر برپایی تظاهرات و مبارزاتی است منحصر به زنان، یعنی ایجاد فضایی برای زنان و ساختن فرهنگی برای آنان. آنها تمرکزشان معطوف به بخش مسئله‌ساز روابط زن و مرد می‌باشد خصوصاً با تأکید بر مبارزه علیه خشونت مردان بر زنان و نیز علیه تجاوز و هرزه‌نگاری.

فمینیست‌های سوسیالیست:

تکیه آنها بیشتر بر ایجاد پیوند با سایر گروه‌ها و طبقات مورد ستم است - مثل جنبش‌های ضد سرمایه‌داری، سازمان‌های کارگری، احزاب چپ سیاسی. آنان درگیر گفتگوی دائم - گاه خسته‌کننده و گاه مسرت‌بخش - با مردان ترقی‌خواه در این سازمان‌ها، در مورد مفهوم و اهمیت مبارزه فمینیستی، درباره چگونگی بازتاب و استحکام پیدا کردن سرکوب جنسیتی - و درون ساختار احزاب و جنبش‌های آزادیخواهی هستند.

فمینیست‌های لیبرال:

گروه کوچک‌تری را در بر می‌گیرند - که تمرکزشان بر رایزنی دولت‌ها برای انجام اصلاحات به نفع زنان و تلاش برای تحت‌تأثیر قرار دادن تصمیم‌گیران است. هرچند اغلب اوقات با اعلامیه‌ها و قطعنامه‌هایی که در عمل معنایی ندارند، فریب می‌خورند.

«فمینیست‌های سوسیالیست» به دلیل اینکه از بطن اعتراضات اجتماعی و جنبش ضد جنگ ویتنام در سال‌های آخر ۱۹۶۰ پدید آمدند، در آغاز در جنبش‌های آزادی زنان برجسته و غالب بودند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، فمینیست‌های رادیکال نفوذ بیشتری پیدا کردند.

سال‌های محافظه‌کارانه ۱۹۹۰، شاهد رشد همزمان دیدگاه‌های مختلف فمینیستی در آمیزه‌ای بود که بخش‌هایی از قوت و ضعف‌های هر سه گرایش را مورد تأیید قرار می‌داد؛ و فمینیسم را به عنوان هم‌پیمان تمامی جنبش‌های حقوق بشر علیه نظامی‌گری، اقتدارگرایی و استبداد قلمداد می‌کرد.

سازماندهی زنان سیاه پوست

آخر دهه ۱۹۷۰ شاهد افزایش شگفت آور آزار و حملات مکرر مردم سیاه پوست از سوی دولت انگلیس بود. فشارهایی نظیر اخراج از کشور، بازداشت‌ها در فرودگاه، و قوانین "Sus" قدرت جدیدی را در اختیار پلیس برای «بازداشت و تفتیش» قرار داد. این دوران در واقع دوران مجرم‌شناسی و جنایتکار قلمداد کردن عمومی علیه مردم آفریقایی - کارائیب و آسیایی تبار بود.



فمینیست‌های سیاه پوست نقش حیاتی‌ای در سازماندهی گروه‌های دفاع از خود ایفا کردند - گروه‌هایی مانند «مرکز زنان سیاه پوست بریکستون»، «خواهران سیاه پوست ساوث هال» - «تعاونی زنان سیاه پوست منچستر» و سایر فعالیت‌های مشترک و دستجمعی در سال ۱۹۸۷. این گروه‌های سیاه پوست به همراهی دانشجویان زن از کشورهای زیمبابوه، غنا، اتیوپی، اریتره و سایر کشورها فراخوانی را برای برگزاری یک کنفرانس ملی در لندن دادند. آنها شبکه هماهنگ‌کننده‌ای را به نام «سازمان زنان آسیایی و آفریقایی» تبار (OWWAD) تأسیس کردند.

زنان علیه بنیادگرایی

سازماندهی علیه تجاوز و خشونت خانگی، این زنان آسیایی و سیاه‌پوست را درگیر اختلاف با رهبران مرد سنتی جامعه خود نمود. و نیز درگیر با افراد سیاه و سفیدپوستی که ضدنژادپرستی و طرفدار تکثر فرهنگی بودند اما با آن رهبری‌های سنتی اتحاد و وابستگی داشتند. زمانی تنش‌ها رو به افزایش گذاشت که رهبری‌های بنیادگرا - که همگی دیدگاهی سخت پدرسالارانه از نقش زن داشتند - تلاش کردند اقتدار خود را در میان جوامع قومی به اثبات برسانند.



فمینیست‌هایی با پیشینه‌های کاملاً متفاوت - افراد مخالف دولت در تبعید گرفته تا مبارزان ضدفرقه‌گرایی‌های هندی؛ اسرائیلی‌های ضد صهیونیست و ایرلندی‌های ضدروحانی همگی با هم سازمان «زنان علیه بنیادگرایی» را تشکیل دادند. در سال ۱۹۹۰ و در روز بین‌المللی زن این سازمان، گردهمایی‌ای پیرامون بنیادگرایی جهانی برپا کرد که زنان نماینده از کشورهای بنگلادش، انگلیس، ایران، اسرائیل، غنا، آمریکا و شوروی در آن شرکت داشتند.

زنان سراسر جهان

جنبش آزادی زنان یک جنبش جهانی است.

در آلمان تأثیر نظری چپ افراطی و نیز نفوذ تفکر روانشناختی بر جنبش آزادی زنان دهه ۱۹۶۰ بسیار عمیق بود. مجله‌های فمینیستی (مانند کوراژ، اِما) در دهه ۱۹۷۰ پا گرفتند. مبارزه‌ای فراگیر علیه قانون سقط جنین، پاراگراف ۲۱۸، با شعار «رحم‌ام به من تعلق دارد!» در گرفت. شمار اماکن مخصوص زنان از جمله کافه، مرکز، کتابفروشی، جمعیت همجنس‌خواهان و گروه‌های حرکت فمینیستی به سرعت افزایش می‌یافت. سیاست و جنبش‌های سبز تأثیر به‌سزایی بر فمینیسم دهه ۸۰ داشت - و همین‌طور فمینیسم بر جنبش‌های سبز. در اواخر دهه ۱۹۸۰، بحثی بر سر موضوع مانیفست (بیانیه) مادران درگرفت که استدلالش برتری «ارزش‌های زنانه» در مقایسه با «ارزش‌های مردانه» در عرصه زندگی اجتماعی سیاسی و اقتصادی بود.

در ایتالیا، فمینیست‌ها یک ایستگاه رادیویی با نام رادیو دونا ایجاد کردند و نیز مجله‌ای به نام اِفه. در ناپل زنان صندوق‌دار فروشگاه‌های بزرگ و سوپرمارکت‌ها دست به «اعتصاب لبخند» زدند و از سیاست «جلب رضایت» مشتری‌ها به شرط افزایش مزد و بهبودی شرایط کارشان، سرباز زدند. فعالیت‌های گسترده‌ای که برای آزادی طلاق و حق سقط جنین و علیه تجاوز به عمل آمد موجب تغییرات مهمی در قوانین شد.

در فرانسه، در سال ۱۹۷۶ روسپی‌ها مبارزه‌ای را در سطح ملی به صورت تحصن در کلیساها و سالن‌های شهرداری و در اعتراض به ریاکاری مردانه / دولتی در مورد مسائل جنسی و نیز مطالبه حقوق مدنی خود به راه انداختند.

در سال ۱۹۸۹ تعداد بیشماری از زنان لهستانی برای دفاع از حقوق‌شان برای سقط جنین و علیه کلیسای کاتولیک رُم و دولت جدید همبستگی و وحدت ملی اقدام به راهپیمایی کردند.

در هند، جنبش زنان مبارزه خود را علیه رسم زنده به گور کردن زنان هنگام مرگ شوهر موسوم به ساتی، علیه ایذاء جنسی و تجاوز (به خصوص از سوی پلیس) از طریق تظاهرات و تحصن (dharanas)، تئاتر آواز و نمایش آغاز کرد.

آنها به این عقیده که زن مورد تجاوز جنسی «شرف» (آبروی) خود را از دست می‌دهد حمله کردند. چرا که برآستی این مرد متجاوز جنسی است که باید شرم بر وجودش بنشیند. در سال ۱۹۷۰ در بیهار و گوجرات، از زنان دانشجو گرفته تا زنان خانه‌دار و کارمند در صف مقدم مبارزات علیه فساد و بالا رفتن قیمت‌ها بودند. زنان ایلاتی در مهاراشترا بیانیه شدیدی علیه مستی مرد و خشونت خانگی ارائه دادند. در سال ۱۹۷۸

یک کارگاه ملی فمینیستی در بمبئی تشکیل شد تا گروه‌های متفاوت محلی زنان را هماهنگ سازد. روزنامه فعال و مبارز مانوشی در دهلی تأسیس شد. رقصنده فمینیست رقص سنتی، چاندرا لایکا با تجدید طراحی رقص و حرکت‌های رقص سنتی هندی غوغایی برپا کرد. او یونی Yoni را همچون یک نیروی محرکه، قوی و پرتحرک نقش آفرینی کرد و حول نقطه ساکن لینگام lingam به رقص آورد. در بسیاری از کشورهای فقیر و استعمارزده آسیا، افریقا و امریکای جنوبی مسئله اصلی‌ای که توده زنان با آن روبرو بودند دسترسی به غذا و آب کافی بود. مقدار کالری دریافتی نزد اکثر زنان این مناطق کمتر از حداقل استاندارد تغذیه است. در افریقای جنوبی، زنان با تفکیک سرسختانه نژادی و نیز جدایی جنسی زن و مرد که در دوران آپارتاید به وجود آمد، مقابله کردند. در سال ۱۹۵۶، تعداد ۲۰,۰۰۰ زن علیه دولت به راهپیمایی پرداختند و آواز سر می دادند:

حال که شما بر زنان اعمال نفوذ کرده‌اید

اصابت کرده‌اید به سنگ

قلوه سنگی را از جا درآورده‌اید

اکنون له خواهید شد

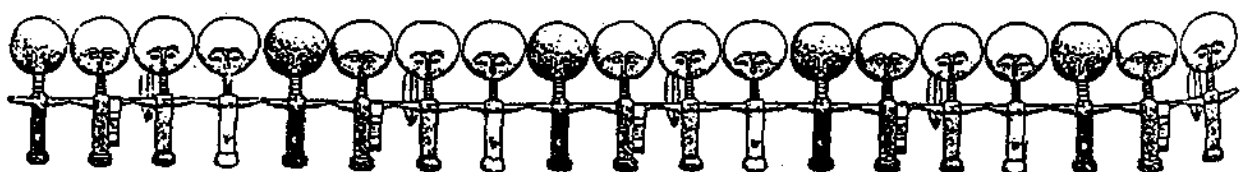
فمینیست‌ها پیوسته در صف مقدم جنبش‌های ضد استبداد نظامی در سرتاسر جهان بوده‌اند.

در پرتقال، «مریم‌های سه گانه» در سال ۱۹۷۳ به خاطر کتاب‌شان که مصیبت زنان را در دوران حکومت نظامی - روحانی به تصویر کشیده بودند، محاکمه شدند.

در پاکستان، گردهمایی حرکت زنان، رهبری اعتراضات علیه قانون شهادت را به عهده گرفت. بنابر این قانون، شهادت زن در دادگاه قانون نصف شهادت مرد محسوب می‌شود. در ایران، فمینیست‌ها نقش فعالی در شورش مردمی علیه رژیم شاه در سال ۱۹۷۹ ایفا و سپس همواره در برابر سیاست‌های ضدزن فعال بودند و یک بار نیز ۱۵۰۰۰ زن کاخ دادگستری را برای مطالبه حقوق خود تصرف کردند.

زنان در جهان عرب پیکار خود را برای راه سومی از میان ارزش‌های مردسالار غرب و ارزش‌های بنیادگرا و از طریق توصیف استعدادهای سنتی زنان تاجر و شاعر در جامعه عرب، به مبارزه برخاستند.

در سال ۱۹۸۲ نوال ال سعداوی و سایر فمینیست‌ها، «انجمن حقوق زنان پان عرب» را در قاهره تأسیس کردند. شبکه فمینیستی زنان مشمول قوانین اسلامی پرونده‌هایی را در ارتباط با حقوق قانونی زنان و سوء اعمال آنها گردآوری می‌کرد.



مفقودشدگان و مادران پلازا دومايو (میدان مايو)

سال‌های بین ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲، آرژانتین تحت یک دیکتاتوری نظامی که به عنوان «یکی از بدترین نمونه‌های سرکوب دولتی پس از آلمان هیتلری» ارزیابی شده است، دوران مصیبت‌باری را متحمل گردید. رژیم ژنرال‌ها در دفاع از «تمدن مسیحیت غرب» در صدد برآمد که آرژانتین را از تمامی «کمونیسست‌های ضدحکومت و مسئله‌ساز» از طریق روش نظام‌یافته آدم‌ربایی، شکنجه و اعدام‌های غیررسمی توده‌ای تصفیه کند. این اقدام «جریان آشتی ملی» نام گرفت. در این روند تعداد ۲۰,۰۰۰ نفر بدون محاکمه به زندان رفتند، مورد اتهام قرار گرفتند و محکوم شدند. تازه اینان از افراد خوشبخت این دوران به حساب می‌آیند. تعداد ۳۰,۰۰۰ نفر دیگر - زن، مرد و بچه از هر پیشینه اجتماعی - بدون گذاشتن کمترین اثری از خود مفقود شدند. اکثر مردم از رعب و وحشت جوخه‌های مرگ، سکوت کرده بودند. تا اینکه در ۳۰ آوریل سال ۱۹۷۷، گروهی از زنان دلیر بیرون ساختمان محل تجمع هیئت دولت در پلازا دومايو - میدان می May گردهم آمدند.



تجمع فیابانی بیش از دو نفر ممنوع شد.

در نتیجه ما به صورت جفت قدم می‌زدیم.

در اعتراض به «ناپدید شدن» پسران و دخترانمان.



مادران پلازا دومایو

مادران پلازا دومایو در معرض آزار، ضرب و شتم و هلاکت قرار گرفتند. تعدادی از مادر بزرگ‌هایی که در جستجوی نوه‌های ربوده شده‌شان بودند، گروهی تشکیل دادند. شهادت گروه مادران و حرکت‌های مستقلی از این زنان در چهارچوب گروه‌های منحصر به زنان نمونه‌های برجسته «افزایش خودآگاهی» بودند. بسیاری دیگر از این زنان در جستجوی جلب حمایت برای عمومی کردن مشکلات‌شان و به‌وجود آوردن پیوندهایی با دیگر زنان جهان به اطراف دنیا سفر کردند.



مادران پلازا دومایو الهام‌بخش بسیاری از گروه‌های زنان برای اعتراض علیه نقض حقوق بشر و رژیم‌های ستمگر نظامی بودند. در سال ۱۹۸۵ نمایندگان گروه «مادران» با زنان برخی کشورهای خاورمیانه که مشتاق ایجاد گروه مشابه آنان در کشورهای متبوعه‌شان بودند، در لندن ملاقات کردند. زنان خاورمیانه‌ای و سایر گروه‌های زنان امریکای لاتین، نماد مبارزه خود را همان روسری سفید گروه «مادران» برگزیدند.

جنبش صلح گرین هام کامن

در سال ۱۹۸۰، دولت ریگان رشته گسترده‌ای از تسلیحات موشکی اتمی جدید را در مقابل شوروی به نمایش گذاشت. پروژه‌ای که در سال‌های اعتراض به جنگ ویتنام، «جنگ سرد»، بایگانی شده بود، اما اکنون که دیگر از مخالفان داخلی جنگ افروزی خبری نبود پنتاگون می‌توانست بار دیگر موضع تهاجمی اختیار کند.

در انگلستان، فمینیست‌ها رهبری مبارزه برای صلح را علیه موشک‌های کروز در دست گرفتند. آنها اردوی صلح زنان را خارج از تأسیسات نیروی هوایی امریکا در گرینهام کامن برپا کردند. نمادگرایی مرد علیه زن در گرینهام یکی از وقایع فراموش ناشدنی بود.

سربازان مسلح در داخل، در حال محافظت نمادهای
غول‌پیکر قضیب شکل از مرگ و تخریب



ابتکار ما برای بافتن یک کلاهک
غول‌پیکر برای موشک‌های کروز
تقریباً یک شوی بود!



زنان، بیرون از سیم‌های محافظ در حال رقص و آواز، بافتن
رویای درست کردن گل و سرودن شعر و نقاشی کردن بودند.



اردوی صلح‌گریں‌هام، جان تازه‌ای به تصور شبه‌اسطوره‌ای مبنی بر تفاوت «جوهری» بین زن و مرد بخشید - موضعی که از سوی گروه مانیفست مادران در آلمان تعمیق شد. آنها بر این عقیده بودند که زنان پرورش‌دهنده، زندگی دهنده و به منزله نیروی صلح و عشق‌اند و مردان مهاجم، ویرانگر و تجاوزگر زنان و طبیعت‌اند.

اسباب‌بازی‌ها را از پسر بچه‌ها بگیرید
دست‌های‌شان را از اسلحه بردارید
انگشت‌های‌شان را از ماشه بردارید
اسباب‌بازی‌ها را از پسر بچه‌ها بگیرید
از کتان بمب ساختند
از شکر بمب ساختند
از موسیقی بمب ساختند
آنها از تو یک دیوانه ساختند
اسباب‌بازی‌ها را از پسر بچه‌ها بگیرید
باید یک زندگی درست کرد
دست‌های‌شان را از اسلحه بکشید
باید کشتاری راه انداخت
انگشت‌های‌شان را از دکمه بردارید
باید ترفیعی گرفت
اسباب‌بازی‌ها را از پسر بچه‌ها بگیرید
بمب ساختند، بمب ساختند.
(دختران ژهر)

سال‌های تاجر ۹۰-۱۹۷۹

از شوخی روزگار اینکه، واکنش منفی محافظه‌کاران زمانی آغاز شد که اولین زن نخست‌وزیر یعنی مارگارت تاجر برای این مقام انتخاب شد.

چالب این که اصول و تفکر فمینیستی هرگز تا
برین حال فراگیر نشده بود.

بسیاری از ما می‌گفتیم: «من یک طرفدار آزادی زنان نیستم،
اما...»



من هم یک طرفدار آزادی زن
نیستم - اما یک راه حل دارم؛ همه چیز را
فصومی‌سازی کنیم!

از بنه‌کاری خیابانی جلوگیری کنید

تاجر براساس برنامه‌ای انتخاب شد کاملاً مخالف آنچه فمینیست‌ها مطالبه می‌کردند یعنی - درخواست بهداشت و خدمات بهتر اجتماعی، برخورداری بیشتر از حقوق قانونی در کار و از جامعه‌ای باز و حمایت‌گر.

در امریکا، رونالد ریگان خود را به عنوان یک «آزاداندیش اقتصادی» جا زد و در نقش مُنْجی در کنار زوج هنری اش مگی ظاهر شد. به باور آنها کل اندیشهٔ جامعه‌گرایی را می‌بایست به زباله‌دان ریخت.

چیزی به نام اجتماع نداریم. هرچه هست مردان و زنان منفرد هستند و خانواده‌ها (فوریه ۱۹۸۹).

فیلی فوشم
می‌آید وقتی حرف‌های رکیک می‌زنی!



در همانطور که انتظار می‌رفت خیلی رادیکال است اما قاتقاریا هم همینطور!

رفاه و فراوانی تصنعی دههٔ ۱۹۸۰، یعنی سیاست‌های غیرعاقلانه و سبک‌سرانهٔ پولی در انگلستان و اقتصاد ریگانی در امریکا به یک فاجعهٔ اجتماعی انجامید. تمامی خدمات دولتی که زنان بر آن تکیه داشتند همگی قطع یا به نحو بیرحمانه‌ای محدود شد. بدین ترتیب دست‌آوردهای محدود زنان از میان رفت.

پیامدهای سیاست هم آوازی تاجر - ریگان بر زنان چه بود؟

در جامعه، قشر جدیدی از افراد مواجه با بیکاری و بسیار تهی دست به وجود آمد. فقط در انگلستان ۶۵٪ از آمار رسمی افراد تهی دست را زنان تشکیل می دادند که بسیاری از آنان تک والدی نیز بودند. زنان از زمره سریع‌الرشدترین دسته بی خانمان‌ها هستند که تقریباً نیمی از آنان از خشونت خانگی گریخته‌اند. و اما افراد شاغل هرگز تا بدین حد تحت فشار نبوده‌اند. در سال‌های ۱۹۷۰ اعضای اتحادیه‌های کارگری برای ۳۵ ساعت در هفته مبارزه می کردند. در حالی که تا سال ۱۹۹۱ هنوز هم محافظه کاران کماکان از امضای منشور اجتماعی اروپا که حداکثر ۴۸ ساعت کار در هفته با حداقل حقوق را ملزم می کرد سر باز می زدند.



خدمات تأمین اجتماعی بی وقفه کاهش داده شد. دیگر عملاً هیچ مهدکودک رایگانی برای بچه‌های پیش دبستانی وجود نداشت؛ و فشار ناشی از ایجاد تعادل در کار حقوق بگیری و بچه‌داری با فقر و وابستگی اقتصادی و انزوا در خانواده عمدتاً بردوش زنان سنگینی می کرد.

کاهش و حذف کمک‌های بهداشتی و آموزشی، به نسبت بیشترین و حادثترین تأثیرات را بر زنان داشت، برای اینکه این زنان هستند که بیشتر از خدمات بهداشتی استفاده می کنند - به عنوان مثال برای دوران بارداری، زایمان و در مراقبت از کودکان بیمار. و به دلیل اینکه اعم نیروی کار در مدارس و مراکز آموزشی و بیمارستان‌ها را زنان تشکیل می دهند، آنها بیشتر از هر زمان دیگر این فشار را متحمل می شوند.

«زندگی به روش امریکایی» به شهرهای سرتاسر جهان صادر شده است و این فراگیری با رشد تبهکاری، خشونت جنسی و نژادی، سوءاستعمال مواد مخدر و جنایات سازماندهی شده همراه است.



آمار تجاوز در بیست سال گذشته مسکوت نگهداشته شده است. در امریکا آمار جنایات جنسی با افزایش ۱۶۰٪ بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ مواجه بوده است. خصومت نژادی، تحجر و بنیادگرایی مذهبی جایی برای امید باقی نگذاشته‌اند. در امریکا بنیادگرایان مسیحی جهاد مسلحی را علیه حقوق باروری زنان رهبری کردند، آنان با بمب آتش‌زا به کلینیک‌های سقط‌جنین حمله کردند و میان بیماران و کارگران ایجاد ترس و وحشت کردند. چنین فضای رعبی موجب تضعیف حکم رُو علیه وید دادگاه عالی شد.

بنیادگرایان چه کسانی هستند؟ به‌طور مشخص می‌توان گفت، آنها مردان جوان سفیدپوستی هستند از طبقه کم‌درآمد، که در دههٔ ریگان محکوم به «امکان تحرک کمتر» می‌شدند، با درآمدی کمتر از آنچه پدران‌شان داشتند، ناتوان از پرداخت اقساط فزایندهٔ مسکن یا قاصر از گذاشتن غذا بر سر سفره بدون کمک همسرشان. یعنی آنانی که به خاطر نبود چشم‌انداز اقتصادی عصبانی‌اند و بیزاری خودشان را بر سر زنان و اقلیت‌های قومی خراب می‌کنند.

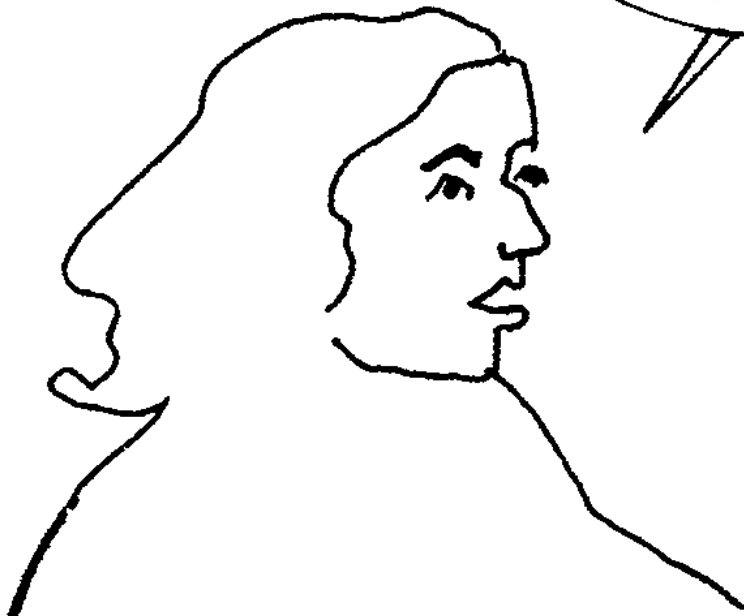
برنامه‌ها و موضوعات جنبش زنان

زنان از زمانی که مری ولستون کرافت برای اولین بار قلم خود را بر کاغذ گذاشت، راه طولانی‌ای پیموده‌اند. بگذارید نگاهی به جنبه‌هایی از زندگی زنانی داشته باشیم که جنبش فمینیستی موجب تغییر آنها شده و دیگر اینکه چقدر راه برای پیمودن مانده است.

تمایلات جنسی

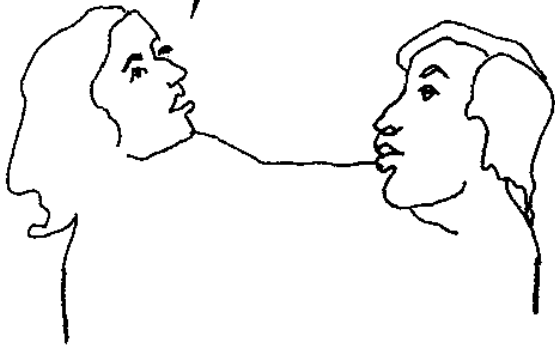
جنبش آزادی زنان تنها دربارهٔ حقوق زنان و بی‌عدالتی به آنان نیست بلکه دربارهٔ نزدیک و خصوصی‌ترین بخش زندگی آنها نیز هست.

ما می‌خواهیم این امکان را داشته باشیم که تمایلات و روابط جنسی خودمان را به‌طور آزادانه بیان کنیم، ... و نه اینکه با زور وادار به سکس شویم.



فمینیست‌ها بر الگویی تأکید کردند که در آن همه چیز به آن لذت آنی تخفیف نمی‌یافت؛ آنان از «استبداد ارگاسم» سخن گفتند و در مقابل بر لذتی که تمامی زوایای وجود و خصوصیات صمیمی هر دو طرف، عاطفه و نیز حس جسمانی را در بر داشته باشد تأکید کردند.

یک ارتباط و آمیزش جسمانی صمیمی و نه یک تمرین زمان و حرکت در تحریک و رسیدن به اوج لذت جنسی.



قرن‌ها دیدگاه متداول و غالب در ارتباط با تمایلات و روابط جنسی براساس الگوی لذت جنسی مرد بود یعنی لذت آنی. فمینیست‌های دهه شصت نیز با بذل توجه به وجود ارگان خدادادی در بدن زن که برای همین امر نهاده شده است، بر وجوب لذت زن در ارتباط تأکید کردند. در عین حال این پرسش را که چرا وجود چنین ارگانی تاکنون چنین نادیده گرفته شده است را پیش کشیدند و با پاسخ‌گویی به آن، الگوی دیگری را در روابط که دیگر الگویی مردانه نبود ارائه کردند. فمینیست‌ها در دهه ۶۰ توجه خود را به لذت‌های کلیتوریس نیز معطوف داشتند: یعنی عضوی که با هزاران هزار شبکه اعصاب و رگ‌هایی که به اعماق لگن خاصره می‌رسند، تنها عضو بشری است که کارکرد یگانه و اصلی آن لذت است. پس چطور نادیده گرفته شده است؟

هنر عشق‌بازی نباید به شمارش تخفیف پیدا کند.



مردها هم مغبون می‌شوند اگر رابطه جنسی‌شان تنها به یک عضو خلاصه شود. بدنی که نادیده گرفته شده و بی‌لذت و بی‌عشق رها می‌ماند.



تجاوز جنسی

اما در طول قرون متمادی امر جنسی وسیله‌ای بود در اختیار مردها که از آن برای تنبیه زنان استفاده می‌کردند.



غرائز حیوانی‌ات
را مهار کن، برادر.

فقط یک راه آسان برای
پلوکیری از تجاوز وجود دارد؛
مردها باید از آن دست
پکشنند.

زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند برای بازیافتن سلامت خود از ضربه روحی ناشی از آن، بیش از هر چیز به عشق، حمایت و مشاوره نیاز دارند. اما در عوض آنها با یک سیستم قانونی مواجه می‌شوند که مسئولیت و گناه عمل تجاوز را معطوف به خود قربانی می‌داند. تحت برخی قوانین، قربانی تجاوز به عنف برای اثبات شهادت خود ملزم به ارائه چهار شاهد مرد است.

در کشورهای غربی قاضی‌ها و افراد پلیس خیلی سبکسرانه با این مسئله برخورد می‌کنند: «شما دارید همه چیز را از خودتان می‌بافید!»

«پسین؟ شما در آن موقع بین پایتان بود؟ اینک سوال من این است آقای قاضی، چه کسی در این ماجرا قربانی بوده است؟»



تعریف قانونی تجاوز جنسی ظاهراً محدود است به حمله به یک دختر باکره از سوی فردی کاملاً بیگانه. این تعریف عملاً واقعیت مسائل جنسی اواخر قرن بیستم و تجربه اغلب زنان از تجاوز جنسی را نفی می‌کند - چرا که براساس آمار تجاوز، بیشترین موارد معمولاً از طریق رئیس، همکار، همسایه، آشنا و فامیل اعمال می‌شود. در محاکمه‌هایی که پرونده‌های تجاوز جنسی را رسیدگی می‌کنند، قاضی بدون استثناء کل زندگی جنسی قربانی را به محاکمه می‌کشند.

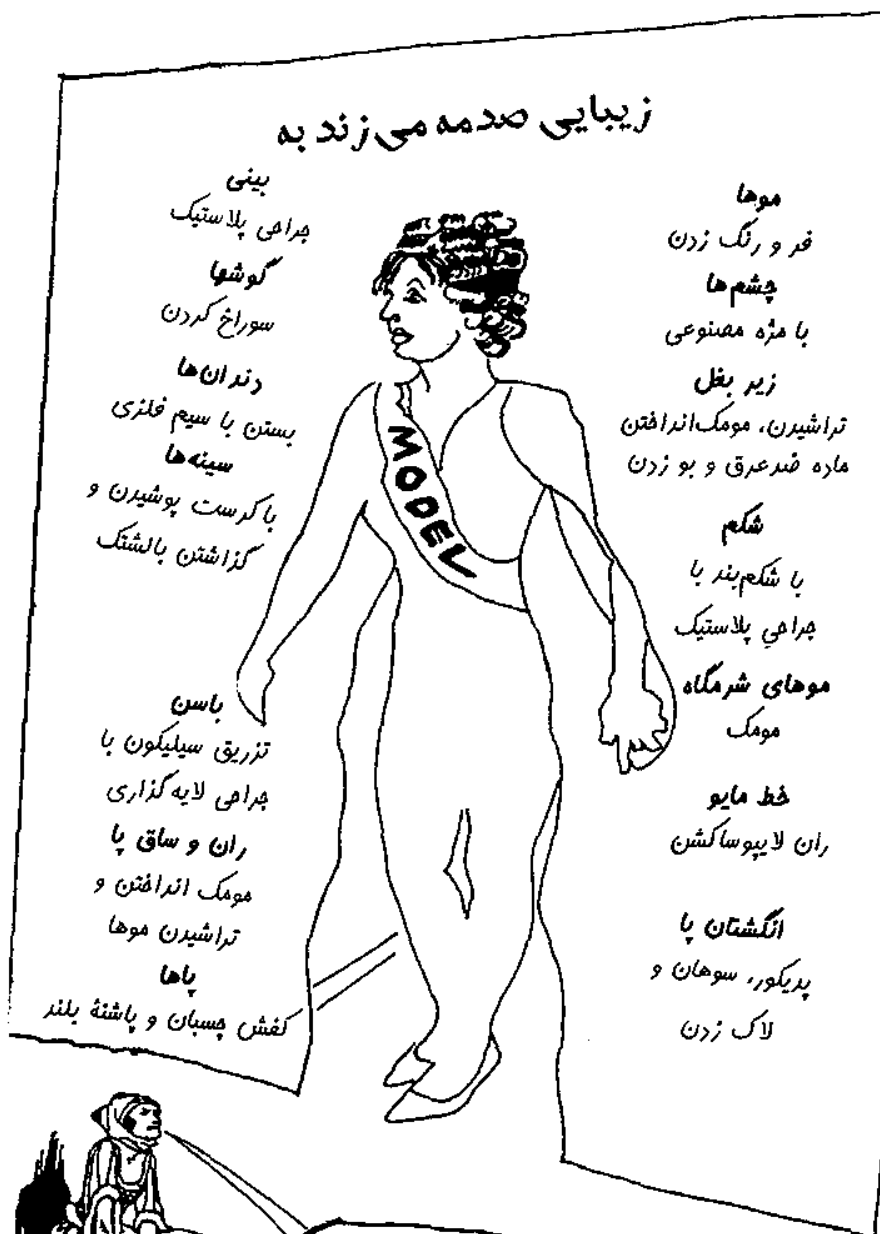
شما ازدواج نکرده‌اید اما پذیرفتید که ارتباط جنسی با سایر مردان داشته باشید، یک مرد؟ دو مرد؟ چند نفر؟ حال چرا «این» بار تمایلی نداشتید؟



خیابان‌ها در شب فقط زمانی امن هستند که توسط زنان اشغال شده باشد! اواخر دههٔ ۱۹۷۰ اروپا شاهد یک سری تظاهرات «احیاء شب» بوسیلهٔ زنان بود که در بخش‌های خوشونت‌زای شهر با چراغ‌قوه‌های روشن راه‌پیمایی می‌کردند. بسیاری از این احیاءکنندگان شب، زنان جوانی بودند که با تفکر فمینیسم همچون حق طبیعی‌شان بزرگ شده بودند و نیز نسل جدیدی از ولگردهای بزرگ شدهٔ کوچک و بازار و جادوگرانی که شب را با آوازهای جن‌گیری پر می‌کنند!

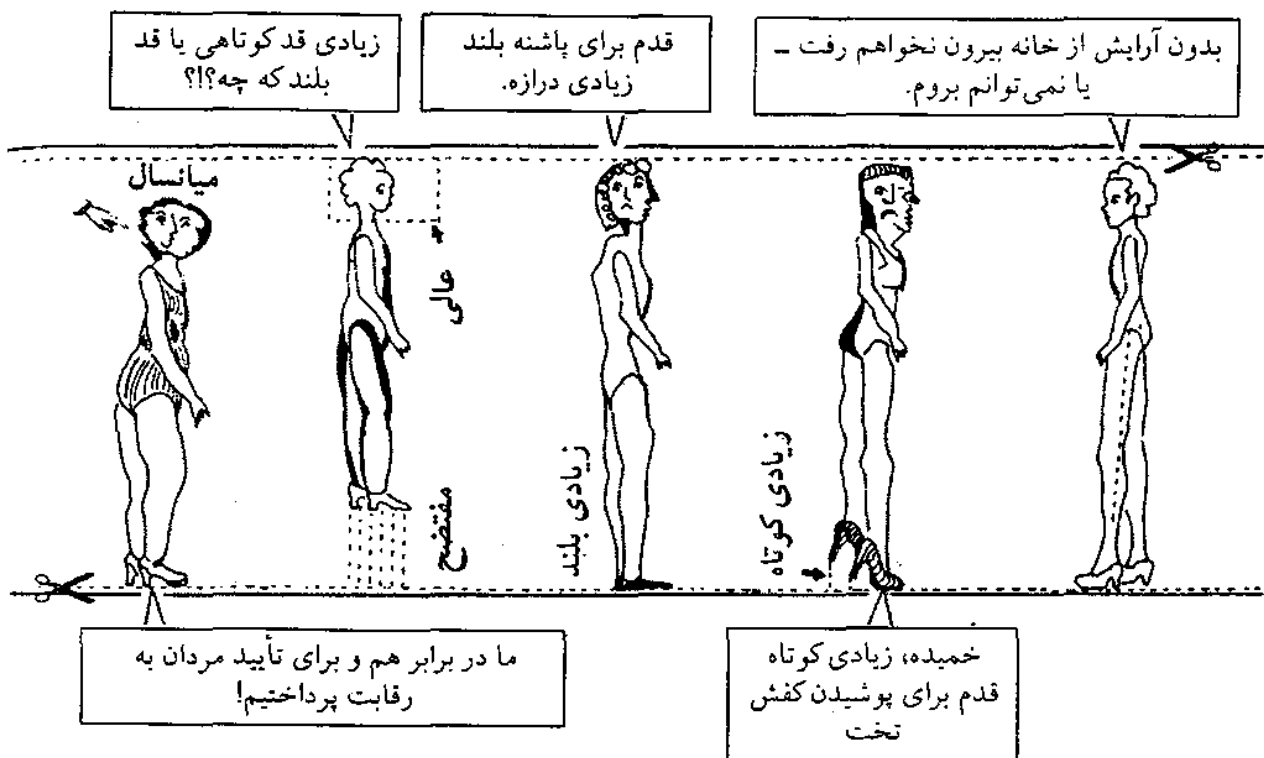
بسیاری از زنان از بدو نوجوانی یک حس از خود بیزاری را در خود درونی و ملکه ذهن می‌کنند. تقریباً همه زنان احساس می‌کنند یک «مشکلی» (یا عیبی) در یکی از قسمت‌های بدنشان وجود دارد. بسیاری به خاطر رژیم‌های نادرست دچار اختلال و بیماری‌های تغذیه هستند. در واقع مشکل کاملاً درونی کمبود حرمت نفس از مادری که مورد بی‌مهری و سوء تغذیه قرار گرفته به دختری باز هم مورد بی‌مهری و سوء تغذیه اش منتقل می‌شود. یکی از راه‌هایی که می‌توان آسیب وارده را درمان کرد، گروه‌های روان‌درمانی فمینیستی است که از طریق فرهنگ زنان، عشق و روحیه همبستگی به زنان یاری دهد که دوباره خود را دوست بدانند و نسبت به خود احترام و ارزش قائل باشند.

ما به رقابت دائمی خودمان با اندام مانکن‌ها خاتمه می‌دهیم...
... یعنی اقلیت ناچیزی از دخترانی که هر روز ۱۲ ساعت از وقتشان را وقف تلاشی می‌کنند که خودشان را بی‌عیب و نقص نشان دهند.
افرادی که تصویر عادی خودمان را با آنها در آینه مقایسه می‌کنیم!



تصور عمومی از بدن

زنان جوان - و به خصوص دختران نوجوان - زیر فشار زیاد تطبیق با یک رقابت دائم زیبایی هستند - نگران از داوری و انتقاد از «بیرون» نسبت به بدن خودشان، از زاویه دیدی که مردها به آنها نگاه می‌کنند و بی‌اعتنا به اینکه بدن‌شان چه احساسی در «درون» دارد.



بازوان، پاها، شکم، سینه باسن «باید» چه شکل و قالبی داشته باشند - درست همانند گوشت تکه شده در اندازه‌های خاص در قصابی!



هرزه نگاری (پورنوگرافی)

اکثر زنان یک واکنش غریزی و ناخودآگاه در برابر تصاویر بدن زنان موجود در مجلات و پوسترهای هرزه‌نگار در خود دارند: چرا باید بگذاریم بدن همجنس‌های ما به این نحو استفاده و ضایع شود؟ مسئله اینجاست که چگونه باید به این موضوع پرداخت؟ برای بعضی پرسش این پاسخ خیلی ساده است. هرزه‌نگاری را ممنوع کنید.

آندره آ دورکین یکی از افراطی‌ترین مدافعان سانسور در امریکاست. دیدگاه ممنوعیت او عمیقاً ناشی از تجربه فاجعه‌انگیز خود اوست از اینکه در دوران ازدواج‌اش با مردی متعصب مورد تجاوز خانگی قرار گرفته بود.

هرزه‌نگاری نظریه است و تجاوز عمل آن.



در سال ۱۹۸۴ آندره آ دورکین و کاترین مک کینون پیش‌نویس حکمی را تهیه کردند که براساس آن زنان امکان می‌یافتند علیه تولید، توزیع و فروش هرزه‌نگاری موهن اقدام قانونی به عمل آورند. این حکم از سوی به اصطلاح «اکثریت اخلاقی» و دیگر گروه‌های افراطی محافظه‌کار حمایت گسترده‌ای شد. در سال ۱۹۸۶ دادگاه عالی حکم را به دلیل نقض اولین ماده قانون، مخالف قانون اساسی خواند.

نه تنها خشونت جنسی بلکه آمیزش جنسی که در آن دخول انجام می‌شود لحظه کلیدی مظلومیت زنان است. تمام مردان متجاوزند و تمام زنان قربانی آنان!

علیه سانسور

اما بسیاری از فمینیست‌های دیگر با فراخوانِ دورکین برای سانسور مخالف بودند. فمینیست‌های لیبرال در دههٔ ۸۰ رایزنی‌هایی را علیه سانسور سازمان‌دهی کردند.



هرزه‌نگاری نشانه است و نه علت مظلومیت زن - این تنها بخش کوچکی است از تصویر کامل‌تری که در آن مانکن‌های «منفعل»، مهمانداران هواپیمایی، زنان خانه‌دار خوشبخت و منشی‌ها را تبلیغ و ترویج می‌کند. علیه «این» تصویرهای موهن و تحقیرآمیز هم مبارزه کنید!

اما زنان «همیشه» هم به صورت منفعل نمایش داده نمی‌شوند. در مورد هرزه‌نگاری زنان سلطه‌گری که خود را با شلاق و مهمیز و چاقو و غیره مسلح کرده‌اند، چه می‌توان گفت؟



هرزه‌نگاری و عکس‌های هرزه از اشتیاق زیاد مردان نسبت به زنان ناشی می‌شود و در واقع از ناتوانی آنها که به صورت ترس و نفرت از زنان نشان داده می‌شود، بهره‌برداری می‌کند. بنا به گفته دورکین، این به هیچ وجه یک پدیده بیولوژیک نیست بلکه امری فرهنگی است و در معرض تغییر و تحول.



چرا یک همسر باشیم

یک مادهٔ نانوشته در بطن پیمان قانونی ازدواج می‌گوید:
 «آیا حاضرید کار خانگی و خدمات عاطفی و جنسی خود را در اختیار این مرد و در مقابل حمایت اقتصادی‌اش به عنوان نان‌آور بگذارید؟»



جایگاه فرودست و تابع زنان در دنیای «بیرون» کار، سیاست و فرهنگ ...



و موقعیت فرودست و تابع مان در «درون» خانه، خانواده و رابطه با یک مرد



این دو حوزه به روشنی یکدیگر را بازتاب می‌دهند و تقویت می‌کنند!

اگر شما با امید به برابری و آینده حرفه‌ای خود بزرگ شده‌اید، این که یکباره خود را با بچه در خانه درگیر و گرفتار ببینید، ناراحت‌کننده خواهد بود.

بدون داشتن وقت یک نگاه به روزنامه! از خودت می‌پرسی ...

با از دست دادن امید اینکه هرگز به «وضع طبیعی» برگردی ...

در یک گیجی فکری و جسمی از ماه‌ها بی‌خوابی ...

چرا از اول ما به جنبش زنان ملحق شده بودیم؟

تمام روز چه کار می‌کردی عزیزم؟

هیچی من فقط یک سیندرلای مدرن هستم.

مادری

ستایش مادری در جامعه ما به عرش می‌رسد - اما در زندگی واقعی، مادران زیر فشار کار بیش از توان‌شان و کمبود خواب و استراحت خرد شده‌اند و هیچ‌گونه کمکی نیز از جامعه دریافت نمی‌کنند.

آنها قدرت دارند -
و ما مسئولیت‌های
زیاد



دولت‌های مردسالار به مادران مجرد، مادران فقیر و مادرانی که نمی‌توانند از پس زندگی بریبایند حمله می‌کنند، اما تاکنون هیچ‌گونه اقدامی برای کمک به تسهیلات رایگان برای نگهداری کودک یا به عنوان مزایای فرزند یا پرداخت هزینه زایمان از سوی آنان انجام نشده است.

برای بسیاری از زنان، روابط با فرزندان‌شان از باارزش‌ترین چیزها در زندگی‌شان به حساب می‌آید. اما چگونه می‌توان هم انسان بود و هم مادر؟ چگونه می‌توان مادری را با شهروند بودن و کار توأم کرد؟



«مادری در وضعیت کنونی اجتماعی ما، به منزله یک مهر تأیید و وضعیتی تثبیت شده است؛ راه و روشی برای انقیاد و اسارت زن. حس و وظیفه‌ای که در واقع زنجیری از گوشت و خون زن برایش می‌سازد؛ و طنابی از عشق و غریزه‌اش» (مونا کِرد، رمان‌نویس انگلیسی ۱۸۹۴).



در حالی که «پدري» مقوله‌ای کاملاً متفاوت است!

ممکن است مردان ادعا کنند که امروز نقش بیشتری را به عنوان یکی از والدین ایفا می‌کنند، اما هنوز ۹۰٪ مسئولیت نگهداری کودکان بر دوش زنان است: چه آن زنانی که به صورت نیمه‌وقت یا تمام وقت شاغلند و چه آن زنانی که در خانه‌اند و از بچه نگهداری می‌کنند و باید با مسائل سایر افراد نیز کنار بیایند.

اگر این احساس را به زنان شاغل تمام وقت القا کنند که مادر شایسته و خوبی نیستند، و وقتی که زنان در حالی که از نظر اقتصادی وابسته به مرد و در حال بچه‌داری هستند، تصور کنند انسان شایسته و خوبی نیستند، حس و ارتباط خواهری از میان می‌رود.



نگهداری از کودکان - و نقش زن و مرد

مسئله نگهداری از کودکان موضوع مسحوری دیگری را در خودآگاهی فمینیستی مطرح می‌کند. آیا «طبیعت» زنانه و مردانه‌ای که امروزه مشاهده می‌کنیم همان‌گونه که جان استوارت میل و سایر فمینیست‌های پیشگام باور داشتند، مفهومی ساختگی نیستند؟

آیا اصلاً تفاوتی «طبیعی» میان جنس زن و مرد وجود دارد - مگر آن تفاوت‌هایی که ما بدان تشویق شده‌ایم، آموزش دیده‌ایم و به زور واداشته شده‌ایم که آنها را به عنوان «مردانه» و «زنانه» بپنداریم؟

پدر می‌گوید: اینجا ما در خانه هستیم پیتر پدر را در کار ماشین کمک می‌کند، و جین به مادر کمک می‌کند در ریختن چای.
مادر به جین می‌گوید: دختر خوب.
تو دختر خوبی هستی که اینطور به من کمک می‌کنی.



دختر خوب خوب.

ما هرگز پی به تفاوت‌های واقعی نخواهیم برد، مگر اینکه بیشترین انتخاب ممکن را در اختیار فرزندانمان بگذاریم تا دریابند چه می‌توانند «باشند» و «انجام دهند» - و به این شرط که به آنها الگو - نقش‌هایی را با حق انتخاب آزاد و برابر از والدین بدهیم!

خشونت خانوادگی

درست از بدو آغاز قرن نوزدهم و سرمایه‌داری صنعتی، شکل «خانواده هسته‌ای» رؤیای مردان را به منزله سرپناهی صلح‌آمیز برای گریز از دنیای خشک و خشن کاری تجسم می‌کرد. در عین حال بیشترین آمار جنایت‌های خشونت‌آمیز در درون خانه اتفاق می‌افتد.

فمینیست‌های قرن نوزدهم مصرف‌الکل را منشاء و علت خشونت خانوادگی می‌دانستند.

آیا براستی مأمنی برای زنان و کودکان بشمار می‌آید؟



امروزه عقیده داریم که وابستگی ما زنان از نظر اقتصادی به مردان، که به آنها اجازه می‌دهد ما را به منزله مادون انسان به‌شمار آورند بسیار محوری‌تر از معضل الکل یا مسائل «روانی» است.

فمینیست‌ها در بسیاری از کشورها برای ایجاد پناهگاه برای زنان و کودکان کتک‌خورده فعالیت و مبارزه کرده‌اند - ایجاد محلی که زنان بتوانند در آنجا زندگی‌شان را از نو بسازند و در معرض مشاوره و راهنمایی برای اسکان داده شدن، شغل، آموزش و مسائل مالی‌شان قرار بگیرند.

در کشورهای غربی، زنان در جوامع اقلیت قومی آسیایی یا نظایر آن که در معرض خشونت و کتک خوردن قرار دارند وقتی سعی می‌کنند از خانه‌های خشونت‌بارشان فرار کنند، با مشکلات به مراتب بیشتری از جمله زبان، فرهنگ و مذهب مواجهند.

نمی‌خواهم که بچه‌هایم در پناه‌گاه با نژادپرستی از جانب سفیدپوستان مواجه شوند - یا اگر خارج از جامعه [قومی خودم] اسکان داده شوم مورد حملات نژادی قرار بگیرند.

تهیه حکم رسمی علیه شوهر یا برادرم به این معنی است که آنها برای بازداشت و اخراج از کشور مرا تحویل پلیس بدهند.



برادرهایم مرا قواهند کشت
اگر «عزت» قانونی را زیر پا
بگذارم.

و اگر اخراج بشوم با مجازات مرگ قانونی که در کشورم حکمفرماست به خاطر رابطه‌ای که بعد از ترک شوهرم داشتم روبرو خواهم شد.

زنان و کودکان در خانواده‌های جداگانه، بیشتر مورد تهدید ظلم مردان مستبد هستند - و در درون جوامعی که شبکه‌های زنان قوی‌تر است، در امان‌ترند.

زنان قابله یا زنان جادوگر؟

قابله‌ها، شفادهنده زنان و ماماها در جوامع به اصطلاح «بدوی» افراد محترمی بشمار می‌آمدند. در اروپای قرون وسطی، قابله‌ها داروخانه طبیعی بسیار پیشرفته از داروهای گیاهی جمع‌آوری کرده بودند.

در آن زمان‌ها وسایل مختلف پیشگیری از حاملگی موجود بود. از قرص‌های گردی ساخته شده از موم کندوی آب شده به عنوان دیافراگم‌های داخل گردن رحم استفاده می‌شد. اسفنج‌های آغشته به آب لیموترش به جای ماده ضداسپرم به کار می‌رفت. کاندوم‌هایی از انواع مواد، هزاران سال مورد استفاده قرار می‌گرفت.

نظارت مردان بر باروری زنان - و به همین واسطه بر زندگی و تمایلات جنسی او - از دیرباز مرکز مظلومیت زنان بوده است.

فمینیست‌های مدرن شیوه طبابت خاص زنان برای زایمان و کنترل باروری را از میان یک تاریخ تاریک و پنهان مانده به دلیل تعصب و منفعت شخصی مردان، نجات دادند.

فرمول و روش‌هایی برای سقط جنین از مستون چینی ۵۰۰۰ ساله، و نیز در ادبیات یونانی و روم قدیم و در رساله‌های طب عرب موجود است.

ما می‌توانستیم پیشگیری از بارداری را تقویت کنیم یا مانع آن شویم و با فشارهای زایمان را سرعت دهیم یا راحت‌تر کنیم.





سیاست رسمی آزار و سرکوب علیه ماما و قابله‌ها در قرن شانزدهم شروع شد، یعنی از زمانی که دولت‌های اروپایی قوانین خاصی را وضع کردند که زنان از حرفه پزشکی که به تازگی «مجاز» شده بود و نیز از حوزه جراحان مرد حذف شوند.

در کتاب *Malleus Maleficarum*، یا راهنمای شکار جادوگر سال ۱۴۸۴ آمده است:

«اگر زنی جسارت کند و بی آنکه تحصیلات لازم را دیده باشد به معالجه بپردازد، یک جادوگر است و باید بمیرد».

اما برای ما تحصیل کردن ممنوع است.



ما اجازه نداریم تا پایان قرن نوزدهم به مدارس و مراکز آموزشی و دانشگاه‌های پزشکی یا آزمایشگاه‌های تحقیقی راه پیدا کنیم

مگر در طول قرن‌ها مردسالاری، علم پزشکی غرب به چه «پیشرفتی» نایل شده است؟

سقط جنین برای اولین بار در نیمه قرن نوزدهم به‌طور رسمی در اروپا و آمریکا ممنوع اعلام شد.



تخصص در بیماری‌های زنان بنا به عادت و به نژادپرستانه و زن‌ستیزانه‌ترین شکل خود برای تنظیم جمعیت مورد استفاده قرار گرفته است. ۳۵ درصد از زنان باردار پورتوریکویی که بچه به دنیا می‌آوردند به کمک «نمایندگی امریکا برای توسعه بین‌الملل» عقیم شدند.

کشتار جمعی توسط سفیدپوستان با کشتار ووند نی تمام نشد.

چه بر سر زایمان طبیعی آمد؟

از دوره‌ای به بعد زایمان دیگر چیزی نبود که زنان آن را انجام می‌دادند، بلکه امری بود که برای آنها اتفاق می‌افتاد. حالا دیگر مردان متخصص، رحم را در ید قدرت داشتند و زنان هر چقدر بیشتر برای زایمان در بیمارستان بستری می‌شدند، موجب ناآگاهی بیشتر آنها می‌شد.

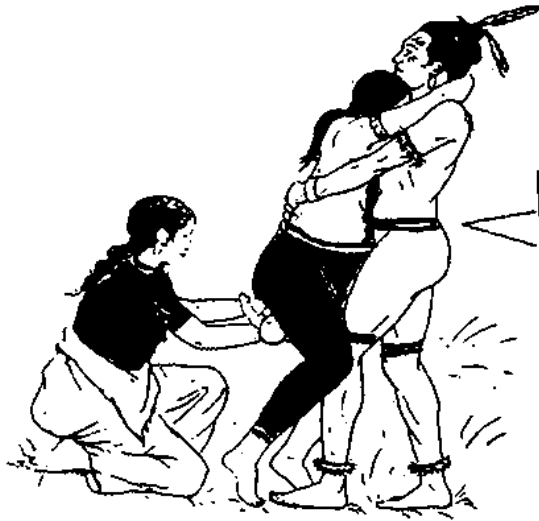
روش‌های جدید و بیهوشی عمومی به کرات و برای اینکه کارها برای پزشک بی‌زحمت‌تر شود به کار می‌رفت.

در فرآیند پزشکی شدن زایمان، زن می‌بایست در حالت به پشت خوابیده قرار گیرد و در عین حال در اثر داروهای قوی، گیج و نگران و با انبوهی از نوار و سیم‌های دستگاه کنترل، دست بسته بماند. خلاصه اینکه، همه عوامل، توطئه‌ای است برای منفعل نگه‌داشتن زن.



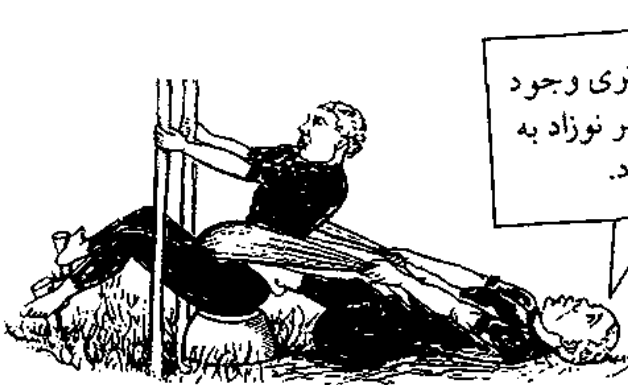
نگذارید آنها (زنان) با سؤال‌های
احمقانه‌شان مزاحم شوند.

فمینیست‌ها در چارچوب گروه‌های محلی بهداشت، جنبش زایمان فعال و انجمن ماما‌های رادیکال در تلاشند که حقوق زنان در زایمان را دوباره به آنها بازگردانند.



صاف به پشت خوابیدن هنگام زایمان وضعیت غلطی است.

سر نوزاد به جهت پایین و به داخل پرینتوم فشار داده می‌شود که خطر پاره شدن ماهیچه‌ها را در پی دارد که نیاز به بخیه‌های دردناک وجود خواهد داشت.



وضعیت و حالت‌های بهتر و فعال‌تری وجود دارند که می‌توانند کمک کنند که سر نوزاد به محل درستی فشار داده شود.

به حالت پشت خوابیدن موجب ترس و حس ناتوانی و بی‌دفاعی می‌شود.



اگر به پشت بخوابی، نمی‌توانی از ماهیچه‌های قدرتمند پشت، دل و شکمت استفاده کنی. جاذبه «برای» تولد کار می‌کند نه ضد آن.


زنان بدن خود را باز می‌یابند

عکس‌های زنان برهنه همه جا نصب شده است. اما واقعیت معمول بدن زنان به صورت تابو (یا حرام) در آمده است - حتی برای خودمان - گروه‌های خودپاری زنان می‌توانند به ما زنان بیاموزند که چگونه معاینه زهدان یا دهانه رحم و یا آزمایش حاملگی را خودمان انجام دهیم. اگر خودمان از چرخه ماهانه باروری عادت ماهانه و تخمک‌گذاری درک کافی داشته باشیم، در موضع بهتری از انتخاب برای استفاده از باروری خود برخوردار خواهیم بود.



مجسمه‌های الهه‌های کهن باروری بیانگر خوشوقتی و سرافرازی زاینده‌گی زنان‌اند. این مجسمه‌های کوچک راست قامت، پرتوان و آزاد و در حالی که روی به جلو و به سوی آینده دارند، در حال زایمان هستند. باشد که زنان امروز بکوشند تا قدرت و افتخاری که این نگاره‌ها از مادران اجداد و نیاکان ما نشان می‌دهند دوباره بازیابی کنند.

۱. کنترل موالید



میزان تولد زمانی کاهش می‌یابد که سایر فرصت‌ها برای زنان فراهم باشد.

بالاترین میزان تولد همیشه وقتی است که زنان بیشتر در زندگی خانوادگی غرق شده‌اند و هرگونه امیدی را برای رشد فردی نفی می‌کنند.

متخصصین مرد چیزهایی مانند سپر مرگبار و الکلون به ما داده‌اند...

مگر چه کسانی به شرکت‌های چند ملیتی دارویی کمک می‌کنند تا تولیدات خود را به آزمایش انبوه بگذارند؟

بله تهیدست‌ترین زنان در کشورهای جهان سوم‌اند که تازه با لطماتی به خاطر مصرف این داروها بر آنها وارد شده، بدون هیچ کمک پزشکی رها شده‌اند!

۲. سقط جنین

مبارزات گسترده برای دستیابی زن باردار به حق انتخاب برای اینکه تصمیم بگیرد نیاز به سقط جنین دارد یا خیر، موجب قانونی شدن سقط جنین در بسیاری از کشورهای اروپایی و شمال آمریکا در دهه ۱۹۸۰ شد - هرچند که معمولاً این پزشک است، و نه زن، که حق تصمیم‌گیری نهایی را دارد.



زنان باردار در تصمیم‌گیری برای توقف بارداری خود یا ادامه آن، نیاز به حمایت عاطفی و عملی دارند - و نه موعظه و درس اخلاق - اما معمولاً این تصمیم ناگزیر در خلوت گرفته شده و هزینه‌های آن را زن متحمل می‌شود.

تکنولوژی تولیدمثل

فمینیست‌ها در ارتباط با آخرین پیشرفت‌ها در زمینه تکنولوژی تولیدمثل، اختلاف‌نظر دارند:

فنون جدید باروری IN VITRO ادامه حق انتخاب برای زنان است.



بله، اما تبعات ناشی از داروهای قوی هورمونی که در فرآیند آن مصرف می‌شود آن را از نظر پزشکی نامطمئن می‌سازد.



این روش اغلب برای زنانی مورد استفاده است که در اثر عفونت به خاطر وسیله پیشگیری از بارداری IUD، نابارور شده‌اند.

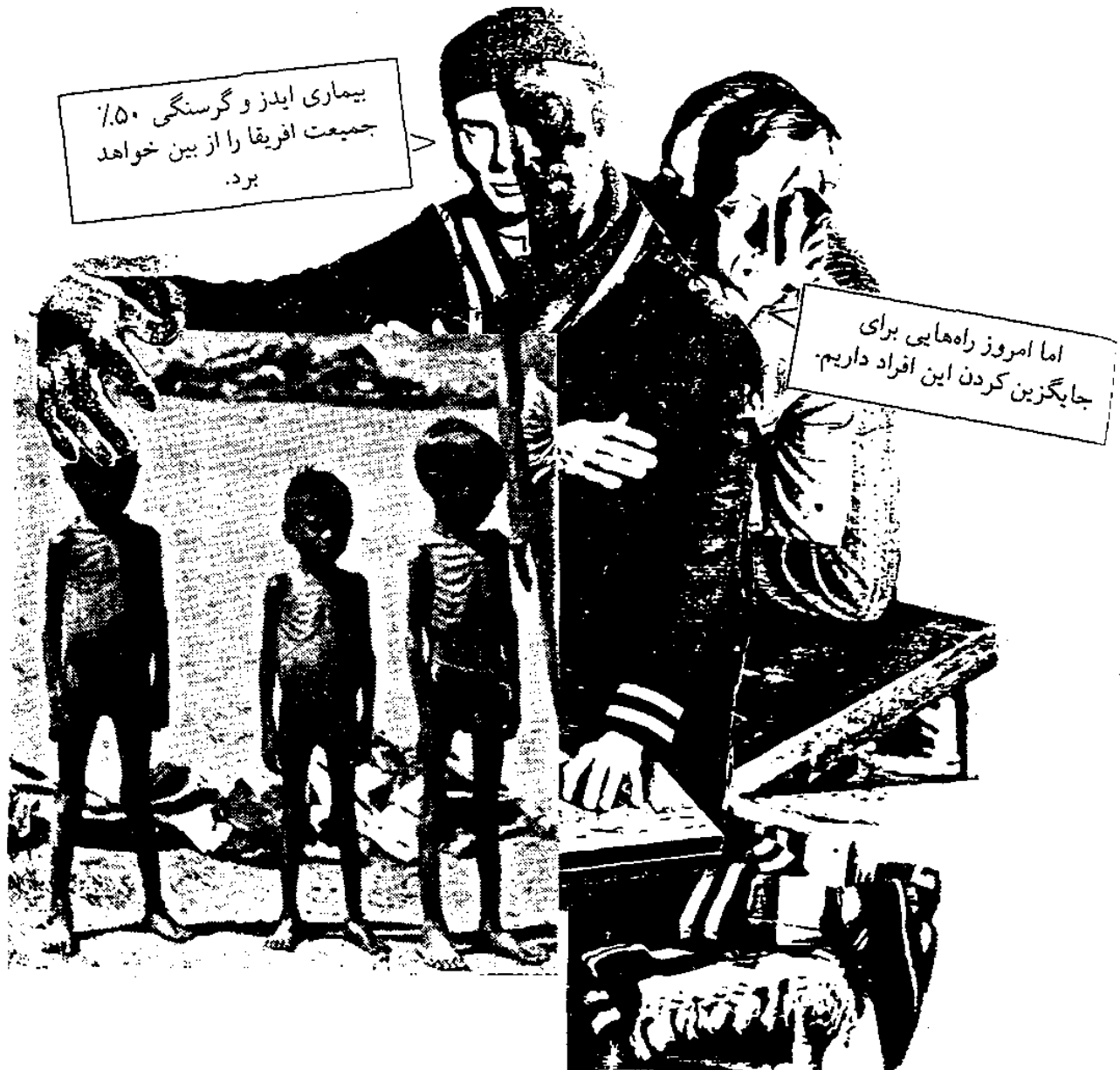
لقاح مصنوعی یک شانس مغتنمی است برای باردار شدن فارغ از رابطه با یک مرد و ...

... فرصتی برای ما که در این روند پول فراوانی به جیب بزنیم.



برخی دیگر بر این نظرند که استفاده از بانک‌های اهداکننده اسپرم می‌تواند موجب محدود شدن خطرناک ذخیره مشترک ژنتیکی شود، به طوری که نسل‌هایی از برادر و خواهران ناتنی به وجود آیند که با یکدیگر غریبه‌اند.

یکی از بزرگ‌ترین خطرهای بالقوه‌ای که امروزه بشریت با آن مواجه است در ارتباط با مهندسی ژنتیک است. پیش از این، نمونه‌های گوساله‌های مشابه تولید شده‌اند؛ و ساختن نمونه تقلیدی انسان یا مشابه‌سازی کردن از لحاظ فنی ممکن شده است. کل فرآیند هنوز در خفا مانده است، چرا که امری «غیرقابل قبول از نظر اجتماعی» شمرده می‌شود. اما با این وجود، هیچ وقفه‌ای در ادامه آزمایش‌های پشت پرده ایجاد نشده است.



همین اخیراً بود که فنانکشتین تمامی حقوق دموکراتیک انسان را مورد تهدید قرار داده بود. این به صلاح و نفع عموم انسان‌ها است که کنترل و نظارت بر تکوین (تولید نسل) از آنها (مردان) سلب شود و به زنان اعاده شود، یعنی آنجایی که بدان تعلق داشت.

زنان در اقتصاد

تعریف جامع و درستی از کار، باید دربرگیرنده تمامی اعمالی باشد که برای ادامه حیات نسل بشر لازم است. به این معنا که غذا پختن و نظافت در کنار حفاری معدن و کشاورزی، تمیز کردن جای بچه در کنار ساختن بیمارستان‌ها، همه اینها کار محسوب می‌شوند.

مشکل این است که به نیمی از این وظایف به منزله کار «درست و حسابی» دستمزد تعلق می‌گیرد، حال آنکه نیم دیگر، کارهای بدون مزدی هستند که «انتظار» می‌رود زنان در منزل و بدون دستمزد آن را انجام دهند (مگر آنکه زن دیگری برای انجام همان کارها مزد بگیرد).

در طول قرن‌های متمادی ما با شغل‌هایی که در واقع تکرار کار خانواده است، منزوی شده و در فقر مانده‌ایم...

... در «خانه» مثل آشپزی، نظافت، رسیدگی به لباس‌ها و مراقبت از بچه‌ها و پرستاری از آنها زمانی که بیمارند به عهده ماست، در ضمن از یک مرد هم مراقبت می‌کنیم.

... و زمانی که به «کار» بیرون پناه می‌بریم وظیفه‌هایی نظیر فروشندگی و آن هم در زمینه‌های صنایع غذایی تهیه خوراک و پوشاک و لباس به عهده می‌گیریم... یا باز هم مراقبت از کودکان است در گروه‌های آموزشی و بازی و در خدمات بهداشتی...

... یا به عنوان منشی و دستیار کارکنان، مهماندار هواپیما، بازیگر، روسپی یا سایر کارها در زمینه جنسی ... در تمامی زمینه ما از مردان مراقبت می‌کنیم.



به دلیل اینکه زنان در کارهای تفکیک شده از نظر جنسی شاغلند، قوانین «دستمزد برابر» هیچ‌گونه تأثیری در بهبود شرایط آنان ندارند - چرا که مردهایی در زمینه شغلی مشابه ما وجود ندارند که دستمزدمان برابر دستمزد آنها باشد!



دستمزد زنان در امریکا فقط $\frac{2}{3}$ دستمزد مردان است.
دستمزد زنان هنرمند فقط $\frac{1}{3}$ دستمزد مردان هنرمند است.

و نتیجه آن چیست؟ زنان نصف جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، $\frac{2}{3}$ ساعت‌های کاری جهان را انجام می‌دهند، $\frac{1}{3}$ درآمد جهانی را به دست می‌آورند و کمتر از $\frac{1}{3}$ دارایی جهان را دارا هستند.
(گزارش سازمان ملل، ۱۹۸۰)

فانۀ یک مرد انگلیسی قهر اوست
پس بگذاریم خودش آن را نظافت
کند.

مسئلاً مراقبت از فرزندان اهمیت دارد - اما آیا این امر برای مردان به اندازه زنان مهم نیست؟ زنان هرگز نخواهند توانست یک نقش کامل و متوازی را در اقتصاد ایفا کنند مگر آن‌که مردان نیز - با تقبل تمامی سهم خود از نگهداری بچه و کار منزل همان توازن را به وجود آورند!

این موضوع اشاره ضمنی به ساعات کاری نیز دارد: هیچ‌کسی با ۱۰ ساعت کار یا بیشتر در روز نمی‌تواند به‌طور مناسب از فرزندانش مراقبت کند.

درخواست ما: ساعات‌های کاری کمتر! پایان دادن به تفکیک جنسی در کار - و در منزل!



۲۰۰ سال فمینیسم زنان را حمایت کرد تا بتوانند مرزهای قلمرو مردان را درهم نوردند. افراد کم‌شمار اما چشمگیری از زنان برای پیروزی در عرصه‌های پزشکی، حقوق، دانشگاه‌ها و بالاخره سیاست پیکار کردند. در حال حاضر زنان در نقش‌های متفاوتی نظیر نجاری، لوله‌کشی، سربازی، و نیز در بازار بورس، در تحقیقات علمی، مدیریت و رسانه‌ها فعالیت می‌کنند.

مبارزهٔ دشواری است. زنان شاغل در حوزه‌های تحت سیطرهٔ مردان و مردسالاری با خشم و تبعیض از سوی مردانی مواجهند که احساس می‌کنند سطح کارشان اگر زنان مجاز باشند آن را انجام دهند، تنزل می‌کند. ما با شوخی‌های خصومت‌آمیز و آزار و مزاحمت‌های جنسی [از جانب مردان] روبرو می‌شویم - بدون کمترین یا هیچ حمایتی که مردان از یکدیگر برخوردارند. حتی بدون آن‌که وقتی خسته از اداره به خانه می‌آییم، همسر مهربانمان ما را تر و خشک و حمایت کند و نیز عزت نفس مخدوش‌مان را اعاده کند.

زنان در بسیاری از رشته‌های کاری برای خودشان شبکه‌های حمایتی تأسیس کرده‌اند. گروه‌های زنان در اتحادیه‌های کارگری جلسات غیررسمی برپا می‌کنند تا مسائل‌شان را با هم در میان بگذارند و برای دستیابی به شرایط بهتری پافشاری کنند.

و رسیدن به سقف شیشه‌ای

طبیعت بی‌امان رقابت در بازار کار به این معنا نیز هست که زنان زحمتکش رو در روی یکدیگر بایستند.



بازگشت ضدفمینیستی ارتجاع — آیا فمینیسم به پایان رسیده

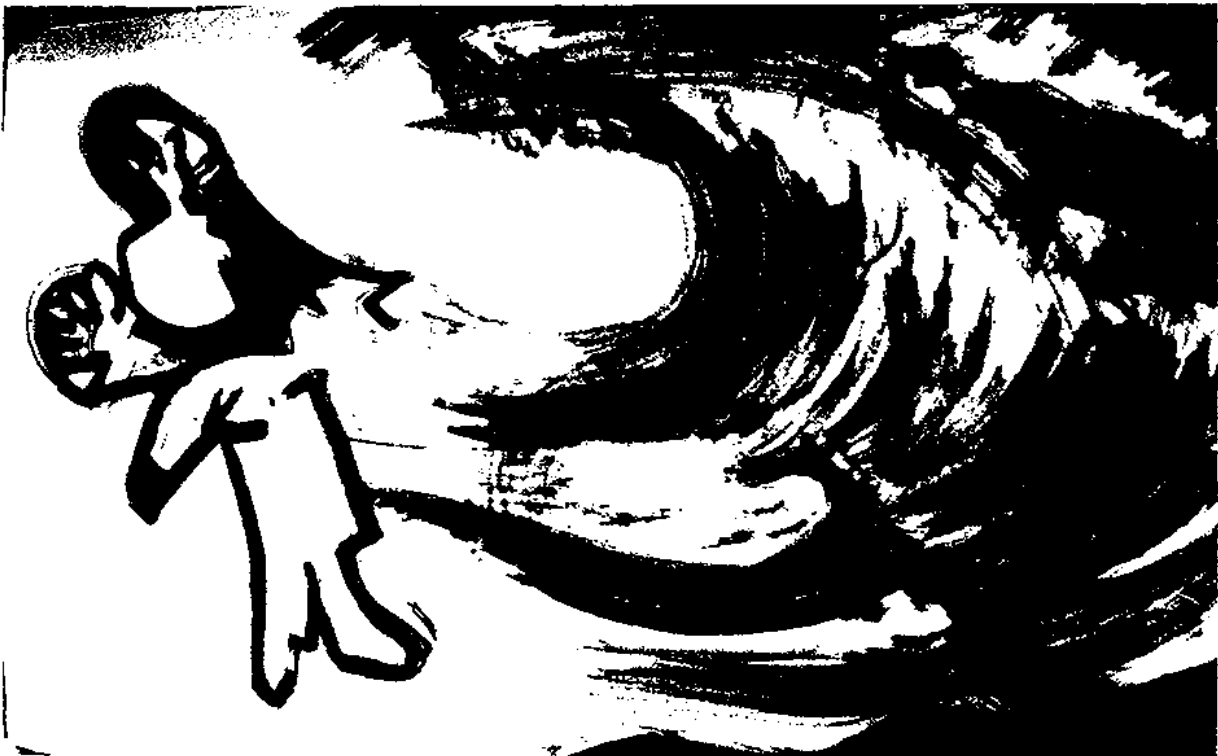
است؟

از کوره در رفتند و از سوی دیگر سایر «کارشناسان» وارد گود شدند و ادعا کردند زنان شاغل، تنها و ناراضی و در حال نابارور شدن‌اند، از ناراحتی قلب و نیز ریزش مو رنج می‌برند در حالی که عمیقاً در تمنای ازدواج و امنیت هستند.

منظور کاملاً روشن بود: برابری، فمینیسم و استقلال ما زنان را بدبخت می‌کند. جای زن در خانه است با بردباری، متانت و در حال پختن شیرینی، او بهتر است برگردد همانجا — خیلی زود!

فمینیسم مکرراً در معرض انتقادهای بی‌امان در زمان خود قرار گرفت. بعد از پیشرفت‌هایی که زنان در دهه ۱۹۷۰ به‌دست آوردند، بازگشت ارتجاعی ضدفمینیستی از سوی مردان در امریکا به‌وجود آمد.

در سال ۱۹۸۶ دانشگاه‌های هاروارد و ییل درصدد برآمدند سنجشی را تدوین کنند — که امروز از اعتبار ساقط است — که «ثابت کند» تمام زنان تحصیل‌کرده کالج بالاتر از ۲۹ سال از شانس کمتری برخوردارند. از سوی رسانه‌های امریکایی در برابر این ماجرا



پاسخ متقابل

زنان در برابر این ترفند برخاستند.

نه بخشی از خود مسئله!
و ما هنوز خیلی راه برای پیمودن داریم!

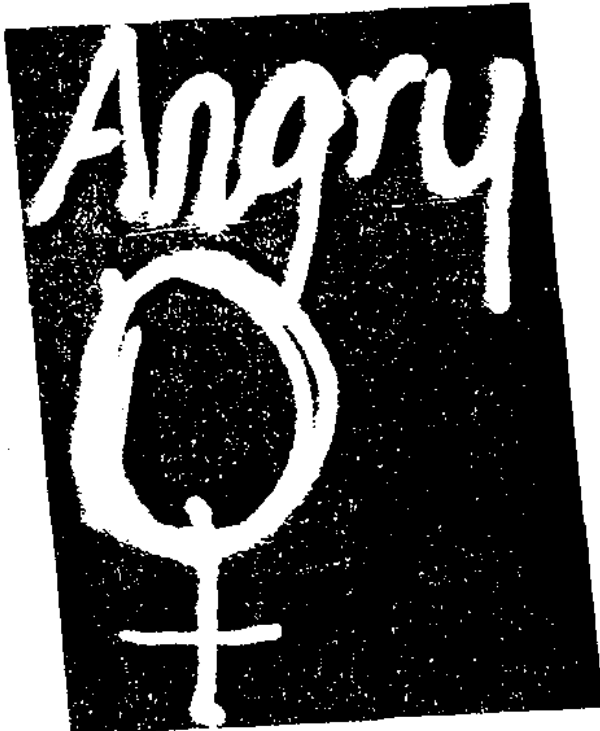
تا چه اندازه زنان واقعاً حتی در کشورهای باصطلاح «پیشرفته» دستاورد داشته‌اند؟ آیا هر آنچه بخاطر آن ۲۰۰ سال جنگیدیم حقیقتاً به دست آورده‌ایم؟ آیا به برابری کامل دست یافته‌ایم و فمینیسم به نهایت خود رسیده است؟ بگذارید به انگلستان نگاه کنیم که تاریخ طولانی‌ای در مبارزه فمینیسم دارد.

آمار واقعی در پس ماجرای سنجش هاروارد و ییل به این باز می‌گشت که بسیاری از زنان بنا به انتخاب خود ازدواج را به تأخیر می‌اندازند، یا اینکه (بدون ازدواج رسمی) با مردی زندگی می‌کنند.

جامعه کنونی ما برای زندگی کردن زنان بسیار تنش‌زاست - و اما فمینیسم بخشی از پرسش به این مسئله است و



مگر زنان به مزد برابر دست پیدا نکرده‌اند؟



مگر زنان به فرصت برابر در کار دست پیدا نکرده‌اند؟

خیر. زنان در انگلیس برای میزان ساعت کار یکسان فقط $\frac{2}{3}$ حقوق مرد را به خانه می‌برند (آمار جهانی $\frac{1}{3}$ است). بیشتر زنان در مشاغل کاری می‌کنند که شامل تفکیک جنسی می‌شود برای همین، قانون «دستمزد برابر» نمی‌تواند کمکی برای بهبود شرایط و حقوق کار آنها به حساب آید.

خیر. اکثریت عمده‌ای از زنان هنوز در مشاغل کاری می‌کنند که در واقع تداوم نقش سنتی‌شان در منزل یعنی «مراقبت، آشپزی و نظافت» به‌شمار می‌آید: یعنی مشاغل در سطوح پایین‌تر در خدمات بهداشتی و آموزشی، صنایع غذایی و پوشاک، فروشنده‌گی، نظافت. در انگلیس تنها ۳٪ از مدیران شرکت سهامی عام (با مسئولیت محدود) و فقط ۴٪ از قضات را زنان تشکیل می‌دهند. ۷۸٪ کل کارمندان اداری و دفتری زنان هستند اما فقط ۱۱٪ آنان در سطوح مدیریت فعالیت دارند.



مگر زنان به حقوق برابر مدنی و سیاسی دست پیدا نکرده‌اند؟

خیر. در انگلیس فقط ۷٪ از نمایندگان مجلس و فقط ۴٪ از رؤسای مقامات محلی و فقط ۲٪ از منشی‌های دائم در خدمات شهری را زنان تشکیل می‌دهند. زنانی که قصد دارند خود را نامزد انتخابات مجلس کنند در مورد فرزندانشان و برنامه‌ریزی نگهداری آنها (یا در مورد دلایل نداشتن فرزند) به نحوی سؤال پیچ می‌شوند که هرگز شبیه آن را مردان تجربه نکرده‌اند.

و اما در مورد تأمین مراقبت‌های کودک و ایجاد مهدکودک و کودکستان در محله و محیط کار چه کاری انجام شده است؟
در انگلیس عملاً هیچ نوع تأمین خدمات پرستاری رایگان برای کودکان زیر دو سال وجود ندارد و از این هم کمتر در سایر نقاط دنیا.

و به پیشگیری از بارداری، و سقط جنین رایگان برای هر زنی که می‌داند به آن نیاز دارد؟

تصمیم‌گیری برای سقط جنین از زمان قانونی شدن آن در انگلستان (و تقریباً در سایر کشورهای دیگر) (اکثراً) بستگی به نظر پزشکان مرد دارد.
زمانی که سقط جنین غیرقانونی است، همه‌چیز در دست قابله‌های محله و پلیس است. بودجه تحقیق در مورد پیشگیری از بارداری حدوداً ۰.۰۲٪ بودجه تحقیق برای تسلیحات است.

و به آزادی برای زندگی و عشق مستقل از مردان

حمله مطبوعات جنجالی به همجنس‌خواهان زن، خصوصاً مادران همجنس‌خواه دائماً افزایش می‌یابد - باوجود این امر که کودکان در خانواده‌های منحصرأ زبانه، ۹۴٪ کمتر مورد بدرفتاری و خشونت قرار می‌گیرند.

رهایی از تجاوز و خشونت خانوادگی

اما در مقابل، تمامی شکل‌های خشونت علیه زنان در سال‌های اخیر همراه با بیکاری فزاینده و فشارهای زیاد اجتماعی کماکان در حال افزایش است.

ولی ما راه زیادی
را از زمانی که مری ولستون کرافت برای اولین بار
قلمش را برداشت، پیمووده ایم...



ماریزا روشدا

مارتا رودریگز

سوزان آلیس واتکینز

و بهترین آن هنوز در پیش
است.



برای بسیاری کلمه فمینیسم هنوز معادل «مرد ستیزی» یا جنگ میان جنسیت هاست و چشم اندازی از رقابت زنان و مردان را تداعی می کند. کتاب حاضر، **قدم اولی** است در شکستن این افسانه.

این کتاب مروری است بر تاریخچه نسبتاً کوتاه جنبش زنان، از بدو تولد آن در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تا فراگیر شدن آن طی جنبش های رهایی بخش زنان در دهه ۷۰ میلادی و سپس بازگشت محافظه کاری در این زمینه در دوران تفوق نئولیبرالیسم. هدف آن، شناسایی دستاوردهای این جنبش و نیز چالش هایی است که هم اکنون نیز در قرن بیست و یکم این جنبش در سراسر جهان، هم به واسطه مقاومت های بیرونی و هم به دلیل مخالف خوانی های درونی با آن روبروست.

